

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه علمی

تاریخ روابط خارجی

مجله مطالعات تاریخی و سیاسی



مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه

سال بیست و ششم، شماره ۱۰۲ - بهار ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران

• مدیر مسئول: سعید خطیبزاده

• سردبیر: الهام ملکزاده

• مدیر داخلی: زینب احيانی

• هیئت تحریریه: داود آقائی استاد دانشگاه تهران، منصوره اتحادیه دانشیار بازنشسته دانشگاه تهران محسن خلیلی استاد

دانشگاه فردوسی مشهد، محمدباقر خرمشاد استاد دانشگاه علامه طباطبائی، محسن رحمتی دانشیار دانشگاه لرستان، سید

محمدکاظم سجّادپور استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، عباس قدیمی قیداری استاد دانشگاه تبریز

محمدعلی کاظم بیکی دانشیار دانشگاه تهران، الهامه مفتاح استادیار بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

احمد تقیبزاده استاد دانشگاه تهران، شهرام یوسفی فر استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

• ویراستار: زینب احيانی

• مترجم چکیده انگلیسی: مؤسسه ترجمه ایران فرتاک

• صفحه آراء، حروفچین و طراح جلد: سحر حسینی صنعتی

این فصلنامه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام و نیز ایران ژورنال نمایه شده و دارای ضریب تأثیر است.

دیدگاه‌های مؤلفین مقالات لزوماً به منزله دیدگاه فصلنامه تاریخ روابط خارجی نیست.

• طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

برای اشتراك سالانه، خواهشمندیم پرسش نامه اشتراك را تکمیل کنید و به نشانی فصلنامه ارسال نمایید.

● مشاوران این شماره: حمیدرضا بدافی، مهدی حسینی نقی آباد، سعید خطیب‌زاده، ، خلیل شیرغلامی، الهام
ملک‌زاده

آدرس: تهران - خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقائی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، اداره
تاریخ شفاهی و مطالعات تاریخی

تلفن: ۲۲۸۰۲۶۴۱-۴۲

دورنگار: ۲۲۸۰۲۶۴۹

سایت: www.hfrjournal.ir

ایمیل: journalhistory3@gmail.com

راهنمای تدوین مقالات

○ مقاله‌های علمی با ضوابط و شرایط زیر جهت انتشار بررسی خواهند شد:

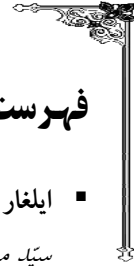
۱. موضوع مقاله در چارچوب روابط تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران با کشورهای دیگر جهان از آغاز تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۹ م. باشد. مسائل داخلی، رویدادهای مربوط به پس از انقلاب اسلامی و موضوع‌های بی‌ارتباط با تاریخ روابط خارجی ایران در چارچوب فعالیت این مجله نیست.
۲. مقاله با استفاده از روش‌های نوین و صحیح تحقیق و مآخذشناسی به صورت علمی و پژوهشی تهیه و ویرایش شده باشد.
۳. مقاله نباید قبلاً در مجله، کتاب، مجموعه مقالات، اینترنت و... به زبان فارسی منتشر شده باشد.
۴. مقاله شامل نام، چکیده فارسی و انگلیسی، واژه‌های کلیدی، مقدمه، بحث اصلی، نتیجه‌گیری، کتاب‌شناسی و پیوست‌ها (در صورت نیاز) باشد.
۵. چکیده فارسی هر مقاله کامل، مختصر، گویا و در یک صفحه (۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) تهیه شده باشد.
۶. متن مقاله در محیط Word تایپ، ویرایش و به سامانه فصلنامه به آدرس hfjournal.ir ارسال شود.
۷. مشخصات کامل نویسنده (نام، نام خانوادگی، رتبه علمی، آخرین مدرک تحصیلی، تلفن و نشانی پست الکترونیک) نوشته شود.

○ روش ارجاع به منابع در متن و پایان مقاله:

۱. ارجاع به منابع در متن مقاله اینگونه باشد که پس از نقل مطلب و در داخل پرانتز نام خانوادگی مؤلف و تاریخ چاپ کتاب و شماره صفحه مورد نظر نوشته شود: (صفا، ۱۳۵۴: ۸)
۲. فهرست منابع در آخر مقاله برحسب حروف الفبائی نام خانوادگی نویسنده به شکل زیر تنظیم شود:
الف) برای کتاب: نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ انتشار، نام کتاب، شماره جلد، نوبت چاپ، نام مترجم، محل انتشار و نام ناشر.
ب) برای مقاله: نام خانوادگی و نام نویسنده، "عنوان مقاله"، نام نشریه، سال انتشار، شماره مجله و شماره صفحه.
ج) برای اسناد آرشیو وزارت امور خارجه ایران:
۱: در متن: از چپ به راست: سال، کارت، پوشه و شماره سند (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: س ۳- پ ۵- ک ۷- ۱۳۲۴ ق.).
۲: در فهرست منابع و مآخذ: آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: سند ۳- پوشه ۵- کارت ۷- سال ۱۳۲۴ ق.

* * *

- استفاده از مطالب این فصلنامه با اشاره به نام مجله امکان‌پذیر است.
- فصلنامه در خلاصه کردن، اصلاح و ویرایش مقاله‌های پذیرفته شده آزاد است.
- فصلنامه در رد یا پذیرش مقاله‌ها آزاد است و مطالب دریافتی بازگردانده نخواهد شد.
- مسئولیت صحت مطالب مندرج در مقاله برعهده نویسندگان است و بیانگر دیدگاه‌های مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه نیست.



فهرست مطالب

- ایلغار مغول در قفقاز شمالی بر پایه منابع ایرانی - اسلامی
سید مهدی حسینی تقی آباد..... ۳
- ارزیابی نقش هندی‌ها در سقوط صفویه
ساسان طهماسبی / محمود رضا کوه‌کن..... ۲۵
- برهم‌کنش چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی ایران در عصر قاجار
محیا دانش / رامین کیانی..... ۴۷
- بازتاب اقدامات نظامی و دیپلماتیک روسیه در ایران از منظر روزنامه جنگل
(طی سال‌های ۱۲۹۹-۱۲۹۶ ش.)
علی اصغر رجیبی / علیرضا اکبری..... ۷۱
- قرارداد ۱۹۲۱ میلادی: عملگرایی بلشویک‌ها و قطع حمایت از حرکت‌های انقلابی در ایران
کامبیز کلانتری / جواد سخا / مسعود محمدی..... ۹۳
- بررسی نقش و اهداف طراحان خارجی و عوامل اجرایی داخلی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
فریده باوریان..... ۱۱۷

ایلغار مغول در قفقاز شمالی بر پایه منابع ایرانی- اسلامی

سید مهدی حسینی تقی آباد^۱

چکیده

یورش‌های مغولان به قفقاز شمالی تغییرات مهم و دامنه‌داری را در این منطقه سبب شد. در این نوشتار کوشش می‌شود تا با تکیه بر منابع ایرانی- اسلامی و با رویکردی توصیفی و تحلیلی مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای، چگونگی تهاجم مغولان به قفقاز تاریخی- کمابیش منطبق با قفقاز شمالی کنونی- بررسی شود. دفعات لشکرکشی مغولان به این منطقه، مسیرهای حرکت آنها، جای نام‌ها و اقوام منطقه، اقدامات و اهداف مغولان و نیز پیامدهای ایلغار مغول در این پهنه، برجسته‌ترین موضوعات در این مقاله است. نتایج این پژوهش بازتاب یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تغییرات دموگرافی منطقه در پی کشتارهای وسیع مغولان و پیامدهای آن است و در ضمن نشان می‌دهد که مغولان در یورش اول موفق به گشودن معبر جنوب- شمال از طریق گذر از دربند شدند و در تهاجم دوم، استیلای خود را بر مسیر شرق به غرب در دشت‌های شمالی تثبیت کردند. مسیرهایی که تسلط بر آنها برای تحقق اهداف سیاسی، نظامی و تجاری مغولان اهمیت بسیار داشت و کانون کشمکش‌های اردوی زرین و ایلخانان در دهه‌های بعدی تسلط بر همین مسیرها و سرزمین‌ها بود؛ منازعاتی که تا دوره تیمور و جنگ‌های دامنه‌دار وی با توقتمش، خان اردوی زرین ادامه یافت.

واژگان کلیدی:

ایران، مغولان، قفقاز شمالی، ایلغار مغول، منابع ایرانی، منابع اسلامی.

مقدمه

مطالعه سوابق دومینوی حرکت جمعیت‌های انسانی در پهنه آسیای داخلی^۱ و اروپای شرقی حاکی از تفوق الگوی جابه‌جایی از مسیر شرق به غرب، دست‌کم تا قرن پانزدهم میلادی است. اقوام مختلف ایرانی‌زبان اعم از سکاها از قرن هشتم تا دوم پیش از میلاد سروری استپ‌های مابین شمال غرب چین تا شرق اروپا را در اختیار داشتند و در ادامه نیز اقوام ایرانی‌زبان دیگر به‌منزله میراث‌داران آنها، نظیر سرمتی‌ها در استپ‌های میان اورال جنوبی تا دریای سیاه و از جمله در قفقاز شمالی سروری داشتند. در ادامه و در نتیجه تداوم پویایی‌های جمعیتی و نظامی در کانون تولید جمعیت چادرنشین، دومینویی از حرکت اقوام آلتایی به سوی غرب آغاز شد که عبور هون‌ها از ولگا در ۳۷۰ م. از نتایج آن بود (Abaev & Baily, 1985: 801). سده‌های بعدی مقارن است با تفوق چادرنشینان ترک‌زبان در استپ‌های اوراسیایی که از پیامدهای آن شکل‌گیری خانات خزر بود؛ حاصل این دگرگونی‌ها به حاشیه رفتن اقوام ایرانی و مستحیل شدن آنان در اقوام دارای تفوق نظیر هون‌ها و در ادامه خزرها بود.

خزرها مردمانی وابسته به گروه نژاد آلتایی بودند که از حدود سده ششم تا دهم میلادی بر دشت‌های میان نواحی پائین دست رودخانه ولگا تا کرانه‌های شرقی دریای سیاه و نواحی شمال قفقاز فرمانروایی داشتند (همدانی، ۱۳۹۵: ۳۳۷). بعد از خزرها نیز قپچاق‌ها به حاکمان بخش‌های عمده‌ای از استپ‌های اوراسیایی بدل شدند. آنها گروهی از کوچ‌نشینان ترک بودند که از حدود ۱۰۳۰ تا ۱۲۳۷ م. - یعنی تا تهاجم‌های مغول - سروری استپ‌ها را در اختیار داشتند. در این بین، بزرگترین هجوم از شرق به غرب که بر خلاف سایر تحولات و جابه‌جایی‌های جمعیتی با سرعتی زیاد و در مدتی کوتاه، پهنه بسیار وسیعی را درنوردید، لشکرکشی‌های مغولان در قرن سیزدهم میلادی بود.

نسوی منشی جلال‌الدین خوارزمشاه در باره نخستین هجوم مغول‌ها به ایران و عبورشان از دربند و ورودشان به قفقاز شمالی می‌نویسد: «و کی شنیده باشد که طایفه‌ای از ناحیت شرق که مطلع شمس است به درآیند و روی زمین را تا باب‌الابواب در زیر پای آرند و به بلاد قفقاق بگذرند و قبایل آن را به غارت و تاراج و به سبی و قتل مستهلک گردانند... به هیچ زمین نگذرند که غارت نکنند، به هیچ شهری نرسند که خراب نگردانند، آنکه به جانب بزرگ خود از راه خوارزم بعد از چندین دوره بازگردند» (نسوی، ۱۳۴۴: ۶۵). این یورش به فرماندهی جبه و سوبدای همان است که در ادبیات غربی با عنوان هجوم عظیم (۱۲۲۳-۱۲۲۰ م.)^۲ از آن یاد

^۱. Inner Asia

^۲. The Great Raid (1220-1223)

می‌شود و ادوارد گیبون در توصیف آن می‌نویسد: «لشکرکشی که هیچگاه به آن تبادر نشده و نیز تکرار نشده است، بیست هزار نیروی مغول دریای کاسپی را دور زدند و از کوهستان قفقاز گذشتند که از پشت قپچاق‌ها و کومان‌ها^۱ درآیند» (de Rachewiltz & others, 1993: 19).

قفقاز شمالی پهنه‌ای است که امروزه در بخش‌های کوهستانی از شرق قلمرو اقوام داغستانی و در ادامه اقوام ناخی و در میانه کوهستان قفقاز، داریال یا باب‌اللان کهن مسکن اوست‌ها یعنی اخلاف آس‌ها و آلان‌ها^۲ است. بخش‌های غربی کوهستان، مسکن اقوام چرکس است و البته در داغستان، قوم‌های ترک‌زبان و در نیمه غربی کوهستان نیز بالکارها و قره‌چای‌های ترک‌زبان سکنا دارند و در دشت‌های آن نیز که شامل سرزمین‌های استاوروپل و کراسنودار در قالب تقسیمات اداری فدراسیون روسیه است، اقوام مختلف قفقازی، ترک‌زبان، ایرانی‌زبان و البته روس‌ها سکونت دارند؛ ترکیب جمعیتی که بخشی از آن حاصل هجوم مغولان و دو و نیم قرن استیلای آنها بر این نواحی است. شرق کوهستان قفقاز منطقه‌ای است که در منابع دوره مغول قلمرو لژگی‌ها خوانده شده و در ادامه، آنها با عبور از این قلمرو به آلان‌ها و قپچاق‌ها می‌رسند که قدرت‌های فائق در قفقاز و دشت‌های شمال کوهستان بوده‌اند که در جغرافیای آن دوره، قلمرو قپچاق‌ها بوده است. در آن ایام از سواحل غربی مصب ولگا تا کریمه، مسکن اقوام ایرانی‌زبان آس و آلان نیز محسوب می‌شد. زکی و لیدی طوغان می‌نویسد: «بین قرن‌های ۸ تا ۱۳ میلادی آس‌ها در کناره ولگا مسلمانان آن منطقه را تشکیل می‌دادند» (منصوری، ۱۳۶۸: ۲۷۹/۱). این پهنه که در نتیجه لشکرکشی‌های مغولان به بخشی از اولوغ اولوس (اولوس بزرگ) یا اردوی زرین (آلتین اوردا)^۳ تبدیل شد، در جوار مرزهای شمالی ایران قرار داشت؛ پهنه‌ای که به دلیل جنگ‌های اردوی زرین و ایلخانان در منابع ایرانی این دوران مورد توجه بوده است.

در پژوهش حاضر به دو پرسش اصلی در موضوع لشکرکشی‌های مغولان به قفقاز شمالی که از جنوب شامل کوهستان بزرگ قفقاز است و از شمال به رودخانه مانیچ^۴ شعبه‌ای از

^۱. کومان‌ها (Cumans or Kumans) چادرنشینان ترک با خاستگاه آسیای مرکزی بودند که شاخه غربی فدراسیون کومان - قپچاق را تشکیل می‌دادند. در منابع روسی آنها را پولوفتسی (Polovtsy)، در منابع غربی کومان و در منابع شرقی قپچاق خوانده‌اند (Bartusis, 1997: 26-27).

^۲ مینورسکی آلان‌ها را مستحکم‌ترین قدرت قفقاز مرکزی در قرن دهم میلادی می‌داند و اشاره می‌کند که آلان‌ها در ۴۵۴ق. / ۱۰۶۲م. و ذیقعه ۴۵۷ق. / اکتبر ۱۰۶۵م. [حدود یک و نیم قرن پیش از حمله مغول] از معبر داریال گذشتند تا اراکان را ویران کنند (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۱۸۶-۱۸۵).

^۳. Altın Urda

^۴. Manych

رودخانه دُن می‌رسد و دربرگیرنده استپ‌های دریای کاسپی - دریای سیاه^۱، مابین دریای آزوف و کاسپی است (Hill and Gaddy, 2003: 121) پاسخ داده می‌شود. اینکه مسیر لشکرکشی مغولان و عملکرد و اهداف آنها از این یورش‌ها چه بوده است؟ و پیامدهای این لشکرکشی‌ها در این مناطق چه بوده است؟ رویکرد این پژوهش توصیفی - تحلیلی است و تلاش شده با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به ویژه منابع اصلی تاریخ هجوم مغولان از جمله تاریخ جهانگشای، جامع‌التواریخ و الکامل فی‌التاریخ به پرسش‌های فوق پاسخ داده شود.

پیشینه پژوهش

بررسی‌ها نشان می‌دهد که مطالعه متمرکز در باره ایلغار مغول در قفقاز شمالی و پیامدهای آن بر پایه منابع ایرانی - اسلامی صورت نگرفته، در شرایطی که لشکرکشی‌های مغول به قلمرو گرجی‌ها یا ارمنی‌ها در نواحی جنوب کوهستان بزرگ قفقاز مورد توجه پژوهشگران بوده است. فرانک مک‌لین (۲۰۱۵) در کتاب «چنگیز خان؛ فتوحاتش، امپراتوری‌اش و میراثش»، نبردهای مغول‌ها با گرجی‌ها را بازتاب داده است. داشدونوگ بایارسایخان (۲۰۱۱) در کتاب «مغول‌ها و ارمنی‌ها (۱۳۳۵-۱۳۲۰ م.)» به درگیری‌ها و تعاملات مغول‌ها و ارمنی‌ها از نخستین هجوم مغولان به منطقه تا پایان استیلای آنان بر ارمنستان و کیلیکیه پرداخته و اشاراتی نیز به لشکرکشی جبه و سوبدای داشته است. بدروسایان (۱۹۷۹) در رساله دکتری‌اش در دانشگاه کلمبیا با عنوان «هجوم ترک-مغول و اشراف ارمنی در قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی» به یورش نخست اشاره کرده است. خسروآبادی و کریمی الوار (۱۳۹۸) در مقاله «قچاق‌ها و نقش مجادلات اولوس چنگیزی در تداوم حیات آنان پس از هجوم مغول» به تداوم حیات قچاق‌ها پس از یورش‌های مغولان به منزله بخشی مهم از نیروی اردوی زرین در برابر ایلخانان و همچنین بازوی نظامی ممالیک مصر پرداخته‌اند. خاطر نشان می‌شود که تهاجمات مغول به قفقاز شمالی به فرماندهی سوبدای^۲ در بسیاری از پژوهش‌های تاریخ پیشروی‌های مغول در اروپا، ولو به شکلی مختصر مورد اشاره قرار گرفته است. اهمیت مضاعف سوبدای برای محققان

^۱. Pontic-Caspian Steppe

^۲. سوبدای فرماندهی بود که بیش از ۲۰ لشکرکشی را هدایت کرد و بیش از هر فرماندهی دیگر در تاریخ، سرزمین گشود (Liddell, 1927: 3). برخی او را بزرگ‌ترین فرمانده نظامی مغول می‌دانند (Gabriel, 2006: 4-6) و حتی برخی جایگاه او را در عملیات نظامی در کنار چنگیز خان قرار می‌دهند (Sverdrup, 2017) و نقش وی را در کشورگشایی‌های چنگیز خان و اوگتای قاآن کلیدی می‌دانند (May, 2017: 94). نام او در تاریخ سری مغولان، سوباتای بهادر در میان نخستین اشراف و فرماندهانی آمده که به تموچین پیوسته‌اند؛ در دوره‌ای که وی هنوز جاموقه را از گردونه قدرت بیرون نرانده بود (تاریخ سری مغولان، ۱۳۹۷: ۶۳).

اروپائی از آنجاست که وی فرمانده حمله مغولان به مجارستان و لهستان^۱ و بیشترین پیشروی آنها در اروپا تا نزدیک‌های وین بوده است.

برآمدن قدرت مغول در سایه تدابیر و اقدامات چنگیز

تموچین برای تبدیل شدن به سرور قبایلی که مراتع مابین دیوار عظیم ختی تا کوه‌های آسیای مرکزی را در اختیار داشتند، راه دشواری را پیمود و جنگ‌های پرشماری را برای به انقیاد درآوردن قبایل مغول - ترک کرائیت، مرکیت، نایمان و اویغور با ظفرمندی پشت سر گذاشت (لمب، ۱۳۶۲: ۴۳).

چنگیز کوشید تا نیروی مغولان را به بیرون از صحراهایی که موطن آنها بود، سوق دهد و این اقدام در یاسا نیز بازتاب یافت؛ قانونی که بر سه اصل بنیان نهاده شده بود: اطاعت از چنگیز خان، اتحاد قبایل چادرنشین و مجازات بسیار سخت شرّ و فساد (لمب، ۱۳۶۲: ۶۲) و در چارچوب همین قواعد بود که این نیروی جنگی عظیم به سوی تمدن‌های پیرامونی به حرکت درآمد. «یکی از اصول یاسا این بود که مغولان باید یکدیگر را یاری بدهند و دیگران را قتل‌عام کنند» (لمب، ۱۳۶۲: ۶۳). مغول‌ها در ۱۲۰۵ م. تهاجم به شیای غربی یا امپراتوری تنغوت (تنگقوت) را آغاز کردند (Atwood, 2004: 590)، در ۱۲۰۶ م. سیبری را به انقیاد واداشتند (Atwood, 2004: 592). در ۱۲۱۱ م. به قلمرو سلسله کین هجوم بردند (Man, 2004: 158)، در فاصله ۱۲۱۶ تا ۱۲۱۸ م. قراختائیان را برانداختند (ساندرز، ۱۳۶۳: ۶۰) و در ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ م. خوارزمشاهیان را سرنگون ساختند.

حمله مغولان به ایران

بعد از ختم ماجرای کوشلوک (کوچلوک) و انضمام قلمرو قراختائیان به مایملک مغولان، چنگیز در ذی‌قعدة ۶۱۵ ق. / فوریه ۱۲۱۹ م. قوریلتهای تدارک حمله به خوارزمشاه را برگزار کرد و در پائیز حرکت آغاز کرد و تمامی ولایاتی را که در مسیر بود، تصرف کرد (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۴۸۷-۴۸۸/۱). عناوین صفحات بعدی گویای رویدادهای متعاقب است: «حکایت وصول چینگگیز خان^۲ به شهر اترار و استخلاص آن بر دست لشکر مغول»، «حکایت استخلاص

^۱ به تعبیر منابع مورد استفاده در این پژوهش باشغرد و ماجار و پوئر یا پولار.

^۲ در این پژوهش در نقل مستقیم از منابع، اسامی مغولی و اعلام مطابق آنچه در منبع بود، آمده است. برای نمونه می‌توان به چینگگیز و چنگر معادل چنگیز، توشی و جوجی معادل جوجی، یمه معادل جبه، مونگکه قاآن معادل منگو قاآن، سوبوتای، سبتای و سوبواتای معادل سوبدای، قفجاق و قبجاق معادل قپچاق و چغتای معادل جغتای اشاره کرد.

فناکت و خُجند و احوال تیمور ملک»، «حکایت وصول چینگگیز خان به شهر بخارا و کیفیت استخلاص آن»، «حکایت توجه چینگگیز خان به جانب سمرقند و استخلاص آن بر دست لشکر او»، «حکایت فرستادن چینگگیز خان جبه نویمان و سوبدای نویمان را بر عقب سلطان محمد خوارزمشاه و فتح ممالک ایران زمین»، «حکایت فرستادن چینگگیز خان پسران خود را جوجی و چغتای و اوگتای به جانب خوارزم و استخلاص آن مملکت بر دست ایشان»، «حکایت روانه شدن چینگگیز خان از حدود سمرقند با پسر کهتر خود تولوی خان که او را یگه نویمان و اُلغ نویمان خوانده است بر عقب سلطان [محمد] خوارزمشاه و فتح بلادی که بر رهگذر بود، چون نخشب و ترمید و بلخ و طالقان و آن حدود و فرستادن یگه نویمان به جانب خراسان و استخلاص آن ممالک»، «حکایت رفتن چینگگیز خان بر عقب سلطان جلال الدین و شکسته شدن سلطان به کنار آب سند و گذشتن او از آب سند»، «حکایت مراجعت چینگگیز خان از کنار آب سند و مقام کردن در موضع منروان و قتل و تاراج غزنین و آن نواحی» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱/۵۲۸-۴۸۸)، و «حکایت توجه چینگگیز خان بعد از فتح ولایت تازیگ به جانب مخیم قدیم و احوالی که در آن راه واقع شده»، مؤلف جامع التواریخ ذیل این عنوان می نویسد: «چینگگیز خان بعد از فتح بلاد تازیگ،... در محرم ۶۲۱ق. از فرشاور عزم مراجعت به مقام اصلی و یورت قدیم به امضا رسانید» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱/۵۳۰). او علت این تصمیم چنگیز خان را عصیان اهل تنگقوت یا همان امپراتوری سابق شیای غربی عنوان می کند. وی در این بخش از گزارش خویش مجدد به مأموریت جبه و سوبدای که پیش تر بدان پرداخته بود، اشاره می کند؛ مأموریتی که با هدف تعقیب سلطان محمد و البته گشودن مسیر پیشروی در قلمرو خوارزمشاه در ایران آغاز شد: «بعد از آن چینگگیز خان چون کار سلطان محمد را یکسر کرده بود، کار پسرش سلطان جلال الدین هم چنان، یکی مرده و دیگری آواره شده^۱ و جبه و سوبدای را به فتح ولایت سلطان از اران و آذربایجان و عراق و شیروان فرستاد» (رشیدالدین،

۱. جلال الدین در جایگاه ولیعهد تا مرگ پدر در جزیره آسکون در کنارش بود (بیانی، ۱۳۸۵: ۴۸). سپس به خوارزم رفت و مورد استقبال امراء و برادران قرار نگرفت. در راه با لشکر مغول که در تعقیبش بودند، برخورد کرد و بعد از درگیری به سمت نیشابور رفت و از آنجا عازم غزنین شد (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱/۵۳۱-۵۳۰) چنگیز در پاسخ به جبه و سوبدای در قبال پایان کار سلطان محمد و آوارگی جلال الدین به آنها دستور ادامه پیشروی و عبور از دربند و بازگشت به مغولستان از آن مسیر داد (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱/۵۳۱). جلال الدین در غزنین سپاهی بسیار را از «ترک و ترکمان و خلج و هند و کابلی و سیستانی و غیرهم» گرد آورد و نخستین شکست را بر مغولان در پروان وارد آورد. در ادامه چنگیز شخصاً به سمت او لشکر می کشد. وی به طرزی شجاعانه، تنها با اسب خویش از سند می گذرد و به هند می رود. و سرانجام در ۶۲۲ق. / ۱۲۲۵م. با سپاهی که در هند گرد آورده بود، با هدف مقابله با مغولان وارد ایران می شود (بیانی، ۱۳۸۵: ۵۱-۴۸).

۱۳۷۳: ۵۲۹/۱). بناکتی در باره این لشکرکشی می‌نویسد: «چنگیز خان جبهه نویمان را از قوم بیسون با یک تومان لشکر به‌رسم قراولی در مقدمه بفرستاد و یقوامادای بهادر را از قوم اورمانکفت با یک تومان دیگر در پی ایشان فرستاد و فرمود در پی سلطان بروید اگر به او رسیدید به ما اعلام کنید و اگر پنهان شود به میان ممالک او فرو روید، هر که به ایلی پیش آید استمالت دهید و شحنه و هر که خلاف کند قهر کنید و در مدت سه سال^۱ این کارها را تمام کرده از راه دشت قبچاق مراجعت نموده، ولایت مغولستان که یورت قدیم ماست به ما پیوندید. جبهه و سوبادای و توقاجار با سی هزار مرد بهادر بر معبر پنجاب بگذشتند و بر پی سلطان می‌رفتند... جبهه و سوبادای بعد از قتل و نهب خراسان و مازندران عزم عراق کردند و خوار و سمنان را بستند و ری را کشش و غارت کردند و اهل قم را بکلی بکشتند و همدان را بگرفتند و زنجان را قتل و نهب کردند» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۶۷-۳۶۸). در تاریخ گزیده آمده: «در سنه سبع عشر و ستمائه (۱۷۱۷ق.م.)، [چنگیز خان] امیران یمه نوین و سبتای بهادر را بطلب خوارزمشاه به ایران فرستاد. ایشان در ایران قتل‌عام کردند و [بر اثر آن] بگذشتند و از راه دربند خزران به توران رفتند. بعد از ایشان، چنگز خان، تولی خان را بفرستاد تا بلاد خراسان مسخر کرد» (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹: ۵۸۰).

جبهه و سوبدای، سلطان محمد را تا همدان تعقیب کردند و بعد از آن سلطان به جزیره آبسکون پناه برد.^۲ آنها در دو مسیر به پیشروی و کشتار در ایران پرداختند. جوینی مسیر آنها را چنین می‌نویسد: بلخ، زاوه، نیشابور، بعد از غارت نیشابور، جبهه به مسیر جوین می‌رود و سوبدای به سمت طوس. سوبدای پس از ویران ساختن طوس، عازم خوبوشان (قوچان) می‌شود و در آنجا نیز چنان می‌کند و همچنین متعاقب آن در اسفراین و از آنجا به سمت قومش،

۱. مؤلف جامع‌التواریخ نیز بر این ضرب‌العجل سه ساله تأکید دارد (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۰۵/۱). بناکتی می‌نویسد: «... مراغه بگرفتند و از آنجا به مرند و نخجوان و اران و گرجستان و دربند رفتند و از آنجا قصد بلاد روس و قبچاق کردند.

آن ولایات گرفته به موعدی که معین بود به بندگی چنگیز خان پیوستند» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۶۸).

۲. سلطان محمد خوارزمشاه توسط فرماندهان چنگیز به نام سوبوتای و جبهه تعقیب شد. او از مقابل مغولان گریخت و به دست آنان نیفتاد، اما سرانجام در جزیره‌ای در دریای خزر (آبسکون) درگذشت (استوارت و مورگان، ۱۴۰۳: ۸۹). سلطان که از بیماری ذات‌الجنب رنج می‌برد و در تب می‌سوخت، به کشتی نشست تا به دریا گریزد... بالاخره به جزیره آبسکون رسید و با خوشحالی پا به خشکی گذاشت؛ زیرا سرانجام خاکی برای مدفن خود یافته بود. دیری نگذشت که در همان جزیره درگذشت و چون کفنی نداشت، در پیراهن خود به خاک سپرده شد (بیانی، ۱۳۸۵: ۴۸). مرگ سلطان در دسامبر ۱۲۲۰م. یا ژانویه ۱۲۲۱م. [شوال ۱۷۱۷ق.م.] به وقوع پیوست (Boyle, 1968: 310). بناکتی در این باره می‌نویسد: «به ولایت مازندران رفت و از آنجا به جزیره آبسکون پناهِید و آنجا در سنه ثمان عشر و ستمائه (۱۸۱۸ق.م.) وفات یافت» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۶۸).

دامغان و از آنجا به سمنان می‌رود و کشتار مهیبه می‌کند و در ری نیز همان سیوعیت را به خرج می‌دهد^۱ و به سمت قزوین می‌رود. به موازات او، جبهه که بعد از غارت نیشابور مسیر دوم لشکرکشی را در پیش گرفته و از جوین به مازندران رفته بود، کشتار وسیعی به راه انداخته و به ویژه در آمل دست به قتل‌عام زد و قلعه‌هایی که حرم سلطان در آن پناه گرفته بودند را گشود. او به دنبال سلطان به همدان رفت و از آنجا به سجاس (شهری بین همدان و ابهر) رفت و با لشکری که سلطان گرد آورده بود، جنگید و آن را در هم کوبید.^۲ سپس مغولان به اردبیل رفتند و آن را محاصره و غارت کردند، برای گذران زمستان به مغان رفتند. در بهار جبهه برای سرکوب شورش که در همدان رخ داده بود، به این شهر بازگشت و کشتار وسیعی کرد. سپس تبریز را به انقیاد درآوردند و لشکر جبهه و سوبدای در ادامه در مراغه و نخجوان کشتار کردند و به اران رفته و بیلقان را گرفتند و شروان را نیز به اطاعت واداشتند و از آنجا راه خود را به سوی دربند گشودند (جوینی، ۱۳۳۷: ۱۱۶/۱-۱۱۴). در جامع‌التواریخ مسیر مغولان در داخل ایران تا گشودن راه به سوی دربند چنین ذکر شده: «چون زمستان درآمد، به حدود ری در جنگ بزرگ بودند... در آن سال سرمای به افراط طاری شد. ایشان روی به آذربایگان نهادند... چون به تبریز رسیدند حاکم آنجا اتابک اوزبک بود، پسر جهان‌پهلوان. پنهان شد و کس فرستاد و طلب صلح کرد و مال و چهارپای بسیار فرستاد. به مصالح مراجعت نمودند و عازم اران شدند تا زمستان آنجا باشند و گذر بر طرف گرجستان بود. ده هزار مرد گرجی برابر آمدند و جنگ کردند. گرجیان منهزم شدند و بیشتر کشته شدند^۳ و به سبب آنکه در حدود گرجستان راه‌های تنگ و بیشه‌های سخت دیدند، بازگردیدند به عزم مراغه... بعد از تخریب همدان عازم نخجوان شدند و آن را بگرفتند. قتل‌وغارت کردند... از آنجا عزم اران کردند. بیشتر سراو (سراب) بگرفتند و قتل‌وغارت کردند و اردبیل همچنین و از آنجا به شهر بیلقان رفتند و به قهر و استیلا

۱. در جامع‌التواریخ آمده که بعد از ری: «عازم قم شدند و مردم آنجا را به کلی بکشتند و کودکان را اسیر بردند و از آنجا به همدان رفتند» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳۲/۱).

۲. چون شنیدند که در سجاس گروهی انبوه از لشکریان سلطان گرد شده‌اند، مقدم ایشان بکتگین و کُوج بوقاخان متوجه ایشان شدند و همه را نیست گردانید و از آنجا به زنجان آمدند و به اضعاف دیگر شهرها قتل کردند و در آن دیار دُبار گذاشتند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳۲/۱).

۳. این نبردی است که در ژانویه ۱۲۲۱م. روی داد و بر اساس منابع گرجی، مغول‌ها از نیروهای کمکی ترکمان و کرد نیز استفاده کردند (Rayfield, 2012: 120). ابن‌اثیر می‌نویسد که یکی از مملوکان اتابک اوزبک به نام اقوش که جمعی از ترکان و کردها و مردم دیگری که در آن کوه‌ها و صحرا به سر می‌بردند را گرد خود جمع کرده بود، به مغول‌ها پیوست و او و نیروهایش به پیشقراول حمله مغول‌ها به گرجی‌ها تبدیل شدند و تلفات سنگینی نیز متحمل شدند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶۲/۳۲-۱۶۰).

بستند و خرد و بزرگ بکشتند. بعد از آن قصد گنجه کردند که معظم‌ترین شهرهای اران بود و آن را نیز بستند و خراب تمام کردند و از آنجا روی به گرجستان آوردند و ایشان لشکر ترتیب کردند، مستعد جنگ بودند. چون به یکدیگر رسیدند، جبهه با پنج هزار مرد در گوشه‌ای پنهان شده بود و سوبدای با لشکر پیش رفته، هم در اول مصاف، مغولان پشت بر کردند و گرجیان بر عقب می‌آمدند. جبهه کمین بگشاد و ایشان را در میان گرفتند و به یک لحظه سی هزار گرجی را بکشتند» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳۴/۱-۵۳۲). این نبردی بود که در سپتامبر ۱۲۲۲م. بین مغولان و شاه گیورگی چهارم معروف به لاشا^۱ و اتابک ایوان مخرارگردزلی (زاکاریان)^۲ سپهسالار نیروهای مشترک گرجی-ارمنی، در دشت خونان^۳ صورت گرفت و به تفوق مغولان منتهی شد (Bedrosian, 1981: 94-97).

مؤلف کتاب *الکامل* به جزئیات بیشتری اشاره می‌کند. محتوا کمابیش یکی است، به جز گزارش او در باره نحوه برخورد مغولان با مردم گنجه که متفاوت از جامع‌التواریخ است: «همین که به بیلقان رسیدند، آن شهر را محاصره کردند. مردم شهر از آنان درخواست کردند که رسولی را بفرستند تا با او قرار صلح بگذارند. مغولان نیز کسی را فرستادند که از بزرگان و پیشوایانشان به شمار می‌رفت. اهل شهر او را کشتند. مغولان هم به سوی شهر پیشروی کردند و با اهل شهر جنگیدند تا آنجا را به زور سرسختی و پافشاری در رمضان ۱۸عق. / نوامبر ۱۲۲۱م. گرفتند. پس از تصرف شهر به روی مردم شمشیر کشیدند و هیچکس، نه بزرگ و نه کوچک را زنده گذاشتند، نه زنان را. حتی شکم زنان آبستن را می‌شکافتند و جنین‌ها را می‌کشتند. با زنان نخست نزدیکی می‌کردند، بعد خونشان را می‌ریختند. یکی از مغولان وارد محله‌ای شد که در آن گروهی به سر می‌بردند. آنان را یکایک تا آخرین نفر کشت و هیچکس دست به روی او دراز نکرد... آنگاه به سوی شهر گنجه رهسپار گردیدند؛ این شهر مهم‌ترین شهرهای اران بود. ولی از بسیاری مردم گنجه آگاهی یافتند و پی بردند که این مردم به سبب بسیاری تعداد و استواری شهر خود در جنگ با مردم گرجستان تا چه اندازه دلآوری به کار برده‌اند. از این رو به جنگ با مردم گنجه اقدام نکردند و پیام فرستادند و از ایشان پول و پوشاک خواستند. مردم هم آنچه را که مغولان می‌خواستند، برای ایشان فرستادند؛ مغولان نیز از آنان دست کشیدند و رفتند. مغولان کار برخی از شهرهای مسلمانان را در آذربایجان و اران با جنگ

^۱. Giorgi IV (Lasha)

^۲. Ivane Mkhargrdzeli (Ivane I Zakarian)

^۳. Khunan

و پیروزی و کار برخی دیگر را با صلح یکسره کردند؛ بعد روانه گرجستان گردیدند که در همان نواحی بود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۱: ۱۸۳/۳۲-۱۸۱).

در ادامه آنها به سمت شروان می‌روند و شهر شماخی را محاصره کرده و در نهایت می‌گیرند و سکنه آن را قتل‌عام کرده و شمار زیادی را نیز به اسارت می‌برند و به سمت دربند می‌روند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳۴/۱). ابن‌اثیر مقاومت جانانه مردم محاصره‌شده شماخی و ترفندهای نظامی مغولان در برابر آنان و سرانجام قتل‌عام اهالی شماخی را با جزئیات شرح می‌دهد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۱: ۱۸۶/۳۲-۱۸۵).

مقصد بعدی جبهه و سویدای دربند بود، دروازه شمالی ورود به ایران در باریکه میان ساحل دریای کاسپی و کوهستان بزرگ قفقاز که غازیان مسلمان نیز در سده‌های اول و دوم هجری برای توسعه قلمرو خویش در سرزمین‌های شمال سلسله جبال قفقاز و از جمله در آن‌سوی دربند با سد دشوار خزران روبرو شده بودند و مهاجمان مغول نیز در این مرحله با اقوام مختلف ساکن قفقاز شمالی و به ویژه لزگی‌ها و آلان‌ها و نیز با قپچاق‌ها روبرو بودند.

حمله نخست مغولان به قفقاز شمالی

مغولان برای ورود به قفقاز شمالی امروز باید از دربند می‌گذشتند.^۱ عبور از دربند بسیار دشوار بود و کسی به خاطر نداشت که لشکری موفق به عبور از آن شده باشد؛ چه با جنگ و چه با نیرنگ و به گفته جوینی، مغولان «حیلتی ساختند و از آن بگذشتند» (جوینی، ۱۳۳۷: ۱۱۶/۱). دو و نیم قرن بعد، میرخواند قید زمان گذاشت و در چارچوب یک خطای تاریخی نوشت که از زمان اسکندر به بعد هیچ لشکری موفق به گذر از این راه نشده بود (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۸۵۸)؛ البته تاریخ گواهی می‌کند که اسکندر به این نواحی وارد نشده و تبعاً از دربند نیز نگذشته است.

۱. مستوفی قزوینی در فصل «شرح احوال ایران‌زمین» ذیل عنوان طول و عرض ملک ایران‌زمین، طولش را از قونیه روم تا جیحون بلخ و عرضش را از عبادان بصره تا باب‌الابواب تمورقپو معرفی می‌کند (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۱: ۵۷) که باب‌الابواب تمورقپو همان قلعه دربند است. وی در ادامه در باره حدود اقصی ایران‌زمین می‌نویسد: «... و حد شمال ولایات آس و روس و مگیر و چرکس و بُرطاس و دشت خزر که آن را نیز دشت قپچاق خوانند و الان فرنگ است» (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۱: ۵۸)؛ حدود جغرافیایی که در دیگر منابع دوره مغول نظیر جامع‌التواریخ نیز بازتاب دارد. گفتنی است شاه عباس اول نه دربند، بلکه ترخو (مرکز شمخالات ترخو (ترکی)) را که بیش از صد کیلومتر شمالی‌تر از دربند است را مایملک ایران می‌دانست: «در ۱۵۹۴م. شاه جوان خواستار حاکمیت رسمی‌اش بر ترخو شد. علاوه بر ملاحظات مربوط به قلمرو، یکی از همسران شاه عباس از خاندان حکومتی ترخو بود» (Korayev, 2015: 175).

ابن‌اثیر نیز به ناکامی تلاش اولیه مغولان برای عبور از دربند اشاره می‌کند و می‌نویسد: «همین که از کار شماخی پیرداختند بر آن شدند که از دربند بگذرند، ولی نتوانستند. از این‌رو رسولی را به نزد شروانشاه، فرمانروای دربند شروان فرستادند و به او گفتند رسولی را بفرستد تا میانشان صلح برقرار سازد. او هم ده تن از بزرگان اصحاب خویش را فرستاد. مغولان یکی از آنان را گرفتند و کشتند. آن‌گاه به باقی ایشان گفتند: «اگر به ما راهی را نشان دهید که از آن بگذریم در امان خواهید بود، وگرنه شما را می‌کشیم همانطور که این یکی را کشتیم». آنان گفتند: «این دربند البته راهی ندارد، ولی محلی هست که عبور از آن آسان‌تر از راه‌های دیگر است». مغولان با ایشان از این راه رفتند و گذشتند و آن را پشت سر گذاشتند» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸۶/۳۲). در جامع‌التواریخ نیز مشابه همین گزارش آمده است (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳۴) و پیش‌تر به گزارش مستوفی قزوینی به این لشکرکشی و عبور از دربند اشاره شد (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹: ۵۸۲).

از گزارش‌های فوق پیداست که جبهه و سوبدای موفق به تصرف قلعه مستحکم دربند نشدند و به عبور دادن لشکر خود به آن سوی کوهستان قفقاز بسنده کردند و گزارش ابن‌اثیر نیز مؤید همین نتیجه‌گیری است: «پس از فراغت از کار آذربایجان و ارانیه رهسپار دربند شروان شدند و شهرهای آن سرزمین را گرفتند. در آن حدود هیچ‌جا سالم نماند جز دژی که فرمانروای مردم دربند در آن اقامت داشت. از نزدیک این دژ گذشتند و خود را به آن‌ها که در شمال قفقاز سکونت داشتند و همچنین لگزی‌ها و سایر اقوام آن ناحیه رساندند و میان ایشان نیز دست به کشتار و چپاول و ویرانگری گذاشتند» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۲۷/۳۲). البته میرخواند به فاصله ۲۷۰ سال از این رویداد ضمن ارائه گزارش مشابه با منابع فوق در باره ترفند آنها برای عبور از دربند، از کشتار مردم توسط مغولان می‌نویسد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۸۵۸).

لشکر مغول با ورود به قفقاز شمالی، با اقوام متعدد منطقه روبرو شدند: «مغولان همینکه از دربند شروان گذشتند، رهسپار سرزمین‌هایی شدند که اقوام پرشماری در آن می‌زیستند، از آن جمله آن‌ها و لگزی‌ها و طوائفی از ترکان بودند. بسیاری از طوائف لگزی را که هم مسلمان و هم کافر بودند، کشتند و اموال‌شان را غارت کردند و به هر گروه از مردم آن نواحی که در برابرشان ایستادگی می‌کردند، حمله می‌بردند و آنان را از پای درمی‌آوردند تا به سرزمین آن‌ها رسیدند» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸۷/۳۲). مغولان بعد از عبور از دربند و کشتار اقوام ساکن در داغستان کنونی که محدود به لگزی‌ها نبودند، با اتحادیه‌ای از آن‌ها و قیپچاق‌ها مواجه شدند و در جنگ کاری از پیش نبردند و دست به نیرنگ و تفرقه‌اندازی زدند. «چون به ولایت

آلان رسیدند، مردم آنجا انبوه بودند به اتفاق قپچاقیان با لشکر مغول مصاف دادند و هیچیک غالب نیامدند. آنگاه مغولان به قپچاقیان پیغام دادند که ما و شما یک طایفه و از یک جنسیم و آلتیان از ما بیگانه، ما با شما عهد کنیم که یکدیگر را تعرض نرسانیم و از زر و جامه آنچه دلخواه شما باشد، بدهیم، ایشان را با ما گذارید و مال وافر فرستادند. قپچاقیان برگشتند و مغولان بر آلتیان ظفر یافتند و آنچه مقدور بود، از قتل و غارت به تقدیم رسانیدند و قپچاقیان به اعتماد صلح، ایمن در ولایت خویش متفرق شدند» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳۴). در الکامل نیز در باره ترفند مغولان برای جدا ساختن قپچاقها از آلانها چنین آمده: «مغولان برای قپچاقها پیام فرستادند و گفتند: «ما و شما از یک نژاد هستیم ولی این آلانها از شما نیستند که ایشان را یاری می‌دهید. دین شما هم مانند دین ایشان نیست. ولی ما با شما عهد می‌کنیم که به کار شما کاری نداشته باشیم. از اموال و پوشاک نیز هر چه بخواهید برای شما می‌آوریم به شرط اینکه خود را کنار بکشید و در کار ما و آلانها دخالت نکنید»... بدین‌گونه قپچاقها از آلانها جدا شدند. آنگاه مغولان به آلانها که تنها شده بودند، حمله بردند و بسیاری از ایشان را کشتند و اموالشان را به یغما بردند و زنان و کودکانشان را نیز اسیر کردند» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸۸/۳۲-۱۸۷).

پیغام مغولان به قپچاقها، مؤید وجود خودآگاهی‌های هویتی و تباری در آن دوره است، فرای آنچه که مبتنی بر توصیه‌های چنگیز مبنی بر التزام به نوعی انسجام مغولی وجود داشت؛ چرا که قپچاقها یک اتحادیه از قبایل متنوع ترک بودند. این گفته نشانگر منطقی و پذیرفتنی انگاشته‌شدن گزاره‌هایی مبنی بر خویشاوندی بین مغولان و جمعیت‌های ترک‌زبان رویاروی ایشان و در مقابل، دیگری و بیگانگی بومی‌های قفقاز و یا آلانهای ایرانی‌زبان در برابر مغولها و قپچاقها است. در عین حال نباید از خاطر برد که بسیاری از جمعیت‌های غیر ترک‌زبان نیز در مسیر حرکت مغولان و به ویژه بعد از ایل شدن یا شکست از آنها به لشکر مغول می‌پیوسته‌اند که در مورد آلانها و آسها نیز رخ داده است. «در منابع چینی در خصوص یک فئودال بزرگ آلانی به نام جیانگ-شو-سو^۱ صحبت می‌شود که دستور داشت تا هنگی هزار نفره از جنگجویان آلانی برای محافظت از خان مغول تشکیل دهد» (کامبولوف، ۱۳۹۸: ۵۶). به علاوه «در اواسط قرن سیزدهم میلادی بخشی از آلانها به مغولستان، چین و سایر مناطق امپراتوری مغول فرستاده شدند. آنها در این مناطق در جنگها و مأموریت‌های حفاظت شرکت داشتند» (کامبولوف، ۱۳۹۸: ۵۷).

^۱. Xang-xu-su

گفتنی است که فرجام بهره‌مندی قپچاقیان از مزیت هم‌طایفگی با مغولان با چاشنی وعده‌ها و هدایا، متفاوت از آنان‌ها نبود: «مغولان ناگاه بر سر ایشان رفتند و هر که یافتند بکشتند و به اضعاف آنچه داده بودند، باز گرفتند و بعضی قپچاقیان که بماندند، به بلاد روس گریختند و مغولان در آن ولایت که همه مرغزار بود، قشلاق کردند» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳۴/۱). در الکامل چنین آمده: «سپس به سر وقت قپچاق‌ها رفتند. قپچاق‌ها در این هنگام همه با خاطر آسوده به هر سو پراکنده شده بودند چون گمان می‌بردند که با مغولان صلح کرده‌اند... از این‌رو، هنگامی خبر هجوم مغولان را شنیدند که به سرزمین ایشان راه یافته و در شهرهای ایشان داخل شده بودند. با این نیرنگ مغولان بود چون در یک بار، حریف دو دشمن نمی‌شدند، یکی را نخست و دیگری را بعد از پای در آوردند. پس از دست یافتن بر قپچاق‌ها چند برابر آنچه به ایشان داده بودند، از ایشان پس گرفتند. کسانی که خانه‌هاشان از سرزمین قپچاق‌ها دور بود، همینکه خبر حملات مغولان را شنیدند، بی‌آنکه بجنگند گریختند و دور شدند. برخی از آنان به بیشه‌ها و برخی دیگر به کوه‌ها پناه بردند، برخی نیز به شهرهای روسیه پیوستند. مغولان در سرزمین قپچاق‌ها ماندند که در زمستان و تابستان چراگاه‌های بسیار داشت، در تابستان نیز جاهای خنک داشت با چراگاه‌های فراوان. همین‌طور در زمستان دارای جاهای گرم بود و چراگاه‌های بسیار، اینها بیشه‌هایی بودند بر کرانه دریا که به شهر سوداق وصل می‌شدند... سوداق شهر عمده قپچاق‌ها بود... مغولان همینکه به سوداق رسیدند، آنجا را گرفتند. مردم سوداق پراکنده شدند، برخی از ایشان با دارایی و خانواده خویش به کوه‌ها پناه بردند. برخی دیگر به کشتی نشستند و از دریا به شهرهای روم رفتند که در دست مسلمانانی از فرزندان قلع ارسلان بود» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۰/۳۲-۱۸۸).

گروسه در باره این رویارویی می‌نویسد: «مغولان از طریق دربند به مرغزارهای شمالی قفقاز رفتند. در آنجا با ائتلاف قبایل و ملل آن سرزمین مواجه شدند که عبارت بودند از آنان‌ها (اینها از اولاد و احفاد سارمات‌ها بودند و مسیحی شده و پیرو کلیسای یونان بودند)، لزگی‌ها و چرکس‌ها که از نژاد قفقازی بودند و ترکان قپچاق، جبه و سوبوتای با نهایت مهارت و درایت وسایل جدایی ترکان قپچاق را فراهم آوردند و به گوش آنها داستان برادری ترک و مغول را خواندند و مقداری از غنایم را که در دست داشتند به آنها بخشیدند... سرانجام به تعقیب ترکان قپچاق پرداختند آنها را کشتند و هر غنیمتی را هم که به آنها داده بودند پس گرفتند» (گروسه، ۱۳۷۹: ۴۰۵-۴۰۴). لمب پس از ذکر آنچه در این حمله بر گرجیان گذشته، در باره این لشکرکشی می‌نویسد: «مغولان راهی از سلسله جبال قفقاز گشوده از دروازه آهنین اسکندر

گذشتند و چون به دامنه شمالی کوهستان رسیدند گروهی بزرگ از طوایف آلان و چرکس و قپچاق را دیدند که به جلوگیری آنها مجتمع شده بودند. عدد مغولان خیلی کم‌تر بود و جای فرار و عقب‌نشینی هم داشتند، اما سوبتای موفق شد که قپچاقیان را از سایر طوایف جدا کند. آنگاه سواران مغول از میان سپاه چرکس و آلان که در شجاعت کمتر از قپچاقیان نبودند توانستند عبور کنند. بعد قوم قپچاق را در دشت شوره‌زاری که در ماوراء بحر خزر واقع است تعاقب کردند و یک فوج مغول و ختائی بر قوم جنگجوی قپچاق غالب شده آنان را به نواحی شمالی و املاک شاهزادگان روسیه راندند» (لمب، ۱۳۸۷: ۱۳۷).

مغولان قدرت‌های اصلی در قفقاز شمالی و استپ‌های منتهی به کوه‌های قفقاز، یعنی به ترتیب آلان‌ها و قپچاق‌ها را از پیش روی برداشتند. آنها در تعقیب قپچاق‌ها، چنانکه ابن‌اثیر نوشته و در جامع‌التواریخ نیز آمده، به شبه‌جزیره کریمه رسیدند: «و از آنجا به شهر سوداق^۱ رفتند، به ساحل دریایی که متصل است به خلیج قسطنطنیه و آن شهر را بگرفتند و اهل آنجا متفرق شدند» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳۵/۱). مغول‌ها در ادامه به سراغ روس‌ها و قپچاق‌هایی رفتند که به آنها پناه برده بودند: «و بعد از آن قصد بلاد روس و قپچاق که آنجا بودند کردند. ایشان مستعد گشته بودند و لشکر بسیار جمع کرده، مغولان چون غلبه ایشان دیدند، باز پس نشستند» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳۵/۱) و این‌هم یکی دیگر از تدابیر جنگی موفق جبهه و سوبدای بود: «قپچاق و اوروس پنداشتند که از خوف بازپس می‌نشینند. دوازده روزه راه بر عقب ایشان برفتند. ناگاه لشکر مغول روی باز پس کردند و بر ایشان زدند و تا مجتمع شدن خلقی از ایشان بکشتند و یک‌هفته جنگ کردند و عاقبت قپچاق و اوروس منهزم شدند و مغول بر عقب ایشان می‌رفتند و شهرها را خراب می‌کردند تا اکثر بلاد ایشان را از آدمی خالی گردانیدند و از آنجا برفتند و به بندگی چینگیز خان پیوستند، در راه که از ولایت تازیانک بازگشته بود» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۵۳۵/۱). ابن‌اثیر این ماجرا را مفصل توضیح می‌دهد و از اتحاد قپچاق‌ها با روس‌ها می‌گوید و از حمله مغول‌ها در ۶۲۰ق. به روسیه و نیرنگ نظامی جبهه و سوبدای و آوردگاهی بی‌سابقه که به تلفات بسیار سنگین و شکست قپچاق‌ها و روس‌ها و پیروزی مغولان منتهی می‌شود (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۱/۳۲-۱۹۰). گزارش جوینی مختصر است و ذکری از درگیری‌ها با لزگی‌ها و آلان‌ها و روس‌ها ندارد و بعد از اشاره به عبور مغولان از دربند و اهمیت آن می‌نویسد: «از آن بگذشتند و لشکر توشی در دشت قفقاق و آن حدود بودند با ایشان متصل شدند و از آنجا به خدمت چنگیزخان رفتند» (جوینی، ۱۳۳۷: ۱۱۶/۱).

۱. سوداق یک مرکز تجارتي جنوایی در کریمه بود (ساندرز، ۱۳۶۳: ۶۳).

در این گزارش جغرافیای شرقی دشت قیچاق که نیروهای جوجی تا بدانجا پیشروی کرده بودند، مورد توجه است و جغرافیای وسیعی که نیروهای جبه و سوبدای از استپ‌های دریای کاسپی - دریای سیاه تا کریمه و بخش‌هایی از قلمرو روس‌ها را درنوردیدند، مغفول است. میرخواند کمتر از دو قرن بعد از نگارش جامع‌التواریخ و البته حدود ۲۶۰ سال پس از نگارش الکامل، روایتی مفصل و مشابه رشیدالدین فضل‌الله و ابن‌اثیر از درگیری جبه و سوبدای با آلان‌ها و قیچاق‌ها و سپس روس‌ها را به نگارش درآورده است (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۸۶۱-۳۸۶۰). نکته جالب صفتی است که به نقل از میرخواند، مغول‌ها در پیغام به قیچاق‌ها به آلان‌ها نسبت داده‌اند: «ما و شما از یک جنسیم و آلانین قراجو^۱ از ما بیگانه‌اند» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۸۶۰)؛ چه بسا که این افزوده، حاصل رواج برخی اصطلاحات مغولی با گذشت بیش از دو قرن بوده باشد. او پایان این لشکرکشی را نیز متعاقب نبرد مذکور می‌شمارد: «و چون در آن ولا چنگیزخان روی به یورت اصلی نهاده بود، جبه نویان و سوبدای بهادر مظفر و منصور با اموال موفور بدو پیوستند و سرگذشت خود به تفصیل معروض گردانیدند» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۸۶۱).

به روشنی پیداست از اهداف لشکرکشی جبه و سوبدای، علاوه بر تعقیب سلطان محمد و خاتمه دادن به کار او، غارت و کسب غنایم، گشودن مسیر، شناسایی، درهم شکستن مقاومت و ایجاد رعب و وحشت برای مهیا ساختن زمینه استیلای کامل مغول در مراحل بعدی بود.

حمله دوم مغولان به قفقاز شمالی

جوجی پسر بزرگ چنگیز^۲ شش ماه پیش از پدر در شرایطی که دشت قیچاق عرصه لشکرکشی‌های وی بود، درگذشت. در تاریخ جهانگشای چنین آمده: «باتو قائم‌مقام پدر شد و حاکم ملک و برادران گشت و چون قآن بتخت مملکت بنشست تمامت آن حدود را که مجاور او بود از بقایای قیچاق و الان و آس و روس و بلاد دیگر چون بلغار و مکس و غیر آن تمامت را

^۱ شیرین بیانی در باره این اصطلاح در پانوشت به عنوان مترجم نوشته است: «در بین طبقات اجتماعی مغول سرسیاهان منظور توده و عامه مردم بوده‌اند که اصطلاحاً قراجو Qaracu نامیده می‌شدند» (تاریخ سری مغولان، ۱۳۹۷: ۲۳).

^۲ جوجی به احتمال قوی حاصل دوره اسارت برتا همسر چنگیز به دست مارکیت‌ها و نزد چیلگار - بوکو بود (تاریخ سری مغولان، ۱۳۹۷: ۵۸-۵۷). برتا حدود ۹ ماه در اسارت بود و بعد از آزادی در خیمه‌گاه جاموقه که در آن دوران پیمان برادری (آندا) با چنگیز داشت و کماکان متحد او بود، نوزادی را به دنیا آورد که وضعیت پدری او مبهم بود (Atwood, 2004: 278)؛ ابهامی که در نامش، در مغولی به معنای «میهمان»، بازتاب دارد (Dunnell, 2023: 25). در شرایطی که چنگیز همواره با جوجی همچون پسر خونی خود رفتار می‌کرد، بسیاری از مغول‌ها از جمله برادر کوچکترش جغتای، نگاه تحقیرآمیزی به او داشتند و چیلگار - بوکو را پدرش می‌دانستند (Favereau, 2021: 65).

مسلم و مستخلص کرد و باتو در مخیم خویش که در حدود ایتیل داشت مقام فرمود و شهری بنا نهاد که آن را سرای می خوانند و حکم او بر تمامت ممالک نافذ بود» (جوینی، ۱۳۳۷: ۲۲۲/۱).

اوگتای پسر سوم چنگیز در ۶۲۶ق. / ۱۲۲۹م. جانشین پدر شد. در جامع التواریخ به قوریلتای بزرگی اشاره می شود که اوگتای قاآن در سال گوسفند (۶۳۲ق.) یک سال پس از فتح ممالک ختای در موضع طالان دابان برگزار کرد: «چون هنوز بعضی از اطراف ممالک مستخلص نگشته بود و در بعضی ولایات طایفه‌ای عصیان می ورزیدند، به تدارک آن امور مشغول گشته، هر کس از اقارب را به طرفی نامزد می فرمود و به نفس خویش عازم آنکه به دشت قیچاق رود (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۶۶۴/۱-۶۶۳). این اشاره که جانشین چنگیز شخصاً تصمیم به حضور در لشکرکشی به دشت قیچاق داشته، حاکی از اهمیت این نواحی است که البته فرزند تولوی، منگوقاآن وی را از این تصمیم منصرف می کند و او برادرزاده اش باتو که دشت قیچاق قلمرو وی بود و فرزندان خویش گئیوک خان و قدان و منگو قاآن دیگر برادرزاده اش را رهسپار لشکرکشی به ولایات قیچاق و اوروس و پولر و ماجار و باشگرد و آس و سوداق و آن حدود می کند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۶۶۴/۱).

در همین منبع، ذیل عنوان «حکایت جنگ‌ها که شهزادگان و لشکر مغول در دشت قیچاق و بلغار و اوروس و مگس و آلان و ماجار و پولار و باشگرد کرده‌اند»، به حضور سوبدای در این لشکرکشی در کنار جمعی از نوادگان چنگیز و برادر ناتنی اوگتای قاآن، گولگان اشاره و یادآوری می شود که در پائیز ۶۳۳ق. این لشکر «در حدود بلغار به اوروغ باتو و آورده و شبان و تنگقوت که هم نامزد آن حدود بودند پیوستند» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۶۶۶/۱-۶۶۵).

در جامع التواریخ آمده که قوم آس در آن دوره در نزدیکی بلغارها می زیستند و مغول‌ها در حاشیه رود ولگا به سرزمین آنها می رسند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۶۶۷/۱). بارتولد و مینورسکی در باره آس‌ها و ارتباط آنها با آلان‌ها می نویسند: «آلان‌های قفقازی نیاکان اوست‌های امروزی هستند که این قوم نام از آس (به احتمال زیاد نام باستانی آئورسی^۱ و همچنین نام ال آرسیه^۲ به روایت مسعودی به منزله نیروهای نظامی در خدمت خزرها و همچنین نامی که روس‌ها، آلان‌ها را بدان می خوانند یعنی «یاسی») گرفته شده است؛ مردمی که از طایفه برادر آلان‌ها بوده‌اند (Barthod and Minorsky, 1986).

مؤلف جامع التواریخ به تفصیل در مورد درگیری مغول‌ها با آس‌ها پس از در هم شکستن پولر و باشگرد می نویسد: «بعد از آن در زمستان شهزادگان و امرا به رودخانه‌های جایاق جمع

^۱. Aorsi

^۲. Al-Arsiyya

شدند و امیر سوبدای را با لشکری به ولایت آس و حدود بلغار فرستادند و تا شهر کویک و دیگر ولایات آن حدود برفتند و لشکر آنجا را شکست داده ایل گردانیدند و امرای آنجا بایان و چیقو بیامدند و شهزادگان [را] اولجامیشی^۱ کرده و سیورغامیشی^۲ یافته بازگشتند و باز یاغی شدند و دیگر باره سوبدای بهادر را بفرستادند تا بگرفت و بعد از آن شهزادگان کینگاج کرده، هر یک با لشکر خویش به جیرگه روان شدند و ولایاتی را که بر ممر افتاد مصاف کرده بستند و مونگکه قاآن از دست چپ بر کنار دریا به جیرگه می‌رفت و بچمان که از متهتکان امرای آنجا بود از جماعت قیچاقیان از قوم آلیرلیک و قاچیر اوکوله از قوم آس، هر دو را بگرفت و آنچنان بود که این بچمان با قومی دیگر از دزدان از شمشیر جسته بود و از گریختگان دیگر جمعی بدو متصل شدند و بر هر طرفی می‌زد و چیزی می‌ربود و روز به روز فتنه او زیاده‌تر می‌شد و مستقری نداشت. بدان سبب لشکر مغول او را به دست نمی‌توانستند آورد و در میان بیشه‌های کنار ایتیل پنهان می‌بود (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۶۶۷/۱). در ادامه به ماجرای تعقیب آنها توسط مونگکه قاآن در حاشیه رود ایتیل (ولگا) و در نهایت دستگیری و فرجام‌شان می‌پردازد و می‌نویسد: «و بچمان التماس کرد تا مونگکه قاآن به دست مبارک خود کار او را به کفایت رساند. اشارت فرمود تا برادرش بوجک بچمان را به دو نیم زد و قاچیر اوکوله را از امرای آس هم بکشتند و آن تابستان آنجا مقام کرد» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۶۶۸-۶۶۷/۱). ادامه ماجرا، لشکرکشی مغولان به بوقشی و برطاس و برجان و سرزمین روس و تسخیر ریازان و مسکو و یاروسلاو است (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۶۶۹-۶۶۸/۱) و نوبت به قفقاز شمالی می‌رسد: «و بعد از آن در نوقای ییل که سال سگ باشد، موافق شهر سینه خمس و ثلثین و ستمائه (۶۳۵ق.) پائیزگاه مونگکه قاآن و قدان به جانب چرکس برنشستند و در زمستان پادشاه آنجا را بکشتند. نوقان نام و شبان و بوجک و بوری به جانب ولایت قریم (کریمه) برنشستند از قوم چیچامان تانقرا را بگرفتند و برکه به جانب قیچاق برنشست و آرجماک و قوران‌ماس و قیران مقدمان میکروتی بستند. بعد از آن در قاقاییل سال خوک موافق شهر سینه ست و ثلثین و ستمائه (۶۳۶ق.) گیوک خان و مونگکه قاآن و قدان و بوری به جانب شهر مگس برنشستند و در زمستان بعد از یک‌ماه و پانزده روز محاصره بستند و هم در آن چریک بودند که سال موش درآمد.^۳ در بهارگاه چریکی معین کرده به بوقدای دادند و به جانب تیمور قهلقه فرستادند تا آن

۱. تعظیم و فرمانبرداری

۲. تلافی

۳. پایتخت آنها [الان] که مسعودی مَعَص [مگس] می‌خواند، ظاهراً در همسایگی ولادی قفقاز بعدی (زاجیکائو فعلی) قرار داشت (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۱۸۵).

را و ولایت وی را بستند و گیوک خان و مونگکه قاآن در پائیز آن سال به حکم قاآن بازگشتند و در سال گاو موافق مشهور سنه ثمان و ثلثین و ستمائه (۶۳۸ق.) با اردوهای خویش فروآمد» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۶۶۹/۱).

جوینی شش دهه پیش از رشیدالدین فضل‌الله و دو دهه بعد از هجوم فوق، ذیل عنوان «ذکر استخلاص بلغار و حدود آس و روس» به دومین قوریلتهای بزرگ اوگتای قاآن اشاره می‌کند و از تصمیم برای قلع‌و‌قمع بقایای طغیان‌کنندگان در «حدود بلغار و آس و روس که مجاور مخیم باتو بود و و هنوز بکلی ایل نشده بودند و بکثرت سواد خویش مغرور» می‌نویسد و اسامی فرزندان و برادرزادگان قاآن و برادر ناتنی او کولگان و همچنین سوبدای را ذکر می‌کند که «بحدود بلغار پادشاهزادگان بیکدیگر رسیدند» که با گزارشی که بعدها در جامع‌التواریخ آمده، یکی است (جوینی، ۱۳۳۷: ۲۲۴/۱). بعد از تصرف بلغار و کشتار و اسارت سکنه آن، راهی بلاد روس می‌شوند و بعد از تصرف آنجا به سمت آلان‌ها می‌روند: «از آنجا^۱ متوجه بلاد روس گشتند و اطراف آن را مستخلص کردند تا شهر مکس که خلق آن بعدد مور و ملخ بود و جوانب بغیاض و بیشه ملتّف بود چنانک مار را از میان گذر نبود باتفاق پادشاهزادگان بر جانب‌های آن بایستادند و بابتدا از هر سویی در پهنای آنک سچهار گردون بر مقابل یکدیگر روان شود راه ساختند و مجانیق بر باره آن نهادند در مدت چند روز در آن شهر جز هم نام آن نگذاشتند و غنایم بسیار یافتند و فرمان رسانیدند تا گوش‌های راست مردم باز کردند دویست و هفتاد هزار گوش در شمار آمد و از آنجا پادشاهزادگان عزم مراجعت کردند» (جوینی، ۱۳۳۷: ۲۲۵-۲۲۴). حدود سه قرن بعد، خواندمیر نیز با تأکید بر فرماندهی باتو در تصرف مگس، دقیقاً همین رقم را در باره کشتار بزرگ در پایتخت آلان‌ها ذکر می‌کند (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۷۵-۷۴).

پایان این لشکرکشی توأم با استقرار سلطه مغول بر پهنه‌ای بود که اولوس جوجی یا اولوغ اولوس خوانده می‌شد و نام اردوی زرین برایش تثبیت شد. رویدادهای بعدی نزاع‌های خان‌های اردوی زرین با عموزادگان حاکم بر ایران یعنی ایلخانان است؛ سلسله درگیری‌هایی که مهم‌ترین آنها جنگ برکه فرزند جوجی و هلاکو فرزند تولوی در قفقاز شمالی با محوریت رود ترک است. درگیری‌هایی که بر سر تسلط بر راه‌های تجاری، شرق-غرب و به ویژه شمال-جنوب و در ضمن سلطه بر سرزمین‌های حاصلخیز و مراتع قفقاز بود. هر از گاهی نیز مغول‌ها در جهت تنبیه اقوام زیرسلطه اقداماتی صورت می‌دادند که به ویژه در مورد آلان‌ها با شدت زیادی بود: «سال ۱۲۷۷م. مغولان بار دیگر به آلانیا حمله کردند و آنگونه که در

۱. بلغار در ولگای میانی

دست‌نوشته‌های روسی آمده، توانستند شهر پرافتخار یاسی دیدیکوف که دانشمندان معتقدند ژولات- تاتارتوپ علیا است را تصرف کنند. بعد از این جنگ در منابع دیگر اثری از جنبش‌های بزرگ ضد مغولی توسط آلان‌ها دیده نمی‌شود. البته احتمالاً اردوی زرین هرگز نتوانست مناطق کوهستانی را تحت کنترل خود درآورد» (کامبولوف، ۱۳۹۸: ۵۷).

نتیجه‌گیری

لشکرکشی‌های مغول به قفقاز شمالی از جهت شناسایی، تصرف و تثبیت اقتدار آنان بر منطقه و ایجاد رعب و فراگیر ساختن آوازه جنگاوری مغولان در آن نواحی و فراتر از آن، تا حد زیادی موفق بود؛ هر چند که استیلای آنان بر کوه‌نشینان قفقاز به‌رغم سخت‌کشی‌ها در مقایسه با مردم استپ‌ها نظیر قپچاق‌ها و روس‌ها کمتر بود. در لشکرکشی جبه و سویدای، پیشروی در ایران، دور زدن دریای کاسپی در مسیری که بخشی مهم از گذرگاه جنوب-شمال و شرق-غرب بود، اولییتی بود که با شماری از اهداف اصلی چنگیز، گشودن و تسلط بر شاهراه‌های تجاری هم‌سویی داشت. در این لشکرکشی‌ها که در مورد نخست، ایران هدف محوری و عرصه تهاجم بود، بازگشت به ندرت صورت گرفته؛ برگشتن جبه به همدان برای سرکوب شورش بود، اما پیشروی آنقدر اهمیت داشت که وقتی جلال‌الدین پس از مرگ پدر، آبسکون را ترک می‌کند و با مغولانی که در تعقیبش بودند، درگیر می‌شود و به نیشابور می‌گریزد و از آنجا به غزنین می‌رود، تأثیری بر مسیر حرکت جبه و سویدای در ایران نمی‌گذارد و آنها به دستور چنگیز به پیشروی ادامه می‌دهند و ادامه ماجرای جلال‌الدین به لشکرکشی چنگیز علیه وی و گریزش به هند منتهی می‌شود. حرکت وی از هند به سوی ایران، یک‌سال پس از پایان لشکرکشی جبه و سویدای آغاز می‌شود. با مطالعه لشکرکشی مغول به فرماندهی جبه و سویدای مشاهده می‌شود که گزارش‌های اقدامات آنها در ایران بر محور تسلیم و یا تسخیر و غارت شهرها با رعب‌آفرینی از طریق کشتار جمعی است که از جمله از بلخ، زاوه، نیشابور، جوین، توس، آمل و سمنان تا همدان، تبریز، مراغه، سراب، اردبیل، نخجوان، بیلقان، گنجه و شماخی را دربرمی‌گیرد که بازتاب‌دهنده نوعی یکپارچگی مبتنی بر مدنیت در این جغرافیا است. اما با عبور مغول‌ها از دربند، به جای اسامی شهرها، اسامی اقوام به میان می‌آید. البته که از سوداق در کریمه به عنوان شهر قپچاق‌ها یاد می‌شود و یا در حمله دوم در باره محاصره بلغار و تسخیر شهر کویک و یا ویرانی مگس به منزله پایتخت آلان‌ها و یا تسخیر ریازان و مسکو و یاروسلاو در قلمرو روس‌ها نوشته می‌شود. اما می‌توان مشاهده کرد که در جغرافیای وسیع

میان کوهستان قفقاز تا کرانه‌های ولگا از شرق و از غرب تا سرزمین روس‌ها، شهرنشینی بسیار ضعیف است و نام اقوامی نظیر لزگی‌ها، آلان‌ها، قیچاق‌ها و چرکس‌ها در میان است. این امر بازتاب پهنه‌ای است که شهرنشینی در آن محور نیست و البته که طبیعت، چنانکه رشیدالدین فضل‌الله و ابن‌اثیر در باره مرغزارها و چراگاه‌های سرزمین قیچاق‌ها می‌نویسند، مناسب زندگی چادرنشینی است. در چنین فضایی طبعاً شرایط مناسب‌تری برای ورود چادرنشینان و فرآیندهای تغییر زبانی و قومی وجود دارد، تحولی که زمینه آن به ویژه بعد از یورش دوم مغولان و تثبیت قدرت آنان در گستره اولوس جوجی فراهم می‌شود. بعد از تهاجم‌های مغول، در آن سوی قفقاز شمالی، بلغار ولگا از میان رفت و مردمانش که آمیزه‌ای از سکاکاها و اقوام اورالی (فینو-اوگری) و هون‌ها بودند، در قالب اقوام جدیدی ظاهر شدند که با گذشت دو قرن از استیلای اردوی زرین، بلغار ولگای قدیم در قالب خانات قازان سر برآورد. در مصب ولگا نیز که از ساحل غربی آن تا سوداق در ساحل دریای سیاه مسکن اخلاف سکاکاها و در امتداد آنها سمرتی‌ها یعنی آس‌ها و آلان‌های ایرانی‌زبان نیز بود، با سقوط اولوغ اولوس، خانات آستاراخان (هشترخان یا حاجی‌طرخان) تشکیل شد که در جانب غربی آن، پیش‌تر خانات کریمه (قرم) برآمده بود؛ خانانی که زبان مردم آنها از گویش‌های ترکی جغتایی بود. در کوهستان قفقاز نیز آلان‌ها که در حملات مغول و متعاقباً تیمور ضربات مهلکی را متحمل شده بودند، به ارتفاعات عقب نشستند که امروز در قالب اوستیای شمالی-آلانیای اوستیای جنوبی در جغرافیای محدود با جمعیتی اندک باقی مانده‌اند. در منابع از کشتار لزگی‌ها در حمله نخست سخن به میان آمده که طبعاً شامل دیگر اقوام قفقازی ساکن در داغستان کنونی نیز بوده، همان‌طور که در حمله دوم از کشتار چرکس‌ها، ساکن در نیمه غربی قفقاز شمالی گفته شده که آن نیز شامل دیگر اقوام آن نواحی بوده است. در پی فروپاشی اردوی زرین، در نواحی شمالی و شرقی خانات آستاراخان، اردوی نو قای برآمد که جمعیتی از اقوام با تبار مغولی و ترکی بودند. این تغییرات دموگرافیک محصول همان لشکرکشی‌ها و کشتارهایی بود که بافت جمعیتی سابق این مناطق را برهم زد و طی دو و نیم قرن سلطه اردوی زرین در این گستره که بخش چشمگیری از پیشینه کهن آن ایرانی بود، تثبیت شد. در دوران اردوی زرین، مسیر شرق به غرب با گذر از سرای به سمت کریمه پروتق بود، در شرایطی که رقابت‌های اردوی زرین و ایلخانان، مسیر شمال-جنوب از معبر قفقاز شمالی به سمت ایران را تحت‌الشعاع قرار داده بود.

منابع و مأخذ

فارسی:

ابن اثیر، علی بن محمد، ۱۳۷۱، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه: ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: علمی.

استوارت، سارا و دیوید مورگان، ۱۴۰۳، *برآمدن مغولان*. ترجمه: سید برهان تفسیری، تهران: امیرکبیر.
بناکتی، داوود بن محمد، ۱۳۷۸، *تاریخ بناکتی: روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب*، به کوشش: جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

بیانی، شیرین (مترجم از فرانسه به فارسی)، ۱۳۹۷، *تاریخ سری مغولان [بی نا]*، تهران: دانشگاه تهران.

-----، ۱۳۸۵، *مغولان و حکومت ایلخانی در ایران*، تهران: سمت.

جویی، عطاملک بن محمد، ۱۳۳۷، *تاریخ جهانگشای*، جلد اول، در *تاریخ چنگیز خان و اعیان او تا کیوک خان*، به سعی و اهتمام و تصحیح: محمد بن عبدالوهاب قزوینی، به همت: محمد رضانی، تهران: پدیده.
خسروآبادی، مریم و کیوان کریمی الوار، «چپچاق‌ها و نقش مجادلات اولوس چنگیزی در تداوم حیات آنان پس از هجوم مغول»، دو فصلنامه تاریخ ایران، ۱۳۹۸، دوره ۱۲، بهار و تابستان، ش. ۱، صص. ۷۰-۴۹.
خواندمیر، غیاث‌الدین بن هماد الدین الحسینی، ۱۳۳۳، *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، زیر نظر: محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه خیام.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳، *جامع‌التواریخ*، جلد اول. به تصحیح و تحشیه: محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: نشر البرز.

ساندرز، جان جوزف، ۱۳۶۳، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه: ابوالقاسم حالت، تهران: امیرکبیر.
کامبولوف، تامرلان، ۱۳۹۸، *اوست‌ها در گذر تاریخ*، ترجمه: موسی عبداللهی، ویراستار علمی، ترجمه فارسی: مهدی حسینی تقی‌آباد، به سفارش: بنیاد مطالعات قفقاز، تهران: نگارستان اندیشه با همکاری انتشارات سیم روسیه.

گروسه، رنه، ۱۳۷۹، *امپراتوری صحرانوردان*، ترجمه: عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
لمب، هارولد، ۱۳۸۷، *چنگیز خان*، ترجمه: غلامرضا رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر.
مخبر دزفولی، فهیمه، «ترکان از شمنیسم تا اسلام»، *فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی*، ۱۳۸۴، تابستان، ش. ۱، صص. ۶۲-۴۹.

مستوفی قزوینی، حمدالله، ۱۳۳۹، *تاریخ گزیده*، به اهتمام: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
-----، ۱۳۸۱، *نزه‌القلوب با مقابله و حواشی و تعلیقات و فهرس*، به کوشش: محمد دبیرسیاقی، قزوین: حدیث امروز.

میرخواند، محمد بن خواندشاه، ۱۳۸۰، *تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء*، جلد پنجم مغولان، چوپانیان، ایلکانیان و سرداران، به تصحیح و تحشیه: جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.
مینورسکی، ولادیمیر فدروویچ، ۱۳۷۵، *تاریخ شروان و دربند*، ترجمه: محسن خادم، ویراسته: عبدالحسین آذرنگ، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.

همدانی، علی کریم، «خزر، قوم»، *دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، ۱۳۹۵، جلد ۲۲.

لاتین:

- Abaev, V. I. and H. W. Baily, "Alans", *Encyclopedia Iranica*, 1985, Vol. I, Fasc. 8, pp. 801-803, available at: <http://www.iranicaonline.org/articles/alans-an-ancient-iranian-tribe-of-the-northern-scythian-saka-sarmatian-massagete-group-known-to-classical-writers-from> (accessed on 18 Sep 2024).
- Atwood, Christopher Pratt, 2004, *Encyclopedia of Mongolia and the Mongol Empire*, New York, NY: Facts On File.
- Barthold, W. and V. Minorsky, 1986. "Alan", *The Encyclopedia of Islam*, New Edition, Volume I: A-B. Leiden and New York: BRILL.
- Bartusis, Mark C., 1997, *The Late Byzantine Army: Arms and Society, 1204-1453*. University of Pennsylvania Press.
- Bayarsaikhan, Dashdondog, 2011, *The Mongols and the Armenians (1220 - 1335)*. Leiden, Boston: Brill.
- Bedrosian, Robert Gregory, 1979, *The Turco – Mongol invasion and the lords of Armenia in the 13-14th Centuries*, Ph.D. dissertation, Columbia University, 1979.
- Boyle, J. A., 1968, *The Cambridge History of Iran*, vol. 5: The Saljuq and Mongol Periods, Cambridge University Press.
- De Rachewiltz, Igor and others, 1993, *In the Service of the Khan: Eminent Personalities of the Early Mongol – Yuan Period (1200-1300)*, Weisbaden: Harrassowitz.
- Dunnell, Ruth W., 2023, "The Rise of Chinggis Khan and the United Empire", In Michal Biran and Hodong Kim (eds.). *The Cambridge History of the Mongol Empire*. Cambridge: Cambridge University Press, pp. 19–106.
- Favereau, Marie, 2021, *The Horde: How the Mongols Changed the World*, Cambridge: Harvard University Press.
- Gabriel, Richard A., 2006. *Genghis Khan's Greatest General: Subotai the Valiant*. University of Oklahoma Press, Norman.
- Hill, Fiona and Clifford Gaddy, 2003, *The Siberian Curse: How Communist Planners Left Russia Out in the Cold*. Washington, D.C.: Brookings Institution Press.
- Liddell, Hart B. H., 1927, *Great Captains Unveiled*, Edinburgh and London: W. Blackwood & Sons Ltd.
- MacLynn, Frank, 2015, *Genghis Khan: his conquest, his empire, his legacy*, Boston, MA: Da Capo Press.
- Man, John, 2004, *Genghis Khan: Life, Death, and Resurrection*, London; New York: Bantam Press.
- May, Timothy Michael. Ed., 2017, *The Mongol Empire: A Historical Encyclopedia*. ABC-CLIO, LLC.
- Rayfield, Donald, 2012, *Edge of empires: a history of Georgia*, London: Reaktion Books.
- Sverdrup, Carl Fredrik, 2017, *The Mongol Conquests: The Military Operations of Genghis Khan and Sube'etei*. Helion and Company Limited.

روسی:

- Кораев, Т. К. (2015), "Московская Русь и Сафавидский Иран в Прикаспии XVI–XVII вв.: Соседство, Соперничество, Сосуществование", *Исторический Вестник, Россия и Исламский Мир*, Том 11 [158], Под Общей Редакцией Д. Р. Жантиева, Москва, с. 154–199.

ارزیابی نقش هندی‌ها در سقوط صفویه

ساسان طهماسبی^۱

محمودرضا کوه‌کن^۲

چکیده

فرایندی که با مرگ شاه عباس اول آغاز شد، نهایتاً به سقوط دولت صفویه انجامید. عوامل داخلی متعددی در این رویداد دخیل بودند، اما نقش عوامل خارجی به‌ویژه هندی‌ها نیز شایان ذکر است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی- استنتاجی و با اتکاء به متون تاریخی به دنبال پاسخگویی به این پرسش بنیادی است: هندی‌ها چه نقشی در سقوط صفویه داشتند؟ تأثیر اختلافات مرزی بر واکنش دولت هند در مقابل شورش افغان‌ها و نقش هندی‌ها در بحران‌های اقتصادی اواخر دوره صفوی و تقویت شورشیان افغان از محورهای اصلی این پرسش به‌شمار می‌روند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هر چند روابط دولت صفویه و گورکانیان عمدتاً دوستانه بود، اما در دهه‌های پایانی حکومت صفویه تحت تأثیر مسئله قندهار و بلخ که به شکست هندی‌ها منجر شد، روابط دو دولت به سرعت رو به تیرگی گذاشت و رفتارهای تحقیرآمیز ایرانی‌ها با هندی‌ها به شکل‌گیری خشمی پنهان در میان هندی‌ها منجر شد. بنابراین، واکنش دولت هند در مقابل شورش افغان‌ها، توأم با بی‌تفاوتی و حتی همراهی و همدلی بود. از سوی دیگر، هندی‌ها نقشی مهم در فرماندهی سپاه افغان‌ها ایفاء کردند و برخی از بازرگانان هندی ساکن ایران که در زوال اقتصاد ایران سهم داشتند، به افغان‌ها ملحق شدند.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، هندی‌ها، سقوط صفویه.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۱/۱۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷

^۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور تهران، تهران- ایران (نویسنده مسئول) sasantahmasbi@pnu.ac.ir

^۲ استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور تهران، تهران- ایران mrkoohkan@pnu.ac.ir



مقدمه

سرزمین‌های اسلامی در نیمه اول قرن دهم هجری قمری، تحولات گسترده‌ای را تجربه کردند، زیرا دولت صفویه در ایران تأسیس شد. عثمانی‌ها بخش بزرگی از سرزمین‌های عربی را زیر سلطه خود درآوردند، اوزبک‌ها بعد از سال‌ها جنگ و جدال، تیموریان را از ماوراءالنهر و خراسان بیرون راندند و با تسلط بازماندگان تیموریان بر هند، دولتی جدید به نام گورکانیان هند تشکیل شد. بنابراین، سرزمین‌های اسلامی بین این چهار قدرت تقسیم شدند که به اشکال مختلف، درگیر تعامل و تقابل با یکدیگر بودند. در این میان، رابطه صفویه با گورکانیان گسترده‌تر و دوستانه‌تر از روابط آنها با اوزبک‌ها و عثمانی‌ها بود و فرصت‌های بسیاری برای مردم ایران و هند فراهم کرد تا از روابط تجاری و فرهنگی با یکدیگر بهره‌مند شوند. با این وجود، این روابط نیز عاری از تنش و رقابت نبود و حتی هندی‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در سقوط صفویه داشتند.

در مورد روابط ایران دوره صفوی با هند، تاکنون پژوهش‌های متعددی انجام شده است. قاسم قریب (۱۳۹۷) عوامل مؤثر بر روابط صفویه و گورکانیان را بررسی و بر نقش اوزبک‌ها، عثمانی‌ها و حکومت‌های محلی دکن در این روابط تأکید کرده است. اصغر قائدان (۱۳۹۱) به نقش بازرگانان هندی مقیم اصفهان در تجارت ایران دوره صفویه و آسیب‌های ناشی از فعالیت‌های این بازرگانان پرداخته است. جمشید نوروزی و شهرام رضانی (۱۳۹۴) نیز به نقش بازرگانان هندی در تجارت ایران دوره صفویه و زبان‌های ناشی از خروج مسکوکات ایرانی توسط آنان پرداخته‌اند. ریاض‌الاسلام (۱۳۷۳) با استفاده از منابع ایرانی و هندی، روابط گورکانیان هند با دولت صفویه و افشاریه را بررسی کرده و به واکنش دولت هند در مقابل شورش میرویس پرداخته است. امیرحسین برزش (۱۳۹۲) روابط دولت صفویه با گورکانیان را به تفصیل بررسی و رابطه میرویس با گورکانیان و سیاست دولت هند در مقابل شورش میرویس را تحلیل و ارزیابی کرده است.

هر چند این پژوهش‌ها به جنبه‌هایی از موضوع پرداخته‌اند، اما تمام ابعاد آن را پوشش نمی‌دهند و پرسش‌هایی مهم را بی‌پاسخ گذاشته‌اند. بنابراین، پژوهش حاضر با تمرکز بر عوامل تنش‌زا در روابط دولت صفویه و گورکانیان و فراتر از آن با بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی تقابل مردم ایران و هند و پیشینه همگرایی هندی‌ها و افغان‌ها علیه صفویه، زمینه‌های همراهی هندی‌ها با شورش افغان‌ها را تجزیه و تحلیل می‌کند و رابطه گورکانیان هند با میرویس و محمود افغان، نقش هندی‌ها در سپاه محمود افغان و همراهی برخی از بازرگانان هندی با

شورشیان افغان را مورد بررسی قرار می‌دهد تا به این پرسش پاسخ دهد که هندی‌ها چه نقشی در سقوط صفویه داشتند.

عوامل تنش‌زا در روابط ایرانی‌ها و هندی‌ها

روابط دولت صفویه با گورکانیان هند فراز و نشیب‌های بسیاری را تجربه کرد، اما هیچگاه به جنگی فراگیر منجر نشد و علاوه بر مناسبات گسترده فرهنگی و تجاری ایران با هند، پادشاهان صفوی و گورکانی همواره می‌کوشیدند تا با تبادل سفرا و هدایا بر تداوم روابط دوستانه تأکید کنند. با این وجود، روابط صفویه و هند و فراتر از آن، روابط ایرانی‌ها و هندی‌ها هرگز عاری از تنش و خصومت نبود و گاهی مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر روابط طرفین سایه می‌افکند؛ عواملی که در دهه‌های پایانی حکومت صفویه به تیرگی روابط دو دولت و حتی اختلال در روابط تجاری منجر شد، عبارتند از:

الف: رقابت دولت صفویه و گورکانیان هند برای تسلط بر قندهار

شهر کلیدی و مهم قندهار نه بار بین صفویه و گورکانیان دست به دست شد (برازش، ۱۳۹۲: ۷۹۴، ۷۱۹، ۴۳۰، ۴۰۷، ۲۲۰، ۲۱۶-۲۱۵، ۲۰۷، ۲۰۵). اما این جدال‌ها هیچ‌گاه به جنگی فراگیر بین دو دولت منجر نشد و هر گاه یکی از طرفین بر این شهر مسلط می‌شد، با ارسال سفیر و هدایا برای طرف مغلوب می‌کوشید تا از گسترش تنش جلوگیری کند. این سیاست به میزان زیادی کارساز بود، اما آخرین جدالی که بر سر این شهر در زمان شاه عباس دوم (ح. ۱۰۷۷-۱۰۵۲ ق.) درگرفت، پیامدهای بسیار مخربی به دنبال داشت و دو دولت را درگیر خصومتی آشکار و قطع رابطه کرد.

شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۸ ق. قندهار را که از سال ۱۰۴۷ ق. در اختیار هندی‌ها بود، تصرف کرد و طبق الگویی که بر روابط صفویه و گورکانیان حاکم بود، کوشید مانع بروز خصومتی پایدار بین دو دولت شود (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۷۵). بنابراین، سفیری به نام شاهوردی بیگ به هند اعزام شد، اما دولت هند نه تنها به وی اجازه ملاقات با شاه جهان را نداد، بلکه از پذیرش نامه شاه عباس نیز خودداری کرد و صرفاً به صورت شفاهی به شاه عباس پاسخ داد (برازش، ۱۳۹۲: ۷۹۶؛ شاملو، ۱۴۰۰: ۱/ ۴۹۶). به نوشته کنبو، شاه بیگ استاجلو به هند اعزام شد، اما شاه جهان (ح. ۱۰۶۸-۱۰۳۷ ق.) از پذیرش سفیر خودداری کرد و با ابراز ناراحتی از تصرف قندهار گفت: «اکنون که این حرکت بیجا ازیشان بوقوع آمده فرستادن ایلچی و نامه دور از

آئین دانش و بینش است... شاه‌قلی نام ایلیچی سابق نیز بهمین سبب دولت بار نیافته ناکام برگردیده بود...» (کنبو، ۱۹۶۰: ۹۳/۳).

در آغاز سال ۱۰۵۹ق. زمانی که شاه عباس در راه بازگشت به خراسان بود، شاه جهان پسرش اورنگ‌زیب را اعزام کرد تا قندهار را بازپس گیرد، اما بعد از چهار ماه محاصره قندهار، سپاه هند به ناچار عقب‌نشینی کرد (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۸۹-۴۸۱). اورنگ‌زیب سال بعد نیز قندهار را برای مدتی محاصره کرد، اما با نزدیک شدن سپاه اعزامی شاه عباس، به ناچار دست از محاصره برداشت (کنبو، ۱۹۶۰: ۱۴۱/۳-۱۳۷؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۵۰۱-۴۹۹). پافشاری شاه جهان برای بازپس‌گیری قندهار ادامه یافت و برای آخرین بار، در سال ۱۰۶۳ق. سپاه هند به فرماندهی داراشکوه ولیعهد شاه جهان شهر قندهار را محاصره کرد. بخشی از سپاه هند نیز بر قلعه بست مسلط شد، اما با نزدیک شدن سپاه بزرگی که شاه عباس اعزام کرده بود، داراشکوه دست از محاصره قندهار برداشت (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۵۱۴-۵۱۳؛ کنبو، ۱۹۶۰: ۱۵۵/۳-۱۵۳).

سرانجام قندهار برای همیشه به قلمرو صفویه ملحق شد، اما این بار دولت هند حاضر به قبول شکست نبود و حتی شاه جهان در اواخر حکومتش سعی کرد تا اتحادی از گورکانیان و اوزبکان علیه صفویه برقرار کند. بنابراین، هیئتی به بخارا اعزام کرد، اما عبدالعزیز خان اوزبک نه‌تنها این پیشنهاد را رد کرد، بلکه موضوع را به دولت صفوی اطلاع داد (برازش، ۱۳۹۲: ۸۰۱-۸۰۰).

در دوران اورنگ‌زیب (ح. ۱۱۱۸-۱۰۶۹ق.) روابط ایران و هند همچنان تیره بود. چهارم شوال ۱۰۷۴ق. سفیری به نام تربیت خان از طرف اورنگ‌زیب به اصفهان آمد و در جمادی‌الاول ۱۰۷۵ به حضور شاه عباس دوم پذیرفته شد. شاه ابتدا با سفیر هند محترمانه رفتار کرد، اما به دلیل رفتار غیردوستانه اورنگ‌زیب با بوداق سلطان سفیر ایران، تغییر رویه داد و تربیت خان را تحقیر کرد. حتی در جریان گفتگو با سفیر، اورنگ‌زیب را شاه سیاهان و شاه پدرکش و برادرکش خطاب کرد (برازش، ۱۳۹۲: ۸۱۰-۸۰۸). وقتی تربیت خان به هند برگشت، اورنگ‌زیب چنان خشمگین شد که هدایای شاه عباس را نابود و رابطه تجاری با ایران را قطع کرد. حتی شایعه شد که قصد جنگ با ایران دارد. به دنبال آن، در اصفهان، تشویش و نگرانی زیادی به وجود آمد و همگان بر این باور بودند که جنگ بین دو کشور اجتناب‌ناپذیر است (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۶۹۳/۵).

شکست‌های مکرر هندی‌ها ثابت کرد که قادر به جنگ با ایران و بازپس‌گیری قندهار نیستند. نقش پررنگ ایرانیان در سپاه هند یکی از عوامل این ناکامی هندی‌ها بود، زیرا به مانعی در مقابل پیشروی‌های هند در قندهار تبدیل شدند. هنگامی که شاهزاده اورنگ‌زیب برای

بازپس‌گیری قندهار اعزام شده بود، یک ایرانی به نام الله‌قلی بیگ کرانی که در سپاه او بود، به قندهار گریخت و در مورد سپاه هند، اطلاعاتی در اختیار حاکم قندهار گذاشت (شاملو، ۱۴۰۰: ۱/۵۱۸-۵۱۷). وقتی اورنگ‌زیب بعد از جلوس بر تخت سلطنت تصمیم گرفت قندهار را تصرف کند، خواهرش برای منصرف کردن او به این استدلال متوسل شد که پدرمان شاه جهان سپاهبانی به قندهار فرستاد، اما شکست خوردند، زیرا بخش اعظم فرماندهان و درباریان ما ایرانی‌اند یا اصل و نسب ایرانی دارند و اگر جنگی بین ایران و هند رخ دهد، برای پیروزی ایران تلاش می‌کنند (شاردن، ۱۳۹۳: ۱/۵-۱۷۰-۱۷۰۰). همین تجربیات باعث شد تا شاهزاده سلطان جلال‌الدین اکبر فرزند اورنگ‌زیب که از سال ۱۰۹۰ ق. تا ۱۱۰۷ ق. در ایران به سر می‌برد، با زیر سؤال بردن سیاست دولت هند برای استخدام ایرانیان به کارشکنی‌های امرای ایرانی سپاه هند در مقابل اقدام دولت هند برای بازپس‌گیری قندهار اذعان کرد و گفت: «چرا باید ایرانی را این‌قدر دست داد که تمام ولایت کسی را ضبط کند و آخر کار به جایی برسد که هر وقت با پادشاه ایران، پادشاه هند کدورتی بکند، اولاً باید که پادشاهان هند از نوکرهای ایرانی خود بترسند. چنانچه در وقتی که نواب صاحبقران، تربیت خان را روانه کرد و خود از عقب حرکت فرمودند، اولاً اورنگ‌زیب به فکر دفع شر ایرانیانی که امرای او بودند افتاده، ایشان را به بنگاله فرستاد» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۰۹).

ب: تلاش دولت هند برای تصرف بلخ و ماوراءالنهر

ضعف و انحطاط اوزبک‌ها که از اواخر دوره شاه عباس اول شدت گرفت، نه‌تنها خطر آنها برای ایران و هند را به حداقل رساند، بلکه به دخالت و اعمال نفوذ دولت صفویه و گورکانیان در قلمرو اوزبک‌ها منجر شد. در سال ۱۰۵۶ ق. فرصت مناسبی برای گورکانیان فراهم شد تا به رؤیاهای خود در مورد ماوراءالنهر جامه عمل بپوشانند، زیرا ندرمحمد خان اوزبک حاکم بلخ که توسط فرزندش عبدالعزیز خان و امرای بخارا از قلمرو خود بیرون رانده شده بود، به هند رفت و از شاه جهان کمک خواست. شاه جهان از فرصت استفاده کرد و با اعزام سپاهی به فرماندهی فرزندش شاهزاده مرادبخش بلخ را تصرف کرد، اما به‌جای واگذاری آن به ندرمحمد خان، آنجا را به قلمرو خودش ضمیمه نمود (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۲۶). تسلط بر بلخ چنان برای شاه جهان مهم بود که وقتی شاهزاده مرادبخش تصمیم گرفت آنجا را ترک کند و به دهلی برگردد، شاه جهان مخالفت کرد و در اهمیت بلخ برای گورکانیان گفت: «مملکتی که فتح آن مفتاح تسخیر تورانست... الوس چغتاز سالهای دراز مترصد این نعمت غیرمترقبه بود...» (کنبو، ۱۹۶۷: ۲/۴۱۰).

ندرمحمد خان به ناچار عازم اصفهان شد تا از دولت صفویه علیه هندی‌ها و رقبای اوزبک خود کمک بگیرد. شاه عباس دوم از ندرمحمد خان استقبال کرد و «خاطر قدس مناظر آن بود که خان سرگردان را به آیینی شایان روانه ترکستان نموده به شعله تیغ آتش‌فشان غازیان ظفر تلاش قزلباش، خس و خار اقتدار راهزنان هندوستان را از گلزار مملکت موروث وی پاک کند» (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۳۱)؛ بنابراین، شاه از امرای خراسان خواست به ندرمحمد خان کمک کنند. با انتشار خبر حرکت سپاه خراسان، طوایف و امرای اوزبک که از ندرمحمد خان روی گردان شده بودند، دوباره از او اطاعت کردند و سپاه هند که به دلیل شیوع قحطی دچار مشکل شده بود، با نزدیک شدن ندرمحمد خان بلخ را ترک کرد و به هندوستان برگشت (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۳۳-۴۳۲).

از آن به بعد، بلخ در حوزه نفوذ دولت صفوی قرار گرفت؛ نفوذی که تا پایان دوره صفوی کم و بیش ادامه یافت و این نفوذ را رویدادهای ابتدای دوره شاه سلطان حسین ثابت می‌کند. زیرا در سال ۱۱۰۷ ق. با مرگ حاکم بلخ، بزرگان آنجا از شاه سلطان حسین خواستند تا شاهزاده عبدالله خان را که در ایران به سر می‌برد، برای جانشینی او به بلخ اعزام کند (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۶۱-۱۵۹). ذیل وقایع سال ۱۱۱۰ ق. نیز چنین آمده است که: جانی خان بیگلربیگی هرات جمع کثیری از اویماقات ولایات بلخ را از ایل جمشیدی و فیروزکوهی و سایر ایلات را به طرح طریقه ملایمت و دوستی و بذل زخارف دنیوی در قید مطاوعت و ایلیت... در ربه بندگانگی و رقیت اولیای دولت سلطان و به طریق شاهیسونی به ممالک خراسان آورده و پس از آزمون و اختیار مصادقت اقرار ایشان ریش سفیدان و صاحب ایلات را به تعیین موجب و ملازمت در عداد اسناد اهل جهاد و خدمتکاران دولت قوی بنیاد، منخرط ساخته بود... (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۸۰).

ج: تحقیر هندی‌ها توسط ایرانیان

ایرانیان دوره صفوی نگاهی متناقض به هند و هندی‌ها داشتند. از یک‌سو، هند برای ایرانیان سرزمین فرصت‌ها به‌شمار می‌رفت و تعداد زیادی از شعرا و اهل قلم ایرانی را به خود جلب می‌کرد و تحسین برخی از آنان را برمی‌انگیخت. شاعری به نام آقا حسن که مدتی در دوران شاه عباس اول در هند می‌زیست، در مورد لزوم سفر به هند می‌گوید:

چون هم‌عددند هند و موجود
معذوم به هند آید و موجود شود
نآآمده را به هند موجود مدان
موجود شود کسی که آید به جهان

(نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱۸۷/۱).

کلیم همدانی (متوفی: ۱۰۶۱ق.) هند را عشرتستان توصیف می‌کند و در این زمینه چنین می‌سراید:

ز هند دیده‌ بد دور عشرتستان است دل گشاده و طبع شکفته ارزان است
(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۳۱).

اما از سوی دیگر، برخی ایرانیان حتی کسانی که در هند زندگی می‌کردند و از خوان نعمت پادشاهان گورکانی بهره‌مند می‌شدند، در گفتار و نوشتار خود نسبت به ایران و پادشاهان صفوی تعصب داشتند و این تعصب را در مقابل هندی‌ها ابراز می‌کردند. در مورد شاعری به نام میرجمله شهرستانی از معاصران شاه عباس اول که در دربار جهانگیر (ح. ۱۰۳۷-۱۰۱۴ق.) به جایگاه والایی دست یافت، آمده است: «بنا بر تعصب هرگاه حرفی در باب ایران در مجلس می‌گذشت، جوابهای درشت می‌گفت. مشهور است وقتی که پادشاه می‌فرمود که هرگاه ایران را بگیرم، اصفهان را به اقطاع تو می‌دهم. او در جواب گفت که مگر ما را قزلباش به عنوان اسیری به ایران برد» (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۸۰/۱-۷۹). این تعصبات خشم هندی‌ها را برمی‌انگیخت؛ خشمی که در سخنان شاهزاده اکبر در مورد ایرانیان ساکن هند هویدا می‌شود: «... ما در ولایت گوگم اگر هزار دینار به کسی می‌دادیم نهایت شکر از ما می‌کردند. این طایفه را اگر برابر به زر بکنند که در نظر ایشان هیچ نمی‌نماید» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۰۷).

وطن دوستی ایرانیان و علاقه آنها به پادشاهان صفوی به تحقیر هندی‌ها منجر می‌شد. برای نمونه، دوم ربیع‌الاول سال ۱۰۱۹ق. هیئتی از هند نزد شاه عباس آمد و چون شاه متوجه شد که آن سفیر ایرانی است، پرسید: چرا تمام سفیرایی که تاکنون از هند آمده‌اند، ایرانی بودند. سفیر در پاسخ گفت: «در هند اگر آدمی می‌بود، ما را کس نان نمی‌داد. آدم در هند نیست!». شاه از این پاسخ چنان خشنود شد که اسبی از طویله سلطنتی به سفیر هدیه کرد (منجم یزدی، ۱۴۰۰: ۵۰۸-۵۰۷).

رنگ تیره پوست هندی‌ها، مهم‌ترین دستاویز ایرانیان برای تحقیر آنها بود. یکی از شعرای دوره شاه عباس دوم به نام میرزا عبدالقادر در شعری که به مناسبت فتح قندهار سرود، بر رنگ پوست هندی‌ها انگشت می‌گذارد و چنین می‌سراید:

ز بس خیرگی هندوی تیره‌رنگ شدی سرمه چشم ترکان به جنگ
کلاپیسه شد چشم چون چرخ دژم سفید و سیاه هر دو شد عین هم

(نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱۵۳/۱)

شاهزاده اکبر بارها نسبت به این رفتارهای ایرانیان اعتراض کرد و نجیب کاشانی که مهماندار شاهزاده بود، در این مورد می‌نویسد: «پادشاهزاده هندوستان مکرر از راه شکفتگی و انبساط خود می‌فرمودند که شما ایرانیان ناانصاف اگر چنانچه بشنوید که در هندوستان برف آمده البته آن برف را سیاه تصوّر خواهید نمود و شعرای شما در هر جا که نام هندوستان را در شعر مذکور ساخته‌اند، زمین آن ولایت را سیاه فرض کرده و به شب تعبیر و تشبیه نموده‌اند و تمام اهل هند را غایبانه کلاغ خطاب می‌نمایند چنانچه در فتح قلعه قندهار یکی از شعرای شما تاریخی گفته بود که مین قارقایه بیرداش^۱» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۳۳).

خود نجیب کاشانی نیز اطرافیان شاهزاده را به دلیل تیرگی رنگ پوستشان تمسخر می‌کرد (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۴۹ و ۱۲۶). به همین دلیل، شاهزاده در جریان یکی از شکارهایش به طعنه گفت: «... ما امروز یکی از هنود را بگیرانیم تا به اعتقاد میرزا نجیبای ناانصاف که پنبه هند را هم سیاه می‌داند کلاغی گرفته باشیم» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۵۱).

ایرانی‌ها زبان هندی را نیز تحقیر می‌کردند. به نوشته تاورنیه^۲، اگر در دربار ایران، هند و عثمانی، کسی با بزرگان و افراد متشخص به زبان هندی سخن بگوید، به منزله توهین است و حتی اگر بر زبان هندی مسلط باشند، به او پاسخ نمی‌دهند (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۹۸). حتی اسب‌های ایرانی نیز دستاویزی برای فخرفروشی ایرانیان و تحقیر هندی‌ها بود، زیرا اسب‌های هندی کوتاه قامت و نازبنا بودند و اسب‌های ایرانی در هند طرفداران زیادی داشتند (شاردن، ۱۳۹۳: ۶۷۷/۲). به همین دلیل، هرگاه شاهزاده اکبر در اصفهان سوار بر اسب‌های ایرانی در انظار عمومی ظاهر می‌شد، مردم به او طعنه می‌زدند. شاهزاده در این مورد به نجیب کاشانی گفته بود: «... روزی سواره بودیم شنیدیم لوطی می‌گفت که به قربان این اسب‌ها بروید که یکی را در هند به خواب ندیده‌اند» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۰۷).

کار به جایی رسید که مردم ایران پادشاهان و شاهزادگان هند را به تمسخر می‌گرفتند. شاهزاده اکبر شاهد بود که مردم اصفهان به همراهانش توهین می‌کردند (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۰۷ و ۲۳۴). حتی لوطی‌های اصفهان برای تمسخر پادشاه هند مراسمی برپا می‌کردند. شاهزاده اکبر از این مراسم آگاهی یافت و در مقام گلایه گفت: «خبرگیران هنود می‌گویند که لوطی‌ها در محلات اصفهان یکی را بر تخت می‌نشانند و نام او را پادشاهزاده هند می‌کنند و جمعی در برابر او کرنش و تسلیم می‌کنند و خطاب می‌دهند و شخصی را بر الاغ سوار کرده، در محله خود می‌گردانند و می‌گویند چلوچلو^۳ که پادشاه هند می‌آید...» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۲۳۴).

۱. به معنی هزار کلاغ یک سنگ.

۲. Tavernier

۳. بشتابید بشتابید.

این رفتارهای ایرانیان موجب خشم هندی‌ها شد تا حدی که شاهزاده اکبر که بارها شاهد تحقیر هندی‌ها و تفاخر ایرانیان به سربازان شجاع خود بود، ایرانیان را به جنگ تهدید کرد: «انشاء الله در روز جنگ شما را خواهیم دید» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۵۰). تهدید شاهزاده هرگز عملی نشد، زیرا دیگر جنگی بین ایران و هند رخ نداد و او هرگز بر تخت سلطنت هند جلوس نکرد. اما سخنانش از خشمی پنهان نسبت به ایران و ایرانیان حکایت داشت؛ خشمی که با شورش افغان‌ها فرصت ابراز پیدا کرد.

واکنش هندی‌ها در مقابل شورش افغان‌ها

تیرگی روابط ایران و هند در دوره شاه عباس دوم، در دوره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین نیز ادامه یافت و در پایان دوران اورنگ‌زیب، عملاً هیچ رابطه سیاسی بین ایران و هند وجود نداشت. بنابراین، پادشاه هند از به رسمیت شناختن پادشاهی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین خودداری کرد و هیچ سفیری برای این منظور اعزام نکرد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۰۵). همچنین روابط سیاسی فعالانه‌ای با عبدالعزیز خان و سبحان‌قلی خان اوزبک که هم‌کیش او بودند و خصومت دینی مشترکی نسبت به صفویه داشتند، برقرار کرد. البته این روابط هیچگاه به یک حمله مشترک علیه دولت صفویه منجر نشد، زیرا اوزبک‌ها ضعیف و دچار تفرقه بودند و اورنگ‌زیب با مسائل داخلی هند دست و پنجه نرم می‌کرد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۰۳-۲۰۲). گزینه دیگری که در مقابل دولت هند وجود داشت، استفاده از افغان‌ها علیه ایرانی‌ها بود.

پیشینه همراهی افغان‌ها با هندی‌ها علیه دولت صفویه

گورکانیان به خوبی می‌دانستند که قدرت‌گیری افغان‌ها به زیان هند تمام می‌شود. حتی یکی از عواملی که باعث شده بود تا ایرانی‌ها در هند مورد استقبال قرار گیرند، استفاده از آنها در مقابل افغان‌ها بود (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۱۰). اما درگیری هندی‌ها و ایرانی‌ها بر سر قندهار باعث شد تا رویکرد دولت هند نسبت به افغان‌ها به میزان زیادی تغییر کند و دولت هند وادار شود که از افغان‌ها در سرزمین خودشان علیه ایرانی‌ها استفاده کند؛ شاید افغان‌ها را در قیاس با هندی‌ها، حریف مناسب‌تری برای ایرانی‌ها می‌دیدند.

در نتیجه، زمانی که شاه عباس دوم برای بازپس‌گیری قندهار، قلعه بُست و سایر قلعه‌های آن منطقه وارد عمل شد، با تعداد زیادی افغان مواجه شد که در سپاه هند خدمت می‌کردند. پُردل خان افغان کوتوال قلعه بُست بود و همه یا دست‌کم بخش اعظم سربازانش را افغان‌ها تشکیل

می‌دادند (شاملو، ۱۴۰۰: ۴۷۵، ۴۰۸/۱-۴۰۷؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۶۹). وی سرسختانه در مقابل سپاه ایران مقاومت کرد و حتی تحسین ولی‌قلی خان شاملو را برانگیخت که در این مورد می‌نویسد: «پردل خان» پردل خان افغان که جگرش در بی‌جگری تمام دلیری بود...» (شاملو، ۱۴۰۰: ۴۲۶/۱). کنبو مدعی است که در طول پنجاه و چهار روز محاصره قلعه بُست، ششصد قزلباش و سیصد افغانی کشته شدند (کنبو، ۱۹۶۰: ۸۰/۳). یورگن اندرسون^۱ توپچی آلمانی نیز که در این جنگ در کنار سربازان ایرانی می‌جنگید، از مقاومت سرسختانه پردل خان و سربازانش سخن می‌گوید (اندرسون، ۱۴۰۴: ۱۷۶-۱۷۴). همین مقاومت باعث شد که وقتی سرانجام پردل خان تن به تسلیم داد، سربازان ایرانی با او بدرفتاری کنند (شاملو، ۱۴۰۰: ۴۹۲/۱). کوتوال قلعه زمین داور نیز افغانی بود و اسدالله خان نام داشت (شاملو، ۱۴۰۰: ۴۸۵/۱).

در قندهار نیز شاه عباس دوم با افغان‌ها مواجه شد. دولت خان افغان، کوتوال قلعه آنجا بود و زمانی که تسلیم شد، دو زنجیر فیل از شاه هدیه گرفت و با اموالش به کابل رفت (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۲۳). شاید شاه عباس امیدوار بود که نظر دولت خان را به خود جلب کند، اما در سال ۱۰۶۳ق. وقتی سپاه هند به فرماندهی داراشکوه ولیعهد هند عازم قندهار شد، دولت خان افغان که نمک‌پرورده خوان تربیت و احسان این دودمان بود و از جامعه‌خانه تربیت و عنایت این آفتاب ذره‌پرور خلعت حکومت آن ولایت در برداشت، به سپاه هند ملحق شد و آنان را همراهی کرد (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۵۱۴-۵۱۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۶۳). شاه حسین سلطان ابدالی نیز که توسط شاه عباس دوم به ریاست ایل ابدالی منصوب شده بود، وقتی در سال ۱۰۵۹ق. شاهزاده اورنگ‌زیب برای بازپس‌گیری قندهار اعزام شد، از قندهار گریخت و به اورنگ‌زیب ملحق شد (شاملو، ۱۴۰۰: ۵۰/۱ و ۵۱۷-۵۱۶؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۸۱).

علیرغم این روابط نزدیک که بین بخشی از افغان‌ها و دولت هند وجود داشت، شواهد نشان می‌دهد که مردم قندهار دولت صفویه را بر گورکانیان ترجیح می‌دادند. بنابراین، وقتی شاه عالم حاکم کابل کوشید غلجایی‌های قندهار را علیه دولت ایران بشوراند تا بر آن شهر مسلط شود، نتیجه‌ای به دنبال نداشت (لکهارت، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۵). در واقع، غلجایی‌ها ترجیح می‌دادند که تابع ایران باشند، زیرا دولت صفویه هیچ سخت‌گیری مذهبی نسبت آنها نداشت، اما در صورت تسلط هندی‌ها بر قندهار، غلجایی‌ها ناچار می‌شدند که زیر سلطه هندوها یا بلوچ‌ها باشند که از هر دو متنفر بودند (لکهارت، ۱۳۸۳: ۷۳) تا اینکه در زمان شاه سلطان حسین شرایط تغییر کرد و ظلم و ستم‌های عبدالله خان حاکم قندهار باعث شد تا غلجایی‌ها پیشنهاد شاه عالم را بپذیرند. البته

^۱. Jürgen Andersen

علناً دست به شورش نزدند و دولت هند هیچ اقدامی انجام نداد، اما با ورود گرگین خان به قندهار، زمینه برای شورش غلجایی‌ها علیه صفویه و گرایش آنان به دولت هند فراهم شد (لکهارت، ۱۳۸۳: ۷۴).

رابطه دولت هند با میرویس و محمود افغان

بهادر شاه (ح. ۱۱۲۴-۱۱۱۸ ق.)، جانشین اورنگ‌زیب احتمالاً به دلیل داشتن تمایلات شیعی به تجدید روابط سیاسی با ایران تمایل داشت، زیرا سفیری به دربار شاه سلطان حسین اعزام کرد، اما شورش میرویس معادلات را تغییر داد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۰۸). میرویس سعی کرد با اظهار اطاعت نسبت به پادشاه هند، دولت صفوی و گورکانیان را در مقابل یکدیگر قرار دهد و موقعیت خود را تحکیم کند. بنابراین، به نام بهادر شاه خطبه خواند، برادرش را به دربار گورکانی فرستاد و از بهادر شاه خواست فرمان حکومت ایالت قندهار را برایش ارسال کند، لقب و منصبی برای او در نظر بگیرد و به امرای کابل، مولتان و تته دستور دهد در صورت نیاز، به او در مقابل صفویه کمک کنند. بهادر شاه فرمان حکومت ایالت قندهار را برای میرویس فرستاد و منصب پنج هزار سوار و لقب علی‌مردان خان برای او در نظر گرفت. اما با دربار ایران نیز تماس گرفت و استقلال افغان‌ها را به زیان دو کشور خواند و از شاه سلطان حسین خواست این شورش را سرکوب کند، همچنین اطمینان داد که دولت گورکانی به میرویس کمک نخواهد کرد. این پیام باعث شد که پس از حدود نیم قرن، بار دیگر روابط سیاسی دو کشور برقرار شود و شاه سفیری به نام سید میر مرتضی خفاف را در سال ۱۱۲۱ ق. به هند اعزام کند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۰۹-۲۰۸؛ برازش، ۱۳۹۲: ۱۰۰۱).

سفیر ایران در سال ۱۱۲۴ ق به هند رسید، اما بهادر شاه چشم از جهان فرو بسته و فرخ‌سیر (ح. ۱۱۳۱-۱۱۲۴ ق.)، جانشین او شده بود. با طولانی شدن سفر میر مرتضی و عدم دریافت خبر از او و تشدید فشار افغان‌ها، شاه سفیر دیگری به هند فرستاد تا برای مقابله با افغان‌ها از دولت هند کمک بگیرد. هر چند این دو سفیر از طرف دربار هند مورد استقبال قرار گرفتند، اما دولت هند برای کمک به ایران هیچ اقدامی انجام نداد، زیرا دچار زوال شده و گرفتار مسائل داخلی خود بود. سرانجام محمد شاه (ح. ۱۱۶۱-۱۱۳۱ ق.) قدرت را به دست گرفت و ثبات را به قلمرو خود برگرداند. در همان زمان، شورش افغان‌ها بالا گرفته بود و دولت صفوی با ارسال نامه خواستار کمک شد. بخشی از درباریان هند که نفوذ بیشتری داشتند، با کمک به صفویه مخالفت کردند و

مسئله قندهار را مشکل داخلی دولت صفویه برشمردند (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۱۲-۲۱۰؛ برازش، ۱۳۹۲: ۱۰۰۶-۱۰۰۳).

از آن سو، میرویس نیز کوشید نظر فرخ‌سیر را به خود جلب کند. بنابراین، بعد از شکست دادن سپاه خسرو میرزا در سال ۱۱۲۴ ق. برادرش را با مقداری هدایا که از اموال گرگین خان و خسرو میرزا به دست آورده بود و عریضه اخلاص و بندگی، به دربار هند اعزام کرد «و چنین شنیده شد که از این جانب نیز فرمان استمالت متضمن ایالت صوبه قندهار و خطاب امیرخانی با خلعت و شمشیر فیل ارسال نموده بودند...» (مرعشی، ۱۳۶۲: ۱۸).

میرویس در سال ۱۱۲۹ ق. چشم از جهان فروبست (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۶۹؛ کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۱۱۱) و پسرش محمود راه او را ادامه داد. در منابع گزارشی از روابط محمود با دولت گورکانی تا پیش از سقوط اصفهان وجود ندارد، اما بر پایه گزارش هلندی‌ها، بیست و پنجم ربیع‌الاول ۱۱۳۷/ دوازدهم دسامبر ۱۷۲۴ محمود یک هیئت سیاسی متشکل از چهارصد تا پانصد افغان را با مقدار زیادی طلا و نقره، پارچه‌های زربفت و سیم‌بفت و سایر اشیاء گران‌بها به هند اعزام کرد تا از پادشاه هند درخواست کند با اعزام سپاه به او یاری دهد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۷۲). نتیجه این سفارت مشخص نیست، اما عدم اقدام دولت هند برای بازپس‌گیری قندهار گواه آن است که رابطه دولت هند و محمود خصمانه نبود و حتی ممکن است محمود از طرف دولت هند حمایت می‌شد.

نقش هندی‌ها در سپاه محمود و ساختار فرماندهی آن

هندی‌ها نقش چشمگیری در پیشبرد شورش افغان‌ها و هدایت سپاه محمود ایفاء کردند. مهم‌ترین شخصیت آنان فردی به نام میانجی بود که هویت و پیشینه‌ای مبهم دارد. مرعشی ذیل اقداماتی که محمود بعد از قتل عمویش عبدالعزیز انجام داد، می‌نویسد: «... و زیاده بر پدر در تألیف قلوب سپاه و رعیت کوشیده و مردم آن بلاد و رؤسا افغانه... را گروهی خود نمود و از جمله افغانه کوهستان کابل و ملاهای آنها شخصی را که از روی تعظیم و تکریم بمیانجی مشهور بود که در صحبت بعضی از مرتاضین و فقرای توران تحصیل بعضی از اشغال و اوراد بر طریقه فقرا نموده بود و پاس انفاس و حبس نفس را ورزیده بود چنانکه در اواخر بهمین نام مشهور شده و نام اصلی او معلوم نبود در آن اوقات بمحمود برخورد او را معتقد خود ساخت... افغانه نیز نسبت باو اعتقاد پیری و مریدی بهم رسانیده در حلقه ارادت و مریدی او درآمدند» (مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۲).

استرآبادی تنها منبعی است که نام این مرشد هندی را با لقب کمی متفاوت ذکر کرده و می‌گوید: «پیرمحمد خان مشهور به میاچو که پیر و مرشد محمود و اشرف و در میان افغان

صاحب عز و شرف بود» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱۲). لقب این هندی را اغلب منابع به درستی "میانجی" ثبت کرده‌اند؛ لقبی که از دو بخش "میان" و "جی" تشکیل شده است. در فرهنگ آندراج، در مورد واژه "میان" آمده است: «...بلغت هندی لفظ میان تعظیم است چنانچه در ترکی آقا و در فارسی خواجه گویند... این لفظ در اصل زبان زد مردم سند است و از آنجا در هندوستان شائع شده و لهذا اگر در هندوستان این لفظ بر هندو اطلاق شود نمی‌سزد زیرا که خصوص مسلمانان است» (محمد پادشاه، ۱۳۳۶: ۴۲۳۰/۶). این لقب عمدتاً برای روحانیون و مشایخ هندی به کار می‌رفت، زیرا در فهرستی که بدآوئی از مشایخ دوره اکبر شاه (ح. ۱۰۱۴-۹۶۳ق.) آورده است، هفت تن از آنها لقب "میان" دارند (بدآوئی، ۱۳۷۹: ۵۸، ۵۳، ۳۸، ۳۵، ۳۲، ۳۱، ۳). "جی" برای نسبت به کار می‌رفت و به القابی مانند میرزا، صاحب و خان ضمیمه می‌شد. فرستاده‌ای که از سوی شاهزاده اکبر برای احضار میرزا نجیب اعزام شد، به او گفت: «میرزا جی چلوچلو، بشتاب بشتاب» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۸۱). در جایی دیگر، یک هندی واژه صاحب‌جی را برای میرزا نجیب به کار برد (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۸۴). خود نجیب کاشانی نیز برای یکی از اطرافیان شاهزاده که خدمت پرست خان نام داشت، از عبارت خان‌جی استفاده کرد (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۲۴۰).

در اسناد هلندی‌ها آمده است که میانجی خالوی محمود افغان بود (فلور، ۱۳۶۵: ۲۵۰). اما در جایی دیگر او را عموی امان‌الله خان ذکر کرده‌اند (فلور، ۱۳۶۷: ۲) منابع فارسی به این نسبت‌های خانوادگی اشاره‌ای ندارند و شاید صرفاً نتیجه شایعاتی بود که بین مردم رواج داشت. کروسینسکی^۱ که از نزدیک با سران سپاه افغان ارتباط داشت، در مورد میانجی می‌نویسد: میانجی از هندیان کابل و معلم محمود در دوران جوانی‌اش بود و تمام عملیات نظامی محمود بر طبق نظرات او انجام می‌شد. گفته می‌شد که جادوگر است و افغان‌ها تمام موفقیت‌های محمود را به جادوگری او نسبت می‌دادند. محمود... همیشه دست به سینه جلوی او می‌ایستاد... میانجی بسیار قدرتمند بود و چون گفته می‌شد که صاحب عقل و خردی استثنایی است، در رأس مشاوران غاصب قرار گرفت. نظرش همیشه غالب بود و حتی اگر برخلاف فرمان‌های محمود بود، بدون هیچ‌گونه مخالفتی اجراء می‌شد (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۲۴۷).

هرگاه افغان‌ها دچار تزلزل و تفرقه می‌شدند، میانجی وارد عمل می‌شد. زمانی که شاه سلطان حسین به محمود پیشنهاد صلح داد و افغان‌ها دچار سردرگمی و اختلاف شدند، میانجی نه تنها به اختلافات پایان داد، بلکه با افزودن شرط ازدواج محمود با دختر شاه

^۱. Krusinski

سلطان حسین به شروط افغان‌ها برای مصالحه، پیشنهاد صلح شاه را با شکست مواجه کرد (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۱۶۶-۱۶۳).

بعد از سقوط اصفهان، میانجی جایگاه خود را حفظ کرد و همچنان نقش تعیین‌کننده‌ای در پیشبرد سیاست‌های محمود داشت. به اذعان ناظران هلندی، میانجی تنها کسی بود که می‌توانست برخلاف نظر محمود سخنی بگوید یا مستقلاً کاری انجام دهد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴۰). در همان حال، میانجی نقش خود را به عنوان فردی که همه افغان‌ها به او اعتماد داشتند، حفظ کرد و مانع بروز درگیری بین آنها می‌شد. بر پایه اسناد هلندی‌ها در جمادی‌الاول ۱۱۳۵ / مارس ۱۷۲۳، افغان‌ها به دودستگی دچار شدند و گاهی کشمکش چنان بالا می‌گرفت که از شهر بیرون می‌رفتند و قصد خروج داشتند. اما میانجی آنها را آشتی می‌داد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴۷). پسر میانجی نیز که ملا یحیی نام داشت، در کنار پدرش نقشی مهم در امور افغان‌ها ایفاء می‌کرد. وی ریاست آن هیئتی را برعهده داشت که محمود به هند اعزام کرد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۷۲). به علاوه، هرگاه افغان‌ها دچار اختلاف می‌شدند، ملا یحیی مانند پدرش بین آنها وساطت می‌کرد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۵۰).

میانجی همیشه به محمود وفادار بود و بعد از اینکه اشرف علیه محمود کودتا کرد، هر چند اموال میانجی مصادره شد، اما به خودش تعرض نکردند (فلور، ۱۳۶۵: ۲۶۳-۲۶۱؛ کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۲۴۸). سرانجام بعد از جنگ زرقان (۱۱۴۲ق)، زمانی که اشرف از مقابل نادر می‌گریخت، میانجی به دست سربازان نادر کشته شد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱۲).

امان‌الله خان دومین هندی صاحب نفوذ در سپاه محمود افغان بود. کروسینسکی در مورد پیشینه او می‌نویسد: «امان‌الله که در ابتدا درویش بود، در دوره محمود بسیار ثروتمند شد. البته برخی مدعی‌اند که حاکم کابل بود» (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۲۴۶). اسناد هلندی نیز او را درویش ذکر کرده‌اند (فلور، ۱۳۶۷: ۲). این شواهد نشان می‌دهد که وی نیز احتمالاً مانند میانجی، پیشینه صوفی‌گری داشت. در هر صورت، در سپاه محمود از جایگاه والایی برخوردار شد تا جایی که مستوفی او را وزیر اعظم محمود می‌داند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۳۱ و ۱۴۱).

وقتی شاه سلطان حسین تصمیم گرفت حکومت را به محمود تحویل دهد، وزیر اعظم خود را برای گفتگو با امان‌الله خان به فرح‌آباد اعزام کرد و محمود پیش از آنکه شخصاً به اصفهان وارد شود، امان‌الله خان را اعزام کرد. بنابراین، او اولین فردی بود که وارد کاخ شاه شد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۳۰-۲۲۹). این گزارش‌ها نشان‌دهنده جایگاه مهم امان‌الله خان نزد محمود و سپاه افغان است. در واقع، امان‌الله خان در مقام فرماندهی سپاه افغان در رتبه دوم پس از محمود قرار می‌گرفت و از معتمدین خاص محمود به شمار می‌رفت (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۲۰۸).

چون امان‌الله خان ادعا می‌کرد هم‌ردیف محمود است و شاکی بود که محمود توافقشان را رعایت نکرده است، آماده شد تا با سربازانش، محمود را ترک کند و به سبب اینکه فوج مخصوص خودش را داشت، با محمود در یک ردیف قرار می‌گرفت. به علاوه، با محمود قراردادی منعقد کرده بود که بر اساس آن، غنائم جنگی را باید بین خودشان تقسیم می‌کردند. بنابراین، به محض اینکه محمود بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد، برای جلوگیری از کشمکش با امان‌الله خان، در اوایل صفر ۱۱۳۵/ اواخر نوامبر ۱۷۲۲ هشت هزار سرباز در اختیارش گذاشت تا قزوین را تصرف کند و آنجا مستقر شود؛ برنامه‌ای که به سرانجام نرسید و به شکست امان‌الله خان در قزوین منجر شد. امان‌الله خان به اصفهان برگشت، قراردادش با محمود را نقض کرد و مدعی شد نیمی از آنچه را به دست آمده است و حتی خزانه شاه، باید به او واگذار شود و در قرارداد قید شود که او و محمود مشترکاً پادشاهند. امان‌الله خان به نشانه اعتراض در اواسط صفر ۱۱۳۵/ اواخر دسامبر ۱۷۲۳ با سربازانش از اصفهان خارج شد و تاج پادشاهی را با خودش برد. محمود او را تعقیب کرد و سرانجام به تفاهم رسیدند و امان‌الله خان به اصفهان برگشت. البته خصومت‌ها پایان نیافت و امان‌الله خان که در اصفهان تحت نظر بود، به اشرف پیوست و در کودتا علیه محمود شرکت کرد (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۲۲۹-۲۲۷).

اشرف پس از کسب قدرت، امان‌الله خان را حامی اصلی خود خوانده و دستور داد مَهر و امضای او را همچون مَهر خودش معتبر بدانند، اما این روابط دوستانه چندان نپایید، زیرا هفدهم شعبان ۱۱۳۷/ اول می ۱۷۲۵ به فرمان اشرف، امان‌الله خان را دستگیر و اموالش را مصادره کردند (فلور، ۱۳۶۷: ۲-۱). سرنوشت امان‌الله خان مشخص نیست و به احتمال زیاد قبل از رسیدن نادر به اصفهان، به دست اشرف کشته شد.

سومین هندی تأثیرگذار در میان افغان‌ها، میا صدیق نام داشت.^۱ از نقش میا صدیق در جریان شورش افغان‌ها و دوران محمود، اطلاعی در دست نیست، اما اشرف منصب قاضی‌القضات را به او واگذار کرد. البته به سرعت این منصب را از دست داد (فلور، ۱۳۶۷: ۳)؛ با این وجود، همچنان صاحب نفوذ بود. منابع در مورد سرنوشت او با یکدیگر اختلاف دارند. به نوشته استرآبادی، در زمان فرار اشرف، میا صدیق در فارس به دست سپاهیان نادر دستگیر و به اصفهان اعزام شد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱۳). اما اسناد هلندی نشان می‌دهد که میا صدیق در فارس کشته شد و سرش را به اصفهان آوردند (فلور، ۱۳۶۸: ۱۶).

۱. لقب "میا" نیز مانند "میان" است و شاید مخفف آن باشد.

هندی‌ها نه تنها در ساختار فرماندهی سپاه افغان‌ها نقش داشتند، بلکه تعدادی از آنها به‌عنوان سرباز به افغان‌ها ملحق شدند. کروسینسکی که مدتی در اردوگاه محمود بود، از حضور سربازان هندی در سپاه او سخن می‌گوید (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۱۵۴). گیلانتز ذیل وقایع ربیع‌الثانی ۱۱۳۵/ ژانویه ۱۷۲۳ تعداد سپاهیان محمود را ۹۷۴۰ تن ارزیابی کرده است که از این تعداد، پنجاه تن هندی بودند (گیلانتز، ۱۳۷۱: ۱۰۲).

نقش بازرگانان هندی در سقوط اصفهان

بازرگانان هندی نقشی مهم در بازرگانی ایران دوره صفویه داشتند و گروه‌های متعددی را شامل می‌شدند، اما بانیان یا مولتانیان پرتعدادتر بودند، تا جایی که عنوان بانیان برای همه بازرگانان هندی ساکن ایران به کار می‌رفت. حضور آنها در ایران از نخستین دهه‌های تشکیل دولت صفوی تا سقوط آن حکومت در منابع ثبت شده است. میکل ممبره^۱ در سال ۱۹۴۷ ق. از حضور بازرگانان هندی در شهر لار سخن می‌گوید (ممبره، ۱۳۹۸: ۱۲۷). آنتونی جنکینسون^۲ در سال ۱۹۷۰ ق. در قزوین با تعدادی از آنها گفتگو کرد (جنکینسون، ۱۴۰۳: ۸۳). یوهان اشترویس^۳ در زمان شاه سلیمان (ح. ۱۱۰۵-۱۰۷۷ ق.) از فعالیت‌های بازرگانان هندی در شیروان گزارش می‌دهد (اشترویس، ۱۴۰۲: ۶۶-۶۵-۹۲-۹۱) و شاردن تعداد آنها را در اصفهان بیش از بیست هزار تن تخمین زده است (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۶۹۱/۵).

بازرگانان هندی هر چند از فرصت‌های بسیاری برای تجارت برخوردار بودند و ثروت هنگفتی به چنگ آوردند، اما مانند سایر هندی‌ها در معرض تحقیر و تبعیض بودند و اگر مسلمان نبودند، از تبعیض‌های دینی نیز رنج می‌بردند. در سال ۱۰۷۱ ق. تعداد زیادی از بازرگانان هندوی ساکن اصفهان نزد شاه عباس دوم از ظلم و ستم‌هایی که قضات و روحانیون مسلمان نسبت به آنها اعمال می‌کردند، شکایت کردند، زیرا در دعاوی که بین آنان و مسلمانان رخ می‌داد، قضات به آنها تکلیف می‌کردند که برای اثبات حق خود، دست در روغن داغ فرو برند، وگرنه ادعای آنها مورد قبول نبود (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۶۵۹-۶۵۸؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۳۰۵). به نظر می‌رسد در دهه‌های پایانی حکومت صفویه فشار بر هندوها به‌ویژه از طرف روحانیون افزایش یافته است، از جمله اینکه در سال ۱۰۹۸ ق. به دستور علامه مجلسی، بت‌های هندوها را شکستند (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۴۱).

^۱. Michele Membre

^۲. Anthony Jenkinson

^۳. Johan Struys

این بازرگانان برای ضربه زدن به دولت صفویه و کشور ایران انگیزه کافی داشتند. مهم‌ترین کاری که آنها انجام دادند و خواسته یا ناخواسته، نقش تعیین‌کننده‌ای در سقوط صفویه داشت، خروج سکه‌های ایرانی بود؛ اقدامی که باعث شد عیار سکه‌های ایرانی چنان تنزل پیدا کند که بازرگانی ایران مختل شود. برای حل این مشکل، دولت به کرات سکه‌های جدیدی با عیار بالا ضرب کرد، اما تأثیر چندانی نداشت، زیرا علی‌رغم فرمان شاه مبنی بر ممنوعیت خروج این سکه‌ها از ایران، بازرگانان هندی آنها را جمع‌آوری می‌کردند و به هند می‌بردند (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۸۹-۱۸۸). تضعیف تجارت و کاهش ارزش سکه‌های ایرانی تأثیری مستقیم بر ناکارآمدی سپاه ایران در مقابل افغان‌ها داشت. بهترین گواه آن مصادره ظروف نقره بارگاه امام رضا^(ع) توسط فتح‌علی خان ترکمان و صفی‌قلی خان ترکستان اعلی بود. این دو سردار که برای سرکوب شورشیان ابدالی اعزام شده بودند، به ناچار این نقره‌ها را مصادره و با آنها سکه ضرب کردند تا بتوانند هزینه‌های سربازان خود را پرداخت کنند (مرعشی، ۱۳۶۲: ۲۷-۲۶).

نمی‌توان گفت که بازرگانان هندی با خروج غیرقانونی سکه‌های ایرانی عامدانه در اندیشه تضعیف اقتصاد ایران و سقوط صفویه بودند، زیرا بدون شک، طمع‌ورزی مهم‌ترین دلیل این اقدام بود، اما مسلم است که هیچ تعهدی در مقابل کشور ایران نداشتند و دست‌کم برخی از آنها از سقوط صفویه استقبال می‌کردند. رابطه محمود افغان با این بازرگانان در جریان لشکرکشی او به ایران و بعد از سقوط اصفهان نشان می‌دهد که هر چند مانند سایر بازرگانان خارجی از حمله افغان‌ها به شدت آسیب دیدند، اما بخشی از آنها به محمود کمک کردند.

وقتی افغان‌ها در سال ۱۱۳۲ق. کرمان را تصرف کردند، بانیان را غارت و آزار و اذیت کردند (فلور، ۱۳۶۵: ۵۳). بعد از سقوط اصفهان نیز بانیان مکرر تحت فشار بودند و بارها از آنها اخاذی شد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴۰ و ۲۴۳-۲۴۴). گیلانننز در این مورد می‌نویسد: «... تاوان و غرامت هندیان را به ۲۵ هزار تومان رسانید که از این مبلغ ۲۰ هزار تومان بپرداختند و ۵ هزار تومان را نتوانستند بپردازند. همه این هندیان پراکنده شدند. بر اینها کار بطوری سخت افتاد که برخی زهر خوردند و خود را بکشتند و برخی دیگر از اندوه و غصه هلاک شدند یا راه گریز در پیش گرفتند...» (گیلانننز، ۱۳۷۱: ۹۶).

با این وجود، در ایام محاصره اصفهان، برخی از بانیان به افغان‌ها کمک کردند. بیست و پنجم شوال ۱۱۳۴/ هشتم اوت ۱۷۲۲ یکی از افراد معروف بانیان به نام گلاب و تعدادی اروپایی، اصفهان را به مقصد شیراز ترک کردند و دو روز بعد به هلندی‌ها خبر رسید که به چنگ افغان‌ها افتادند و گلاب کشته شد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۰۳-۲۰۲). اما بعد از سقوط اصفهان، گلاب منصب

کلانتری بانیان را به دست آورد و به بررسی اسناد کمپانی بانیان مشغول شد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴۱). او بعدها در جریان اخاذی‌های مکرر محمود از بانیان نیز نقش داشت و البته گاهی به هندی‌ها کمک می‌کرد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۵۱). شواهد نشان می‌دهد که علاوه بر گلاب، برخی دیگر از بانیان نیز به افغان‌ها ملحق شدند، زیرا در هفتم ذی‌القعدة/ نوزدهم اوت شایعه شد که دو تن از بانیان از شهر اصفهان گریختند و به افغان‌ها ملحق شدند (فلور، ۱۳۶۵: ۲۰۸). طبق این گزارش‌ها می‌توان گفت برخی از بازرگانان هندی که شناخت کافی از اصفهان داشتند، برای محمود جاسوسی می‌کردند و در سقوط اصفهان نقش داشتند.

نتیجه‌گیری

دولت صفویه و گورکانیان هند رابطه‌ای عمدتاً دوستانه، اما توأم با خصومتی پنهان و رقابتی کنترل‌شده با ایران داشتند تا اینکه تسلط نهایی صفویه بر قندهار و ناکامی دولت هند برای پیشبرد برنامه‌های خود در بلخ و ماوراءالنهر به شکست تحقیق‌آمیز دولت هند منجر شد و آن خصومت پنهانی را عیان کرد. بنابراین، دو دولت عملاً در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. دولت هند که متوجه شده بود قادر به مقابله با دولت صفویه نیست، سیاست خود را نسبت به افغان‌ها تغییر داد و در مقابل شورش میرویس موضعی انفعالی و تا حدی همراه با تأیید و هم‌دلی در پیش گرفت و به درخواست‌های دولت ایران برای اقدام مشترک علیه شورشیان بی‌توجهی کرد. شاید امیدوار بود که شورش افغان‌ها زمینه را برای تسلط مجدد گورکانیان بر قندهار هموار کند. رفتارهای تحقیق‌آمیز ایرانیان با هندی‌ها نتیجه غرور ملی ایرانیان بود که در سایه حکومت صفویه پدیدار شد. همچنین به دلیل نقش چشمگیری که ایرانیان در دربار و دولت هند ایفاء می‌کردند. وطن‌پرستی ایرانیان و وفاداری آنان به پادشاهان صفوی موجب خشم دولت و مردم هند شده بود و انگیزه بیشتری برای هندی‌ها ایجاد کرد تا از سقوط دولت صفویه و غلبه افغان‌ها بر ایران حمایت کنند. پیوستن میانجی و امان‌الله خان به محمود افغان و نقش تعیین‌کننده آنها در ساختار فرماندهی سپاه افغان و حضور میا صدیق در میان صاحب‌منصبان دوره اشرف شاهی گویا بر نقش هندی‌ها در شورش افغان‌هاست و مسلم است که این شورش بدون وجود این افراد تأثیرگذار با مشکلات بیشتری مواجه می‌شد. البته هیچ شاهدهی وجود ندارد که ثابت کند دولت گورکانی موجب پیوستن هندی‌ها به شورشیان افغان شد. بازرگانان هندی مقیم ایران نقشی تدریجی و تعیین‌کننده در سقوط صفویه داشتند، زیرا با خروج سکه‌های ایرانی باعث کاهش شدید ارزش پول ایران شدند و هر چند در زمان تسلط افغان‌ها بر کرمان و اصفهان تحت فشار قرار

گرفتند، اما برخی از آنها در ایام محاصره اصفهان به افغان‌ها ملحق شدند و مسلم است که برای افغان‌ها جاسوسی می‌کردند. شاید اطلاعاتی که این بازرگانان در مورد آسیب‌پذیر بودن اصفهان و شکنندگی دولت صفویه برای محمود افغان ارسال کردند، او را ترغیب کرد تا به‌رغم ضرباتی که در کرمان متحمل شده بود و ناکامی‌اش در مقابل شهر یزد، به‌سوی اصفهان پیشروی کند.

منابع و مآخذ

فارسی:

- استرآبادی، میرزا مهدی خان، ۱۳۷۷، *جهانگشای نادری*، به‌تصحیح: سید عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اشترویس، یوهان، ۱۴۰۲، *سفرنامه یوهان اشترویس (سفرنامه و ماجراهای برده هلندی در دوره شاه سلیمان صفوی)*، چاپ دوم، ترجمه: ساسان طهماسبی، تهران: امیرکبیر.
- اندرسون، یورگن، ۱۴۰۴، *سفرنامه یورگن اندرسون*، در *سفرنامه‌های آلمانی‌ها در ایران دوره صفوی*، ترجمه: ساسان طهماسبی، تهران: امیرکبیر.
- بداؤنی، عبدالقادر، ۱۳۷۹، *منتخب‌التواریخ*، به‌تصحیح: مولوی احمدعلی صاحب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بrazش، امیر حسین، ۱۳۹۲، *روابط سیاسی و دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه*، تهران: امیرکبیر.
- تاورنیه، ژان باتیست، ۱۳۶۳، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه: ابوتراب نوری، اصفهان: کتابفروشی تأیید اصفهان.
- جنکینسون، آنتونی، ۱۴۰۳، *سفرنامه آنتونی جنکینسون*، در *سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران (دوره شاه طهماسب و شاه محمد خدابنده)*، ترجمه: ساسان طهماسبی، تهران: امیرکبیر.
- خاتون‌آبادی، سید عبدالحسین الحسینی، ۱۳۵۲، *وقایع‌السنین و الاعوام*، به‌تصحیح: محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، *تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)*، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: امیرکبیر.
- سانسون، مارتین، ۱۳۴۶، *سفرنامه سانسون (وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی)*، ترجمه: تقی تفضلی، تهران: ابن‌سینا.
- شاردن، ژان، ۱۳۹۳، *سفرنامه شاردن*، چاپ دوم، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران: توس.
- شاملو، ولی‌قلی خان، ۱۴۰۰، *قصص‌الخاقانی*، به‌تصحیح: سید سعید میر محمدصادق، تهران: سروش و نگارستان اندیشه.
- فلور، ویلم، ۱۳۶۵، *برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)*، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- ، ۱۳۶۷، *اشرف افغان بر تختگاه اصفهان (به روایت شاهدان هلندی)*، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.

- ، ۱۳۶۸، حکومت نادر شاه (به روایت منابع هلندی)، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- فائدان، اصغر، «تأثیر بازرگانان هندی مقیم اصفهان بر تجارت دوره صفویه با تأکید بر بانیان»، فصلنامه تاریخ تمدن اسلامی، ۱۳۹۱، شماره دوم، صص. ۸۴-۷۱.
- قریب، قاسم، «عوامل مؤثر بر روابط صفویان با گورکانیان»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۹۷، شماره ۷۴، صص. ۴۹-۲۱.
- کروسینسکی، یوداس تادئوس، ۱۴۰۲، سفرنامه کروسینسکی (سقوط صفویه و پادشاهی نادر شاه)، ترجمه: ساسان طهماسبی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- کلیم همدانی، ابوطالب، ۱۳۶۹، دیوان ابوطالب کلیم همدانی، به تصحیح: محمد قهرمان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- کمپفر، انگلبرت، ۱۳۶۳، سفرنامه کمپفر، ترجمه: کیکوس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- کنبو، محمد صالح، ۱۹۶۰، عمل صالح (شاه جهان نامه)، جلد سوم، به تصحیح: غلام یزدانی و وحید قریشی، لاهور: مجلس ترقی ادب.
- ، ۱۹۶۷، عمل صالح (شاه جهان نامه)، جلد دوم، چاپ دوم، به تصحیح: غلام یزدانی و وحید قریشی، لاهور: مجلس ترقی ادب.
- گیلاننتر، پطرس دی. سرکیس، ۱۳۷۱، سقوط اصفهان (گزارشهای گیلاننتر در باره حمله افغانان و سقوط اصفهان)، چاپ دوم، ترجمه: محمد مهریار، اصفهان: گلهها.
- لاکهارت، لارنس، ۱۳۸۳، انقراض سلسله صفویه، چاپ سوم، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- محمد پادشاه، ۱۳۳۶، فرهنگ آندراج، به تصحیح: محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه خیام.
- مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، ۱۳۶۲، مجمعالتواریخ، به تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنائی و کتابخانه طهوری.
- مستوفی، محمد محسن، ۱۳۷۵، زبدهالتواریخ، به تصحیح: بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ممبره، میکله، ۱۳۹۸، سفرنامه ممبره (فرستاده ونیز به دربار شاه طهماسب)، ترجمه: ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- منجم یزدی، ملا جلال الدین، ۱۴۰۰، تاریخ عباسی (روزنامه ملا جلال)، چاپ دوم، به تصحیح: مقصودعلی صادقی، تهران: نگارستان اندیشه.
- نجیب، نورالدین محمدشریف کاشانی، ۱۳۹۴، تاریخ کشیک خانه همایون، به تصحیح: اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران: میراث مکتوب.
- نصرآبادی، محمدطاهر، ۱۳۷۸، تذکره نصرآبادی (تذکره الشعرا)، به تصحیح: محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین العابدین، ۱۳۷۳، دستور شهریاران، به تصحیح: محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات ایرج افشار.
- نوروزی، جمشید و رمضانی، شهرام، نقش بانیان و تجار هندی در اقتصاد ایران عصر صفوی، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۳۹۴، شماره ۱۶، صص. ۱۸۲-۱۵۵.

ارزیابی نقش هندی‌ها در سقوط صفویه □ ۴۵

واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف، ۱۳۸۲، *خلد برین (ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم)*، به تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

وحید قزوینی، محمدطاهر، ۱۳۲۹، *عباسنامه*، به تصحیح: ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی اراک.

برهم کنش چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی ایران در عصر قاجار

محیا دانش^۱

رامین کیانی^۲

چکیده

این پژوهش به بررسی تعاملات میان چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی ایران در دوران قاجار می‌پردازد. بحران‌هایی چون قحطی، بیماری‌های واگیردار و خشکسالی که از مهم‌ترین چالش‌های زیست‌محیطی در این دوره بودند، تحت تأثیر عوامل داخلی و فشارهای خارجی به‌ویژه روابط ایران با قدرت‌های استعماری روسیه و بریتانیا تشدید شدند. پژوهش حاضر با استفاده از روش ردیابی فرآیند به تحلیل رابطه پیچیده میان چالش‌های زیست‌محیطی و سیاست‌های خارجی ایران در دو مقطع زمانی پیش از جنگ جهانی اول و دوره جنگ جهانی اول می‌پردازد و تلاش دارد به این سؤال پاسخ دهد که چگونه این دو حوزه بر یکدیگر اثر گذاشته‌اند. در دوره پیش از جنگ، جنگ‌های ایران و روس، وابستگی اقتصادی به کشورهای خارجی و سیاست‌های استعماری باعث تشدید بحران‌هایی نظیر قحطی و وبا شد. در دوره جنگ جهانی اول، اشغال ایران توسط نیروهای بیگانه و ضعف حکومتی منجر به قحطی گسترده و شیوع بیماری‌های کشنده شد. نتایج نشان می‌دهند که سوءمدیریت داخلی در کنار فشارهای خارجی، نه تنها چالش‌های زیست‌محیطی را عمیق‌تر کرد، بلکه بر روابط خارجی ایران نیز تأثیرات منفی و دامنه‌داری برجای گذاشت. این مطالعه بر اهمیت اتخاذ سیاست‌های مؤثر داخلی و دیپلماسی فعال در کاهش آسیب‌پذیری‌های زیست‌محیطی و بهبود تعاملات بین‌المللی تأکید می‌کند.

واژگان کلیدی:

ایران، عصر قاجار، روابط خارجی، چالش‌های زیست‌محیطی، برهم کنش‌ها.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۱۲/۱۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷

^۱. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق و دیپلماسی دانشگاه تافتس، ماساچوست- آمریکا (نویسنده مسئول)

mahya.danesh@tufts.edu

^۲. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، تهران- ایران ramini.kiani@ut.ac.ir



مقدمه

امنیت زیست‌محیطی مفهومی است که پس از پایان جنگ سرد وارد ادبیات روابط بین‌الملل شد و جایگاه ویژه‌ای در تحلیل‌های سیاسی و امنیتی یافت. با گذر از نگاه سنتی به امنیت که عمدتاً بر امنیت نظامی و حفاظت از تمامیت ارضی دولت‌ها متمرکز بود، چالش‌های زیست‌محیطی نظیر تغییرات اقلیمی، بحران منابع، بلایای طبیعی و تأثیرات انسانی بر زیست‌بوم به عنوان یکی از مهم‌ترین مصادیق تهدیدات نوظهور مطرح شدند (Graeger, 1996: 109). این تحولات، نگرش جهانی را نسبت به امنیت متحول کرد و ابعاد آن را به حوزه‌های انسانی، اقتصادی و زیست‌محیطی گسترش داد.

یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌ها در این زمینه متعلق به باری بوزان^۱ استاد روابط بین‌الملل است که امنیت زیست‌محیطی را نه به معنای امنیتی کردن مشکلات زیست‌محیطی که به معنای برجسته کردن اهمیت آنها در سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری بازیگران دولتی و غیردولتی می‌داند. بحران‌های زیست‌محیطی می‌توانند به سه دسته اصلی تقسیم شوند: بلایای طبیعی نظیر زلزله و سیل، بحران‌های ناشی از فعالیت‌های انسانی مانند قحطی و بیماری‌های واگیردار و چالش‌های ترکیبی همچون تغییرات اقلیمی که بخشی ناشی از طبیعت و بخشی دیگر معلول فعالیت‌های بشری هستند (Buzan et al., 1998: 71_74).

این مسائل در ایران از دیرباز به‌ویژه در دوران قاجار به شکل عمیق‌تری با ساختارهای حکمرانی و روابط خارجی کشور گره خوردند. دوران قاجار شاهد وقوع بحران‌های زیست‌محیطی گسترده‌ای بوده که در بسیاری از موارد با مسائل سیاست خارجی کشور پیوند یافتند. از جمله این بحران‌ها می‌توان به قحطی‌های گسترده، شیوع بیماری‌های واگیردار نظیر وبا و طاعون و خشکسالی‌های شدید اشاره کرد. این بحران‌ها نه تنها تحت تأثیر عوامل داخلی، بلکه در نتیجه روابط خارجی ایران با قدرت‌های استعماری نظیر روسیه و بریتانیا تشدید شدند. بررسی این موضوع از منظر تاریخی، اهمیت امنیت زیست‌محیطی را در شکل‌گیری روابط بین‌الملل و سیاست‌گذاری کشورها برجسته می‌کند و به درک عمیق‌تری از پیامدهای تاریخی این چالش‌ها کمک می‌نماید. دوران قاجار به عنوان نقطه آغاز بسیاری از مشکلات زیست‌محیطی ایران که تا امروز ادامه یافته‌اند، بستر مناسبی برای بررسی اثرات متقابل چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی ارائه می‌دهد.

^۱. Barry Buzan

در این پژوهش به این مسئله پرداخته شده که کدام یک از بحران‌های زیست‌محیطی در عصر قاجار تحت تأثیر روابط خارجی شکل گرفته و تا چه حد این بحران‌ها بر روابط خارجی تأثیرگذار بوده‌اند. به همین منظور، برهم‌کنش میان این دو مؤلفه در دو مقطع زمانی بررسی شده است:

۱. پیش از جنگ جهانی اول: ایران در این بازه زمانی با بحران‌هایی همچون قحطی، کمبود مواد غذایی و شیوع بیماری‌های واگیردار مانند وبا مواجه بود. این چالش‌ها، تحت تأثیر عواملی مانند جنگ با روسیه و تغییرات اقتصادی ناشی از گذار از اقتصاد معیشتی به سرمایه‌داری تشدید شدند.

۲. پس از آغاز جنگ جهانی اول: اشغال ایران توسط نیروهای روس و انگلیس، احتکار غله توسط عوامل داخلی و کمبود شدید مواد غذایی باعث بروز بحران گرسنگی، کمبود نان و شیوع بیماری‌های واگیردار شدند.

این پژوهش بر آن نیست که نقش عوامل داخلی در بروز بحران‌های زیست‌محیطی دوره قاجار را به کلی نادیده بگیرد. با این حال، تمرکز اصلی تحقیق بر تحلیل پیوند میان روابط خارجی و شدت‌یابی این چالش‌ها است. رویکرد اتخاذ شده تلاش دارد از منظری جدید به بررسی این موضوع بپردازد؛ منظری که نقش مداخلات خارجی، اشغال نظامی، مصادره منابع طبیعی و سیاست‌های استعماری را در تشدید بحران‌های زیست‌محیطی ایران مورد توجه قرار می‌دهد. در این چارچوب، عوامل داخلی همچون ضعف ساختار حکومتی، کمبود زیرساخت‌های ارتباطی و ناتوانی در مدیریت بحران، در حد ضرورت مورد اشاره قرار گرفته‌اند (نعمتی و بیگدلو، ۱۴۰۱: ۷۴-۶۵)، اما تحلیل و تأکید اصلی بر تأثیرگذاری روابط خارجی بر محیط زیست انسانی و معیشتی ایران متمرکز است.

پژوهش حاضر با بررسی تعاملات میان چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی ایران در دوران قاجار تلاش دارد به این سؤال پاسخ دهد که چگونه این دو حوزه بر یکدیگر اثر گذاشته‌اند. تحلیل تاریخی این دوران، از یک سو نشان می‌دهد که چگونه سیاست‌های خارجی نظیر جنگ‌ها، اشغال نظامی و وابستگی اقتصادی، بحران‌های زیست‌محیطی را تشدید کرده‌اند و از سوی دیگر روشن می‌سازد که این بحران‌ها چگونه با ایجاد نارضایتی‌های اجتماعی و تضعیف داخلی، بر سیاست خارجی کشور تأثیر گذاشته‌اند.

هدف از این پژوهش بررسی تاریخی برخی چالش‌های زیست‌محیطی در ایران و یادآوری این نکته است که سوءتدبیر در دستگاه دیپلماسی و بی‌توجهی به مسائل زیست‌محیطی

می‌تواند به ایجاد ناامنی‌های پایدار منجر شود. این ناامنی‌ها ممکن است از طریق مسیرهای غیرمنتظره‌ای بر کشور اثر بگذارند و در صورت تداوم، شکل‌های پیچیده‌تری به خود بگیرند. افزون بر این، برخی بحران‌های زیست‌محیطی می‌توانند روابط خارجی کشور را به‌ویژه در حوزه‌های تجارت و سیاست، به شدت تحت تأثیر قرار دهند و نتایج زیانباری را به همراه داشته باشند.

پیشینه پژوهش

برای بررسی رابطه چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی در دوران قاجار از محدودیت‌های اساسی این پژوهش، کمبود منابعی است که به‌طور مستقیم به این مسئله پرداخته باشند. از این رو، برای پاسخ به پرسش‌های پژوهش لازم است آثاری که به‌طور غیرمستقیم با مفروضات این تحقیق مرتبط هستند، بررسی شوند. این منابع شامل سفرنامه‌ها، زندگینامه‌ها، معاهدات و آثار تاریخی است که به‌ویژه به ناامنی زیست‌محیطی دوران قاجار اشاره دارند که می‌توان آنها را در دو دسته کلی مورد بررسی قرار داد.

دسته اول آثاری هستند که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به فجایع زیست‌محیطی دوران قاجار پرداخته‌اند. در این گروه می‌توان به آثار شوکو اوکازاکی (۱۳۶۵) و عبدالله مستوفی (۱۳۴۳) اشاره کرد که به‌طور مفصل قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ ق. را شرح داده‌اند و جزئیات وحشتناک این فجایع را به تصویر کشیده‌اند. این آثار بیشتر بر نقش حکومت مرکزی تأکید دارند و کمتر به تأثیر روابط خارجی ایران بر وقوع این بحران‌ها پرداخته‌اند. محمد نعمتی و رضا بیگللو (۱۴۰۱) با تحلیل داده‌های تاریخی نشان داده‌اند که ناامنی، راهزنی، سقوط تجارت داخلی، نابودی تولید کشاورزی و تضعیف زیرساخت‌های اقتصادی، زمینه‌ساز بحران‌های زیست‌محیطی و اجتماعی نظیر قحطی بوده است. علاوه بر این، همانا ناطق (۱۳۵۶) و ژان منبورگ (۱۳۹۴) نیز به بیماری‌های واگیردار مانند طاعون و وبا اشاره کرده‌اند که در دوران قاجار، چالش‌های زیست‌محیطی جدی برای حکومت به‌شمار می‌رفت. این منابع به تحلیل علل داخلی این بحران‌ها پرداخته‌اند، اما از نقش روابط خارجی در بروز یا تشدید آنها غفلت کرده‌اند. در کنار اینها، اثری چون سیف (۱۳۷۴) که به بررسی روابط تجاری ایران در قرن نوزدهم میلادی پرداخته است، ریشه‌های قحطی بزرگ را در جنگ‌های ایران و روس جستجو می‌کند و به نقش تجارت خارجی ایران در این بستر اشاره می‌کند. همچنین استفانی کرونین (۱۴۰۰) به تأثیر ورود اقتصاد سرمایه‌داری اروپایی به ایران پرداخته و توسعه تجارت خارجی را عاملی مؤثر در تشدید قحطی می‌داند. این آثار بر نقش تجارت خارجی تأکید دارند، اما به سایر ابعاد

روابط خارجی ایران توجه نکرده‌اند. در این زمینه، محمدقلی مجد (۱۴۰۰) به طور خاص به تأثیرات سیاست خارجی در دوران جنگ جهانی اول پرداخته و اشغال ایران توسط نیروهای بیگانه (خصوصاً انگلیسی‌ها) را عامل بروز قحطی و شیوع بیماری‌های واگیردار می‌داند. این اثر از مهم‌ترین مطالعات در این زمینه است، اگر چه تمرکز آن تنها بر ابعاد سیاسی روابط خارجی است و سایر عوامل کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند.

دسته دوم آثاری هستند که به تأثیر چالش‌های زیست‌محیطی دوران قاجار بر روابط خارجی ایران پرداخته‌اند. در این میان اثر مرتضی دهقان‌نژاد و مسعود کثیری (۱۳۸۹) به بررسی تأثیر بیماری‌های واگیردار و سیاست‌های قرنطینه‌ای بر ابعاد مختلف روابط خارجی ایران می‌پردازد. این اثر به‌ویژه نشان می‌دهد که سیاست‌های قرنطینه‌ای اعمال‌شده توسط دولت‌های خارجی، روابط خارجی ایران را در مقطعی به چالش کشیده است. زهرا قنبری مله (۱۴۰۲) عوامل قحطی بزرگ را ترکیبی از مسائل اقلیمی، احتکار، ضعف حکومت قاجار و نیز مداخلات قدرت‌های استعماری به‌ویژه بریتانیا می‌داند. این پژوهش نشان می‌دهد که قحطی نه تنها ناشی از خشکسالی بود، بلکه سیاست‌های اشغالگری و مصادره غلات توسط نیروهای خارجی نیز در آن نقش اساسی داشتند. در همین راستا، اعظم محمدسلیمانی (۱۳۹۷) بیان می‌کند که با وجود اعلام بی‌طرفی رسمی ایران، این کشور مورد اشغال متفقین و متحدین قرار گرفت و پیامدهایی نظیر قحطی گسترده، تجزیه عملی سرزمین، فروپاشی اقتصادی و افزایش وابستگی به قدرت‌های خارجی در ایران رخ داد. در پژوهش دیگری، الهام ملک‌زاده (۱۴۰۰) بیان می‌کند که عواملی چون ضعف ساختار حکومتی قاجار، احتکار غله و مشکلات اقلیمی، حضور نیروهای بیگانه به ویژه انگلیسی‌ها و سیاست‌های استعماری آنان از عوامل اصلی تشدید قحطی و گرسنگی در ایران بوده است. او نقش مداخلات خارجی را در ابعاد اقتصادی و معیشتی جامعه ایران در خلال جنگ جهانی اول پررنگ تر ساخته است. الهه جعفری، بشیر اسماعیلی و اسماعیل شفیعی سروستانی (۱۴۰۳) نیز چنین مطالب مشابه‌ای را بیان می‌کنند. آنها نشان می‌دهند که مصادره غلات، تبلیغات سوء علیه گروه‌های داخلی، مصادره منابع طبیعی و نقض بی‌طرفی ایران توسط نیروهای بیگانه از جمله عواملی بودند که بحران را از یک قحطی طبیعی به یک فاجعه انسانی بزرگ تبدیل کردند. همچنین مصطفی ملایی (۱۳۹۸) به طور خاص به تأثیر قحطی و بیماری‌های واگیردار در دوران جنگ جهانی اول بر تجارت خارجی ایران پرداخته است. این اثر به‌ویژه در زمینه صادرات فرش ایران در دوران قاجار و تأثیر بحران‌های زیست‌محیطی بر آن، مطالعه‌ای کم‌نظیر به شمار می‌آید. علی‌رغم تلاش‌های

مفید و ارزنده‌ای که در این زمینه انجام شده است، هیچیک از این پژوهش‌ها به طور جامع و دوسویه به چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی در دوران قاجار نپرداخته‌اند. بیشتر این آثار به صورت توصیفی به شرح وقایع پرداخته‌اند و به نقش روابط خارجی در ایجاد یا تشدید بحران‌ها توجه نکرده‌اند. از این رو، پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلأ، به تحلیل رابطه متقابل میان چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی ایران در این دوران می‌پردازد.

مبانی نظری پژوهش

موضوع این پژوهش که به بررسی تأثیرات متقابل چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی ایران در دوران قاجار می‌پردازد، نیازمند استفاده از مبانی نظری متناسب با امنیت زیست‌محیطی و تأثیر آن بر سیاست‌های خارجی است. از آنجا که این پژوهش با مقوله‌های امنیت، چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی ارتباط نزدیکی دارد، استفاده از مفاهیم و نظریات امنیت زیست‌محیطی برای جهت‌دهی به داده‌های یافت‌شده ضرورت دارد. در این راستا، باری بوزان نظریه‌پرداز برجسته مکتب کپنهاک و از پیشگامان ترکیب مقوله‌های امنیت و محیط‌زیست معتقد است که محیط‌زیست، دیگر یک عامل ثابت و زمینه‌ای نیست و تهدیدات زیست‌محیطی حتی تهدیدات کوچک می‌توانند فعالیت‌های داخلی یک دولت را با آثار آن در کشوری دیگر پیوند دهند. از این رو، باید این تهدیدات را در بستر روابط بین‌الملل و مفاهیم امنیتی مورد بررسی قرار داد (Buzan et al., 1998: 92).

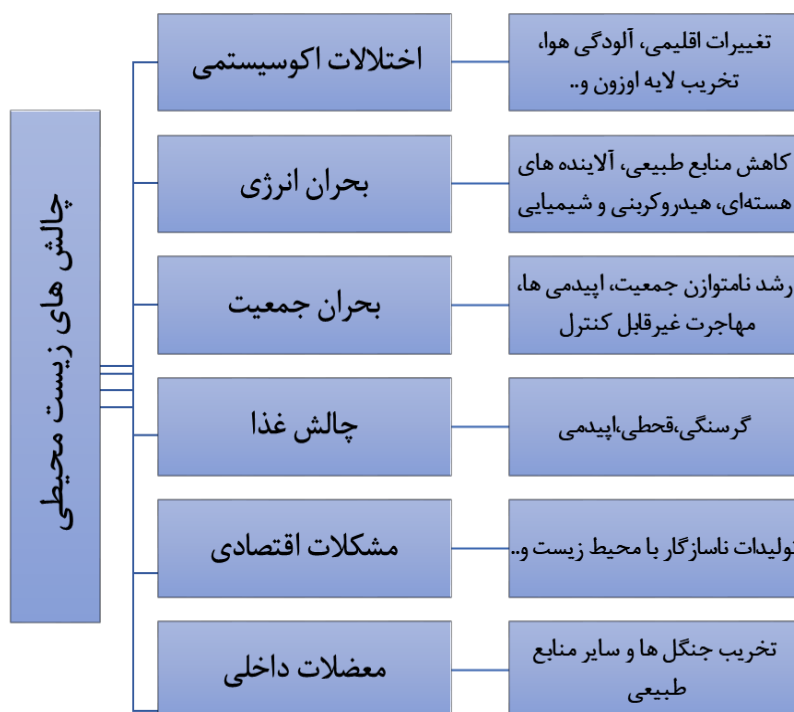
مفهوم امنیت که پیش از این تنها به توانایی‌های نظامی، برقراری صلح پس از جنگ، جلوگیری از تجاوز خارجی و حفظ تمامیت سرزمینی محدود می‌شد، اکنون تعریف گسترده‌تری پیدا کرده است. از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی، تهدیدات زیست‌محیطی به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی امنیت مطرح شدند. این تهدیدات به قدری اهمیت پیدا کردند که امروزه بخش عمده‌ای از تصمیم‌سازی‌ها در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی تحت تأثیر این چالش‌ها قرار دارد (فرهادی، ۱۳۹۹: ۱۹۳).

در این پژوهش برای تبیین بهتر تهدیدات زیست‌محیطی و چالش‌های بوم‌شناسی از طبقه‌بندی تهدیدات زیست‌محیطی توسط باری بوزان استفاده شده است. بوزان معتقد است که امنیت زیست‌محیطی تنها یک بُعد نظامی ندارد و با ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست‌محیطی در هم تنیده است. این تهدیدات از دیدگاه بوزان باید در بستر کنشگری علمی و سیاسی مورد بررسی قرار گیرند. کنشگران علمی شامل دانشمندان و مؤسسات تحقیقاتی

هستند که مشکلات زیست محیطی را شناسایی و فهرست می‌کنند. در مقابل، کنشگران سیاسی شامل نهادهای دولتی و غیردولتی‌اند که به نحوه برخورد با این تهدیدات پرداخته و سعی می‌کنند آنها را به مسائلی امنیتی یا غیرامنیتی تبدیل کنند (Buzan, 1998: 7). در گذشته، دشمنان مشترک ملی معمولاً کشورهای دیگر بودند، اما اکنون تهدیدات زیست‌محیطی مانند تغییرات اقلیمی و تخریب محیط‌زیست به تهدیدات مشترک جهانی تبدیل شده‌اند. توسعه نظامی، اقتصادی و بوم‌شناختی، نوعی منافع جهان‌شمول را القاء می‌کند که دولت‌ها و افراد را به هم نزدیک می‌سازد و نیازمند رویکردی یکپارچه به امنیت است (علی‌زاده و پیشگاهی‌فرد، ۱۳۹۰: ۱۱۳). این دیدگاه به وضوح در رویکرد بوزان نمود پیدا کرده و او امنیت را از منظر رابطه جزء با کل می‌بیند.

چالش‌های زیست‌محیطی می‌توانند هم از منشأ طبیعی ناشی شوند و هم به دست انسان‌ها ایجاد شوند. این بحران‌ها معمولاً به‌طور پیش‌بینی‌نشده و تاریخی رخ می‌دهند. بوزان تهدیدات زیست‌محیطی را در طبقات مختلفی دسته‌بندی کرده است که شامل: اختلالات اکوسیستمی (مانند تغییرات آب‌وهوایی، انقراض گونه‌ها، جنگل‌زدایی، بیابان‌زدایی، فرسایش خاک، تخریب لایه اوزون و آلودگی‌ها)، بحران انرژی (کاهش منابع طبیعی و آلاینده‌های هسته‌ای و شیمیایی)، بحران جمعیت (رشد بی‌رویه جمعیت و مشکلات بهداشتی)، چالش غذا (قحطی، گرسنگی و ناامنی غذایی)، مشکلات اقتصادی و معضلات داخلی (تخریب منابع طبیعی و جنگل‌ها) است (Buzan, 1998: 74). طبق این طبقه‌بندی، بحران‌هایی مانند قحطی و همه‌گیری‌ها در دوران جنگ جهانی اول و دوم و حتی پیش از آن در دسته چالش‌های غذایی قرار می‌گیرند. همچنین بحران‌هایی چون بحران آب و ریزگردها نیز از مصادیق اختلالات اکوسیستمی هستند. با توجه به این رویکرد، پژوهش حاضر در نظر دارد تا رابطه چالش‌های زیست‌محیطی با روابط خارجی ایران در دوران قاجار را بررسی کرده و آثار متقابل آنها را تبیین کند. در این راستا، هدف اصلی این است که نشان داده شود چگونه چالش‌های زیست‌محیطی مانند قحطی، همه‌گیری‌ها و بحران‌های زیست‌محیطی می‌توانند به عنوان مؤلفه‌های ناامنی تلقی شوند و بر روابط خارجی یک کشور تأثیرگذار باشند. این بررسی می‌تواند در فهم بهتر و عمیق‌تر نحوه تعامل بحران‌های زیست‌محیطی و سیاست‌های خارجی کمک کند و به شفاف‌سازی تأثیرات این بحران‌ها در تعاملات بین‌المللی دوره قاجار بپردازد.

شکل ۱. چالش‌های زیست‌محیطی از نگاه باری بوزان



روش تحقیق

برای بررسی این پژوهش، از روش «ردیابی فرآیند» استفاده شده است. این روش به تحلیل یک مورد بر اساس توالی وقایع می‌پردازد. به عبارت دیگر، در بررسی پدیده‌های اجتماعی نباید آنها را به صورت منفرد در نظر گرفت؛ بلکه باید فرآیند وقوع و توالی علّی حوادث متعاقب را مدنظر قرار داد. در این راستا، برای تبیین یک واقعه خاص ضروری است که مراحل مختلف وقوع آن شناسایی شود (طالبان، ۱۳۸۷: ۹۶). در واقع، روش ردیابی فرآیند به ارائه استنباط‌های علّی از موارد تاریخی می‌پردازد و نوعی توضیح نظام‌مند از وقایع گذشته ارائه می‌دهد (رنجبر و همکاران، ۱۴۰۱: ۵۱).

در این پژوهش، از آنجا که وقوع برخی چالش‌های زیست‌محیطی در عصر قاجار ناشی از روابط خارجی این دوره بوده و هم‌زمان بسیاری از بحران‌ها در روابط خارجی این دوران معلول این چالش‌ها هستند، لازم است که این مسائل در قالب یک فرآیند و نه به‌عنوان رخدادهایی

منفرد مورد بررسی قرار گیرند. بنابراین، روش ردیابی فرآیند برای فهم رابطه پیچیده میان این چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی در دوره قاجار، ابزاری کارآمد و گره‌گشا به‌شمار می‌رود.

تأثیر روابط خارجی بر بحران‌های زیست‌محیطی پیش از جنگ جهانی اول

مرور تاریخ پرچالش ایران در قرن نوزدهم میلادی نشان می‌دهد که این کشور بارها درگیر قحطی‌های گسترده و شیوع همه‌گیری‌های ویرانگر بوده است و برخی پژوهشگران این بحران‌ها را عمدتاً ناشی از عوامل داخلی می‌دانند. از جمله این عوامل می‌توان به فقدان سرمایه‌گذاری در حفظ و توسعه نظام‌های آبیاری (سیف، ۱۳۷۴: ۲۵۵)، نبود تسهیلات حمل‌ونقل، بهره‌وری پائین در کشاورزی (امیراحمدی، ۱۳۹۷: ۳۷)، عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و پیامدهای آن در حوزه‌هایی نظیر آموزش، ارتباطات و بهداشت اشاره کرد. همچنین باورهای نادرستی چون پآکی آب جاری و پیامدهای آن، نظیر تغسیل اجساد در رودخانه‌ها به همراه فقدان امکانات بهداشتی از جمله عوامل مؤثر بر گسترش بیماری‌ها بوده است (سیف، ۱۳۷۴: ۲۳۲). افزون بر این، سوءتدبیر و ناکارآمدی نظام سیاسی نیز نقشی مهم در ایجاد و تشدید این شرایط ایفاء کرده است. نبود نهادهای نظارتی قوی، فساد گسترده در میان مأموران محلی و ناتوانی در توزیع عادلانه غلات باعث شد تا بحران قحطی به سرعت از یک مشکل منطقه‌ای به یک فاجعه گسترده بدل شود (ملک‌زاده، ۱۴۰۰: ۹۹-۹۷).

با این حال، این عوامل به تنهایی نمی‌توانند مقیاس وسیع و شدت این فجایع زیست‌محیطی را تبیین کنند. قرن نوزدهم میلادی شاهد خشکسالی‌های مکرر، قحطی‌های گسترده و شیوع همه‌گیری‌های مرگبار در ایران بود. به‌عنوان نمونه در بازه زمانی ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۴ق. / ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۹م. علاوه بر جنگ ایران و روسیه، شیوع وبا و وقوع زلزله‌ای ویرانگر در استان فارس، کشور را به مرز فروپاشی کشانید (سیف، ۱۳۷۴: ۲۳۲). به دنبال این حوادث، در سال ۱۲۲۳ق. / ۱۸۰۸م. وبایی مرگبار مناطق وسیعی از ایران را درنوردید و تنها در تهران طی مدت ۴۰ روز، بیش از ۱۰ هزار نفر جان خود را از دست دادند. هنوز ایران از پیامدهای این بحران‌ها عبور نکرده بود که طاعون بزرگ ۱۲۲۴ق. / ۱۸۰۹م. سراسر کشور را دربرگرفت و خسارات سنگینی بر جای گذاشت (سیف، ۱۳۷۴: ۲۳۳).

برای درک بهتر ابعاد این فجایع، گزارش کنسولگری‌های خارجی در ایران نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. به‌عنوان مثال، کنسول ادوارد ابوت^۱ یکی از کارگزاران فعال انگلیس در ایران

^۱. Keith Edward Abbott

طی گزارشی محرمانه در سال ۱۲۲۹ق. / ۱۸۱۴م. اظهار داشت که تجارت بندر انزلی طی ۱۰ تا ۱۲ سال گذشته به شدت کاهش یافته و این کاهش عمدتاً به دلیل نابودی بخش عمده‌ای از جمعیت گیلان در اثر طاعون ۱۲۲۴ق. / ۱۸۰۹م. بوده است (سیف، ۱۳۷۴: ۲۳۸). همچنین ارلز فرانسیس مکنزی^۱ کنسول انگلیس در رشت، در سال ۱۲۳۰ق. / ۱۸۱۵م. گزارش داد که پس از طاعون بزرگ، بخش زیادی از جمعیت مذکور ایران از بین رفته و جای آنها با مهاجرانی از آذربایجان، مناطق مرکزی ایران و قفقاز پر شده است (سیف، ۱۳۷۴: ۲۳۹).

در فاصله زمانی ۱۲۹۱ تا ۱۲۶۰ق. / ۱۸۷۴ تا ۱۸۴۴م. ایران دست کم ۹ بار با شیوع وبا مواجه شد که اغلب با قحطی همراه بود و تلفات سنگینی بر جای گذاشت. این شرایط نهایتاً منجر به کاهش دامنه‌دار جمعیت در بازه ۱۲۶۰ تا ۱۲۹۷ق. / ۱۸۴۴ تا ۱۸۸۰م. شد. چیرول، یکی از ناظران خارجی، در سال ۱۳۲۰ق. / ۱۹۰۲م. می‌نویسد: «به‌ندرت سالی می‌گذرد که در یکی از ایالت‌های ایران قحطی رخ ندهد» (امیراحمدی، ۱۳۹۷: ۳۵). این شواهد تاریخی نشان می‌دهد که بحران‌های زیست‌محیطی قرن نوزدهم میلادی ایران نه تنها ناشی از عوامل داخلی، بلکه متأثر از عوامل خارجی نظیر روابط بین‌المللی و دخالت‌های خارجی نیز بوده است.

یکی از عوامل تأثیرگذار بر بحران‌های زیست‌محیطی و اجتماعی قرن نوزدهم میلادی، ارتباط مستقیم این بحران‌ها با جنگ‌های ایران و روس است. با وجود نقش انکارناپذیر بی‌تدبیری و بی‌مسئولیتی نظام سیاسی در تشدید این شرایط، جنگ‌ها به‌عنوان محرک‌هایی مهم در وقوع این بحران‌ها شناخته می‌شوند. به عنوان نمونه، شیوع بیماری وبا در سال‌های ۱۲۲۶ تا ۱۲۳۶ق. / ۱۸۱۱ تا ۱۸۲۱م. که طبق گزارش‌های نوبویوشی فوروکاوا^۲ به استان‌های آذربایجان، بوشهر، شیراز، اصفهان، یزد و کاشان گسترش یافت، با پیامدهای جنگ‌های ایران و روس ارتباط تنگاتنگی داشت (تابناک، ۱۳۹۶، ۲). در این جنگ‌ها، علاوه بر خسارات مالی و تلفات انسانی، بیماری‌های واگیردار به دلیل شرایط غیربهداشتی و عدم امکانات کافی برای دفن اجساد جنگی در شمال غرب کشور شیوع یافت.

شکست‌های نظامی ایران در اوایل سده نوزدهم میلادی یکی از عوامل کلیدی در تحولات اقتصادی و اجتماعی کشور بود. این شکست‌ها راه را برای نفوذ اقتصاد کشورهای اروپایی به ایران هموار کرد. در نتیجه، اقتصاد ایران به تدریج دچار وابستگی و کاستی‌های تجاری شد که به ویژه در قحطی‌های دهه ۱۳۱۰ هجری قمری / ۱۸۹۲-۱۸۸۲م. تأثیر به‌سزایی داشت (کرونین، ۱۴۰۰: ۸۰). این تحولات اقتصادی و پیامدهای آن نیازمند بررسی دقیق و مفصل هستند.

^۱. Charles Francis MacKenzie

^۲. Nabuyoshi Furukawa

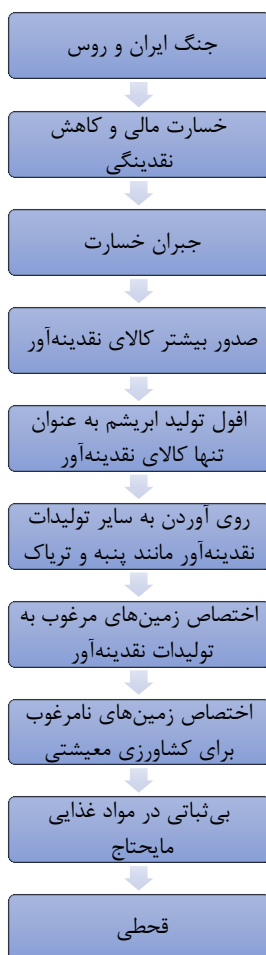
بحران‌های زیست‌محیطی اغلب با قحطی‌های گسترده همراه بوده‌اند و قحطی این دوران نیز بی‌ارتباط با جنگ‌های ایران و روس نیست. جنگ‌ها موجب کسری تراز پرداختی ایران شدند و نیاز به تأمین نقدینگی از طریق صادرات کالاهای ارزشمند نظیر ابریشم افزایش یافت. تا پیش از سال ۱۳۰۲ق./ ۱۸۸۵م. ابریشم یکی از مهم‌ترین محصولات نقدینه‌آور ایران بود. این محصول عمدتاً در مناطقی تولید می‌شد که به آبیاری مصنوعی وابسته نبودند و بارندگی سالانه برای کشت و کار کافی بود. با این حال، شیوع بیماری در کرم‌های ابریشم موجب کاهش تولید این محصول و از بین رفتن یکی از منابع اصلی ارزی کشور شد.

پس از افول تولید ابریشم، تولید محصولات نقدینه‌آور به مناطقی منتقل شد که نه آب کافی داشتند و نه از زمین‌های مرغوب و نظام‌های آبیاری پیشرفته بهره‌مند بودند. به این ترتیب، مرغوب‌ترین زمین‌های کشور به کشت محصولات صادراتی همچون تریاک، پنبه و تنباکو اختصاص یافت و زمین‌های کم‌بازده و کم‌آب مجبور به تولید مواد غذایی شدند. این انتقال، تعادل تولید مواد غذایی را به شدت مختل کرد و بی‌ثباتی سالیانه در تولیدات کشاورزی ایجاد کرد که یکی از پیامدهای آن، قحطی‌های گسترده بود (سیف، ۱۳۷۴: ۲۵۶).

از سوی دیگر، در خلال جنگ جهانی اول، نیروهای انگلیسی برای تأمین نیازهای ارتش خود در جبهه‌های هند و بین‌النهرین به صورت سازمان‌یافته اقدام به خرید اجباری، مصادره و احتکار غلات مناطق جنوبی ایران کردند (ملک‌زاده، ۱۴۰۰: ۱۰۴-۱۰۲). این اقدامات موجب شد تا منابع غذایی داخلی به شدت کاهش یافته و دسترسی مردم بومی به آذوقه محدود شود که خود به گسترش ابعاد قحطی دامن زد. یکی دیگر از سیاست‌های اعمال شده توسط نیروهای استعماری انگلیس، منع صادرات غلات از جنوب ایران به سایر مناطق کشور بود. این اقدام که در راستای تأمین نیازهای نیروهای اشغالگر انجام گرفت، منجر به بحران غذایی در سایر نقاط ایران گردید و نشان‌دهنده تأثیر سیاست‌های استعماری در تشدید چالش‌های زیست‌محیطی و معیشتی کشور است (ملک‌زاده، ۱۴۰۰: ۱۰۶-۱۰۵).

اگر چه آمار دقیقی از تعداد کشته‌شدگان قحطی در دست نیست، شواهد تاریخی کاهش قابل توجه جمعیت ایران را تأیید می‌کنند. مجموع عوامل مذکور، شرایطی را ایجاد کردند که منجر به بروز بحران‌های زیست‌محیطی و انسانی در آن دوران شد. بررسی دقیق این موضوع به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارد که می‌توان تأثیر هم‌زمان عوامل داخلی و خارجی را بر وقوع این چالش‌ها روشن کرد. این تحلیل، درک عمیق‌تری از دلایل و پیامدهای بحران‌های زیست‌محیطی و اجتماعی آن دوره به دست می‌دهد.

شکل ۲. پیامدهای جنگ ایران و روس بر تشدید قحطی‌ها



تأثیر بحران‌های زیست‌محیطی بر روابط خارجی پیش از جنگ جهانی اول

روابط خارجی ایران در دوران پیش از جنگ جهانی اول نه‌تنها در بروز بحران‌های زیست‌محیطی موثر بود، بلکه خود نیز به‌طور مستقیم تحت تأثیر این بحران‌ها قرار داشت. این تأثیرات را می‌توان در شاخص‌هایی نظیر نرخ تجارت خارجی و اجرای سیاست‌های سخت‌گیرانه ورود اتباع ایرانی به کشورهای همسایه مشاهده کرد. یکی از نمونه‌های برجسته این تأثیرات، طاعون سال ۱۲۲۴ق. / ۱۸۰۹م. و پیامدهای آن در سال‌های ۱۲۲۴ تا ۱۲۲۹ق. / ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۴م. است که بخش قابل توجهی از جمعیت ایران را از بین برد و آثار منفی بر

تجارت خارجی کشور برجای گذاشت. به‌عنوان مثال، در این دوره واردات ایران از روسیه با کاهش چشمگیر ۸۳ درصدی مواجه شد و صادرات نیز به میزان ۵۳ درصد افت کرد. این داده‌ها نشان می‌دهد که کاهش در میزان مصرف داخلی ایران از کاهش در کل تولید فراتر بوده است. در چنین شرایطی، کاهش شدید جمعیت به عنوان یکی از دلایل اصلی این افت مطرح می‌شود (سیف، ۱۳۷۴: ۲۳۳).

افزایش تعاملات اقتصادی بین‌المللی و گسترش مبادلات تجاری میان جوامع مختلف در قرن نوزدهم میلادی به شیوع گسترده بیماری‌های واگیردار مانند طاعون و وبا دامن زد. این بیماری‌ها اغلب از طریق مسیرهای تجاری و ارتباطات فرامرزی منتقل می‌شدند و گسترش می‌یافتند. در واکنش به این تهدیدات، کشورها به ایجاد قرنطینه به‌عنوان راه‌حلی پیشگیرانه روی آوردند. با این حال، اجرای قرنطینه با چالش‌ها و موانع متعددی روبرو بود. از جمله این موانع می‌توان به مخالفت‌های داخلی و مداخلات خارجی اشاره کرد که گاه موجب تنش میان دولت‌ها می‌شد (کشیری و دهقان‌نژاد، ۱۳۹۲: ۲). این سیاست‌ها و اقدامات پیشگیرانه، علاوه بر تأثیرگذاری بر تجارت و روابط اقتصادی، ماهیت روابط خارجی ایران را نیز در این دوره شکل دادند و کشور را به سمت سیاست‌های بهداشتی و مدیریتی جدید سوق دادند.

هم‌زمان با شیوع وبا در ایران، قدرت‌های استعماری به ویژه انگلستان و روسیه اقدام به اعمال محدودیت‌های گسترده‌ای در مرزهای ایران کردند. این کشورها به بهانه کنترل بیماری، در بنادر جنوبی مانند بوشهر و بندر شمالی همچون آستارا، قرنطینه‌های اجباری برقرار نمودند و رفت‌وآمد کالا و افراد را برای دوره‌های طولانی متوقف کردند. این سیاست‌ها که گاه بیش از ضرورت بهداشتی شدت می‌یافت، موجب تشدید بحران اقتصادی، اختلال در تجارت خارجی ایران، و افزایش فشار بر جوامع محلی شد (قنبری مله، ۱۴۰۲: ۲۴۰).

دو کشور روسیه و بریتانیا به دلایل مختلفی علاقه‌مند به ایجاد قرنطینه در مرزهای ایران بودند. از دلایل بریتانیا می‌توان به حجم بالای مبادلات تجاری میان این کشور و ایران و همچنین همجواری ایران با هندوستان، مهم‌ترین کانون اقتصادی بریتانیا در آن زمان اشاره کرد. نیروهای انگلیسی در مناطق مختلف ایران با مصادره غلات و ارسال آن به جبهه‌های خود در هند و بین‌النهرین، بحران غذایی را به اوج رساندند. استفاده از سیاست زمین سوخته در برخی مناطق و خرید گسترده گندم حتی فراتر از نیاز ارتش نمونه‌هایی از این مداخله استعماری است. بریتانیا نه تنها در برابر گرسنگی مردم ایران مسئولیتی نپذیرفت، بلکه با تبلیغات هدفمند، گروه‌های مردمی را عامل کمبود غذا معرفی می‌کرد تا نقش خود را پنهان سازد (جعفری و همکاران، ۱۴۰۳: ۲۰-۱).

در مقابل، روسیه نیز با انگیزه‌های مشابه تمایل داشت که در مرزهای خراسان و هندوستان، از طریق ایجاد قرنطینه بر اوضاع تسلط داشته باشد. با ظهور طاعون در بمبئی، دولت روسیه برای پیشگیری از انتقال بیماری به مرزهای خود، از دولت ایران درخواست کرد که در طول مرزهای ایران و افغانستان به‌ویژه در شاهراه سیستان به خراسان، ایستگاه‌های قرنطینه ایجاد کند. این پیشنهاد مورد موافقت ایران قرار گرفت و به اجراء درآمد (کثیری و دهقان‌نژاد، ۱۳۹۲: ۴).

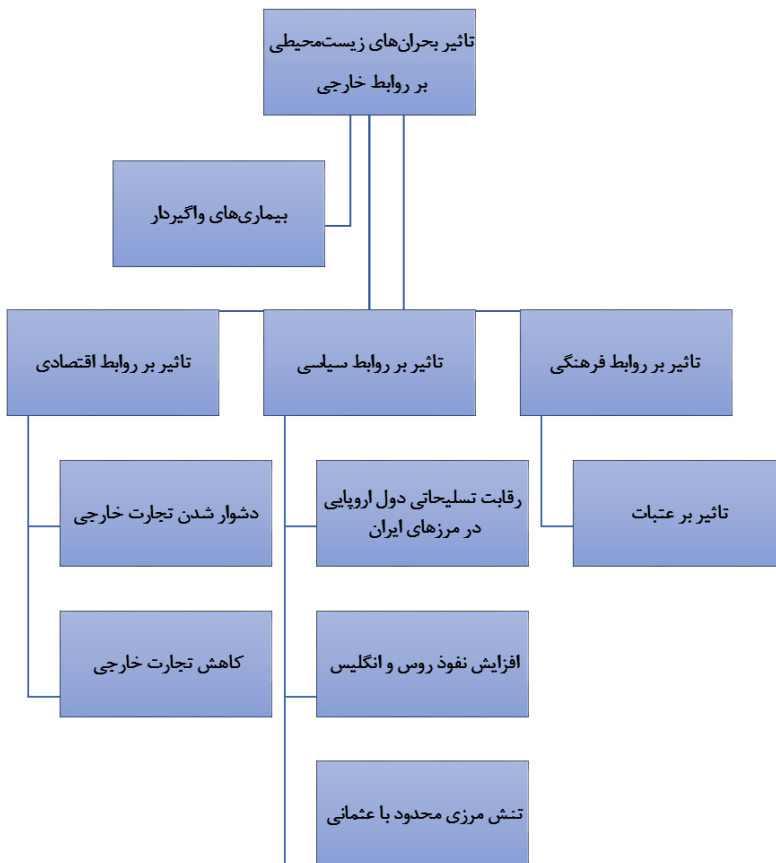
یکی از مشکلات فرهنگی میان ایران و روسیه که در نتیجه بحران بیماری و چالش قرنطینه به وجود آمد، به وبای سال ۱۲۸۸ ق. / ۱۸۷۱ م. بازمی‌گردد. اسناد تاریخی نشان می‌دهند که مأموران قرنطینه در برخورد با مسافران، ملاحظات شرعی را رعایت نمی‌کردند و این مسئله موجب بروز درگیری‌هایی میان آنان و مردم می‌شد. در برخی از این اسناد اشاره شده است که مأموران روسی در قرنطینه‌های مرزی، افراد زنده را نیز در میان اجساد دفن می‌کردند (کثیری و دهقان‌نژاد، ۱۳۹۲: ۵).

از مهم‌ترین تأثیرات قرنطینه در روابط خارجی ایران، سوءاستفاده قدرت‌های خارجی برای تقویت مواضع سیاسی و نظامی خود بود. به‌عنوان نمونه، اسناد موجود نشان می‌دهد که مأموران عثمانی به بهانه ایجاد قرنطینه در شهر مرزی قزل‌دیج، تعداد ۶۰ عراده توپ و نیروهای نظامی زیادی را به این منطقه آورده و به مرزهای ایران تجاوز کردند. این روند نه تنها مختص عثمانی نبود، بلکه روس‌ها نیز از این بهانه برای تقویت حضور نظامی خود استفاده می‌کردند.

وزیرمختار روسیه، ارگی ریول در پاسخ به اعتراض دولت ایران در باره توقیف کاروان زیارتی پاتنا نواب در قرنطینه تربت‌حیدریه اظهار داشت: اگر انگلیس مأمور قرنطینه در ایستگاه‌های ایران در خلیج فارس بخواهد، روس‌ها متقابلاً مأمورانی در خراسان می‌خواهند. از سوی دیگر، دولت انگلیس نیز بر این باور بود که روسیه بیماری‌های مسری را بهانه‌ای برای کنترل ورود و خروج افراد از مرزهای هند به ایران قرار داده است. این حساسیت تا حدی بود که حتی در باره اشخاصی که برای مدیریت قرنطینه منصوب می‌شدند، تحقیقات دقیقی انجام می‌دادند. به عنوان مثال، هنگامی که دولت ایران قصد داشت پست قرنطینه‌ای در سیستان ایجاد کند، انگلیسی‌ها نسبت به صلاحیت فردی به نام سید محمد که مسئولیت این امر را برعهده داشت، تحقیق کردند. نتایج نشان داد که وی ابتدا در خدمت دولت انگلیس بوده و سپس به روس‌ها متمایل شده است. این امر موجب مخالفت شدید انگلیسی‌ها با تأسیس قرنطینه در این منطقه شد (کثیری و دهقان‌نژاد، ۱۳۹۲: ۹).

ناکامی دولت ایران در برپایی قرنطینه‌های مؤثر به‌ویژه در بنادر جنوبی، فرصتی برای دخالت قدرت‌های اروپایی فراهم آورد. به‌طور کلی بحران‌های زیست‌محیطی نظیر همه‌گیری بیماری‌ها در این دوران تأثیرات گسترده‌ای بر روابط خارجی ایران با کشورهای همسایه و کشورهای اروپایی داشتند. این پیامدها باعث ایجاد مشکلاتی در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی شده و دخالت‌های مستقیم خارجی در امور داخلی ایران را فراهم می‌آورد.

شکل ۳. پیامد بحران‌های زیست‌محیطی بر روابط خارجی ایران



تأثیر روابط خارجی بر بحران‌های زیست‌محیطی پس از آغاز جنگ جهانی اول

در آغاز جنگ جهانی اول، دولت قاجار با اعلام بی‌طرفی رسمی تلاش کرد تا کشور را از پیامدهای جنگ دور نگه دارد. اما، این بی‌طرفی به دلیل اشغال نظامی خاک ایران توسط نیروهای روسیه و بریتانیا عملاً نادیده گرفته شد. اشغال بخش‌های وسیعی از شمال و جنوب ایران و استفاده از منابع کشور توسط این قدرت‌ها، افزون بر تضعیف اقتدار حکومت مرکزی، زمینه فروپاشی ساختار اقتصادی و تشدید بحران‌های اجتماعی را فراهم ساخت (جعفری و همکاران، ۱۴۰۳: ۵-۷).

بررسی اسناد تاریخی نشان می‌دهد که روابط خارجی و به‌ویژه نقش دو قدرت اصلی آن زمان، روسیه و بریتانیا، تأثیرات غیرقابل انکاری بر وقوع و گسترش این بحران‌ها داشتند. اسناد موجود حاکی از آن است که تا ۹ ماه پیش از آغاز جنگ جهانی اول و حتی ۴ ماه پس از اشغال مجدد تبریز توسط روس‌ها و اهواز توسط انگلیسی‌ها، ارزاق و آذوقه به میزان کافی در دسترس بوده است. با این حال، شرایط از این دوره به بعد رو به وخامت گذاشت. مهم‌ترین عوامل این وخامت عبارت بودند از: فلج شدن دولت ایران به دلیل تهاجم بیگانگان و اشغال نظامی، تعدیات و غارت منابع محلی توسط ارتش روسیه، نبود امنیت داخلی ناشی از نقض قانون و اختلال در نظم عمومی و افزایش راهزنی در جاده‌ها که موجب توقف تجارت داخلی و خارجی شد (مجد، ۱۴۰۰: ۷۵). این مجموعه عوامل در سایه دخالت‌های خارجی و ضعف داخلی، شرایطی را پدید آورد که بحران‌های زیست‌محیطی نظیر قحطی و شیوع بیماری‌های واگیردار به اوج خود رسیدند و پیامدهای فاجعه‌باری را بر جمعیت و اقتصاد ایران تحمیل کردند. ادامه این وضعیت بحرانی به‌ویژه در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول به‌وضوح تأثیرات زیان‌بار روابط خارجی و ضعف داخلی را در وخامت شرایط زیستی و معیشتی مردم ایران آشکار ساخت.

نشریه زبان آزاد در شماره ۳ خود، مورخ ۱۷ رمضان ۱۳۳۵ ق. / ۹ اوت ۱۹۱۷ م. گزارشی از وخامت اوضاع اجتماعی و امنیتی ایران ارائه می‌دهد و چنین می‌نویسد که: «در این مدت مردم در معرض حدود ۳۰,۰۰۰ مورد راهزنی و نقض قانون قرار گرفته‌اند و ارتش روسیه نیز در این بی‌قانونی‌ها سهیم است» (زبان آزاد، ۱۹۱۷: ۲). بی‌قانونی‌ها و اقدامات خشونت‌بار نیروهای روس به حدی گسترش یافت که نگرانی‌های جدی از وقوع قحطی قریب‌الوقوع ایجاد شد. نامه‌ای از خانم وایلدِر پی. ایس^۱ مورخ ۲۱ ذیقعد ۱۳۳۵ ق. / ۱ اکتبر ۱۹۱۷ م. تصویری روشن از این شرایط بحرانی در ارومیه ارائه می‌دهد. او به حادثه آتش‌سوزی بازار ارومیه که توسط سربازان روس به وقوع پیوسته، اشاره کرده است و می‌گوید: «در ماه ژوئیه، در پی اقدام وحشیانه

^۱. Wilder Prince Ellis

چند سرباز روس، هیجان و التهاب شهر را فرا گرفت. ارزش روبل که پیوسته در حال کاهش بود، تقریباً به هیچ رسیده بود. گروهی از سربازان روس که نمی‌توانستند با پول خود چیزی تهیه کنند، خشمگین شدند و پس از مواجهه با رفتار آزاردهنده چند تاجر بازار از کوره در رفتند و بازار را آتش زدند. آتش به سرعت همه‌جا را فرا گرفت و تقریباً تمام بازار سوخت. برای ما که ویرانه‌های دود را تماشا می‌کردیم، صحنه‌ای فراموش‌نشدنی بود» (مجد، ۱۴۰۰: ۱۱۳).

تعدیات نیروهای روس تنها بخشی از عواملی بود که بحران‌های معیشتی ایران را در دوران جنگ جهانی اول تشدید کرد. شواهد تاریخی حاکی از آن است که انگلیسی‌ها نیز با سیاست‌هایی هدفمند و آگاهانه در ایجاد این وضعیت نقش داشتند. اقدامات آنها شامل خرید گسترده غله از بازارهای داخلی ایران، صدور آن به خارج و جلوگیری از واردات کالاهای اساسی به کشور بود. این سیاست‌ها فشار مضاعفی بر بازار داخلی وارد کرد و قیمت مواد غذایی را به طرز چشمگیری افزایش داد. هربرت هاوارد^۱ کنسول ایالات متحده آمریکا در ایران در باره تأثیر این سیاست‌ها چنین اظهار داشته است: «با شروع خصومت‌ها در اوت گذشته، واردات به ایران عملاً متوقف شد و در نتیجه قیمت اقلام خارجی به شدت افزایش یافت» (مجد، ۱۴۰۰: ۷۳).

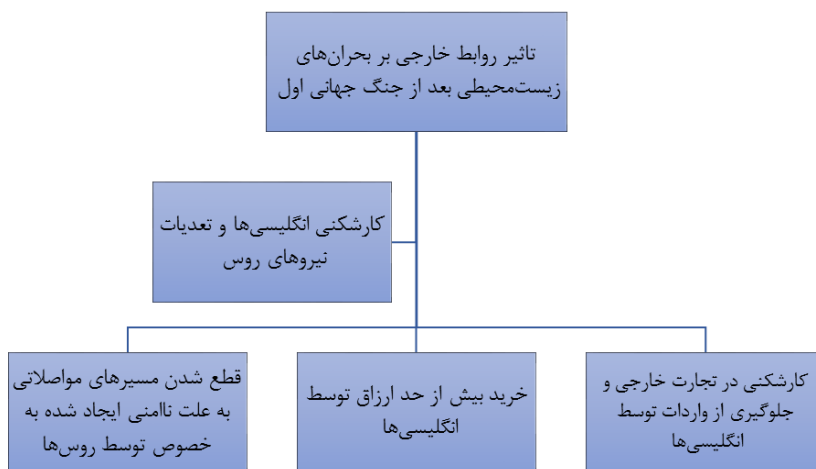
روزنامه زبان آزاد در شماره ۲۳ خود، مورخ ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۳۵ق. / ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷م. به گزارش اقدامات انگلیسی‌ها در این زمینه پرداخته است. این گزارش بیان می‌کند که مقامات انگلیسی با همکاری مأموران محلی و واسطه‌ها، گندم را با قیمت‌های گزاف از کشاورزان خریداری کرده و در انبارها ذخیره می‌کنند. این سیاست بدون توجه به پیامدهای انسانی آن از جمله گرسنگی و کمبود ارزاق در مناطق مجاور به اجراء درآمده است (زبان آزاد، ۱۹۱۷: ۳). این سیاست‌های خرید گسترده غله توسط انگلیسی‌ها به‌ویژه در استان‌های اصفهان، فارس، یزد و کرمان منجر به کمبود شدید مواد غذایی شد و نگرانی‌ها از وقوع قحطی گسترده را افزایش داد. روزنامه نوبهار در شماره ۷۳ خود، مورخ ۱۰ صفر ۱۳۳۶ق. / ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷م. به این بحران اشاره کرده و می‌نویسد: «اگر چه به دلیل نباریدن باران، محصول سال گذشته کاهش یافته بود، اما این کاهش به تنهایی نمی‌توانست قحطی به این وسعت را ایجاد کند. در دو ماه و نیم گذشته، انگلیسی‌ها با سیاستی آگاهانه در جهت ایجاد گرسنگی و قحطی مشغول خرید گسترده ارزاق بوده و هر چه توانسته‌اند، به دست آورده‌اند» (نوبهار، ۱۹۱۷: ۱).

از دیگر عوامل تشدید بحران انسانی در آن دوره، مداخلات انگلیس در تجارت خارجی ایران و جلوگیری از واردات مواد غذایی به کشور بود. انگلیسی‌ها حتی از مبادلات تجاری ایران با ایالات

^۱. Herbert D. Howe

متحده آمریکا نیز ممانعت می‌کردند. شرایط جنگی و اشغال نظامی مناطق جنوبی ایران نه تنها منابع تولید غذا را هدف گرفت، بلکه به تخریب زیرساخت های حمل و نقل، بازارهای محلی و شبکه های مبادله کالا نیز انجامید. نابودی این زیرساخت ها باعث شد تجارت داخلی مختل شود و بحران قحطی به شکلی غیرقابل مهار گسترش یابد (ملکزاده، ۱۴۰۰: ۱۱۰-۱۰۸).

بررسی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مداخلات دول خارجی پس از جنگ جهانی اول نقشی مهم در ایجاد و تشدید بحران های زیست محیطی و انسانی ایران داشتند. این مداخلات از جمله قطع مسیرهای مواصلاتی، کاهش شدید واردات کالاهای اساسی و خریدهای گسترده و بی رویه منجر به افزایش شدید قیمت ها، احتکار و در نهایت قحطی گسترده شد. این بحران ها با شیوع بیماری های واگیردار همچون وبا و طاعون تشدید شدند و وضعیت نابسامان اقتصادی و بهداشتی کشور را وخیم تر کردند. در کنار این عوامل خارجی، مشکلات داخلی مانند بی کفایتی مسئولان و ضعف در مدیریت بحران، شرایط را بحرانی تر ساخت. نتیجه این عوامل ترکیبی، یکی از فاجعه بارترین چالش های زیست محیطی و انسانی در تاریخ ایران بود؛ به گونه ای که بنا به گزارش های یاد شده، بخش عظیمی از جمعیت کشور جان خود را از دست دادند. ایران با وجود اعلام بی طرفی در آغاز جنگ جهانی اول و فاصله جغرافیایی از کانون های اصلی درگیری در مقایسه با جمعیت و مساحت خود، یکی از بالاترین سطوح خسارات انسانی و اقتصادی را متحمل شد. این رویداد تاریخی نشان دهنده ترکیبی از تأثیرات خارجی و داخلی بود که دست به دست هم دادند تا کشوری آسیب پذیر را به یکی از بزرگ ترین فجایع انسانی عصر خود دچار کنند.



شکل ۴. تأثیر روابط خارجی بر بحران های زیست محیطی

تأثیر بحران‌های زیست‌محیطی بر روابط خارجی پس از آغاز جنگ جهانی اول

همه‌گیری‌ها و قحطی‌های پی‌درپی که به عنوان مهم‌ترین بحران‌های زیست‌محیطی پس از جنگ جهانی اول شناخته می‌شوند، تأثیرات عمیقی بر روابط خارجی ایران به‌ویژه در ابعاد اقتصادی و سیاسی برجای گذاشتند. کالدول در گزارشی تحت عنوان «فقر و رنج در ایران» به تاریخ ۲۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۵ ق. / ۴ اکتبر ۱۹۱۷ م. وضعیت وخیم ایران را اینگونه توصیف می‌کند: «کمبود مواد غذایی به‌ویژه گندم و انواع نان، سراسر ایران به‌ویژه مناطق شمالی و حاشیه‌ای و همچنین تهران را چنان در بر گرفته است که پیش از آغاز زمستان، فقر و رنج وسیعی پدید آمده است. تردیدی نیست که زمستان امسال مرگ و گرسنگی چند برابر خواهد شد. حتی در این زمان از سال، قیمت ارزاق به بالاترین حد خود در طی چندین سال گذشته رسیده است و کمبود غله و میوه‌جات حقیقتاً هشداردهنده است» (Caldwell, 1917: 891.48/31).

روزنامه رعد نیز در شماره ۱۱ مورخ ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ ق. / ۱۱ ژانویه ۱۹۱۸ م. چنین می‌نویسد: «به گزارش نظمیه، هفته گذشته ۵۱ نفر در اثر گرسنگی و سرما در خیابان‌های تهران جان باخته‌اند [.....]، حاکم تهران به وزارت داخله گزارش داده است که طی ۲۰ روز گذشته تعداد مردگان به‌ویژه به‌سبب قحطی در تهران به ۵۲۰ نفر رسیده است؛ یعنی به‌طور متوسط روزانه ۳۶ نفر» (روزنامه رعد، ۱۹۱۸: ۲).

گرچه ایران از آغاز جنگ جهانی اول بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود، اما مصائب بسیاری را از جنگ متحمل شد. ناامنی‌های زیست‌محیطی ناشی از قحطی و بیماری‌های واگیردار نه‌تنها شرایط داخلی ایران را بحرانی ساخت، بلکه پیامدهای منفی قابل‌توجهی بر روابط خارجی کشور به‌ویژه در حوزه تجارت خارجی به همراه داشت. پیش از جنگ جهانی اول، صادرات محصولات کشاورزی ایران همچون پنبه، میوه خشک، قالی و قالیچه، برنج، ابریشم، پوست و صمغ نقشی مهم در اقتصاد کشور ایفاء می‌کرد. اما با آغاز جنگ و به‌ویژه در سال‌های پایانی آن، صادرات ایران با کاهش چشمگیری مواجه شد. این افت صادرات، علاوه بر کاهش درآمدهای ملی، جایگاه ایران را در شبکه تجارت جهانی تضعیف کرد و آسیب‌های اقتصادی بلندمدتی به بار آورد (موسایی، ۱۳۹۰: ۳۷).

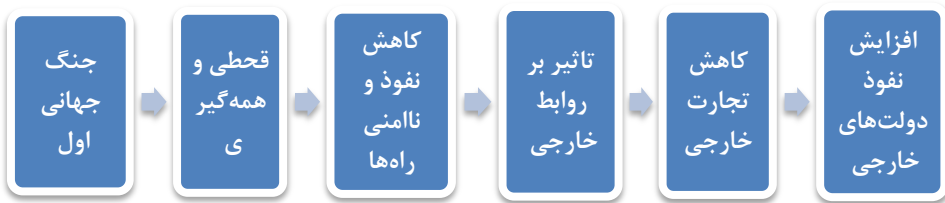
شواهد موجود نشان می‌دهد که از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ ق. / ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ م. صادرات خشکبار از ۷۰ میلیون به ۴۸ میلیون، پنبه از ۸۳ میلیون به ۲۴ میلیون، برنج از ۴۱ میلیون به ۲۴ میلیون و پوست دباغی نشده از ۲۰ میلیون به ۳ میلیون کاهش یافته است. هر چند عواملی چون پیروزی انقلاب در روسیه نیز در این تغییرات نقش داشته است (موسایی، ۱۳۹۰: ۳۹)، اما

نمی‌توان از تأثیر قحطی و کاهش جمعیت ایران بر این روند چشم‌پوشی کرد. به‌عنوان مثال در مورد کاهش صادرات قالی و قالیچه می‌توان به تأثیر مستقیم قحطی و ناامنی دوران جنگ بر کمبود نیروی کار روستایی اشاره کرد؛ چرا که در آن زمان، آذربایجان، خراسان، همدان، سلطان‌آباد و کرمان به عنوان مهم‌ترین مراکز قالی‌بافی در اواخر دوره قاجار شناخته می‌شدند و به دلیل قرار گرفتن در مسیرهای نظامی و تجاری بیشتر از سایر مناطق تحت تأثیر خصومت‌ها قرار گرفتند. همدان یکی از استان‌هایی بود که بیشترین آسیب‌ها را متحمل شد. از دلایل اصلی نابودی حیات اقتصادی مردم این ناحیه، غارت آذوقه و اموال منطقه برای تأمین نیاز نیروهای بیگانه بود. در این راستا، گزارشی از وزارت خارجه وقت مورخ ذی‌قعدة ۱۳۳۵ ق. / اکتبر - نوامبر ۱۹۱۷ م. وضعیت آشفته این مناطق را چنین شرح می‌دهد: «هر روز علاوه بر قشون موجود، نیروهایی از کرمانشاهان یا قزوین به همدان وارد و خارج می‌شوند و بنابراین، برای تأمین آذوقه آنها نیاز به منابع داریم... قیمت گندم، جو و ذرت در منطقه حکومتی همدان به حدی رسیده که به ازای هر خروار به قیمت قران چرخه ایران خرید و فروش می‌شود... روس‌ها در روستاها گندم را تا هفتاد تومان خریداری کرده و به ولایات دیگر حمل می‌کنند» (ملایی، ۱۳۹۸: ۹۸). این گزارش‌ها نشان‌دهنده آن است که در این دوران، عدم امنیت اجتماعی و اقتصادی به شدت فعالیت‌های تولیدی و مبادلات تجاری مردم را تحت تأثیر قرار داده است. بخشی از این عدم امنیت ناشی از کمبود ارزاق و گرسنگی بود که به کاهش تولید فرش در هر دو شیوه خانوار و کارگاه منجر شد (ملایی، ۱۳۹۸: ۹۹).

بحران‌های زیستی آن دوران به‌ویژه گرسنگی و قحطی، تأثیرات عمیقی بر روابط خارجی ایران در ابعاد سیاسی داشتند. این شرایط به انگلیسی‌ها امکان داد تا برای تأمین نیاز نیروهای خود در داخل و خارج از ایران، کنترل تجارت کشور با سایر ملت‌ها را در دست گیرند. چنین اقدامی به تقویت نفوذ سیاسی انگلیس در ایران انجامید، به‌ویژه پس از خروج نیروهای روس از کشور که خلأ قدرتی قابل توجه ایجاد کرده بود. از سوی دیگر، بحران‌های ناشی از جنگ جهانی اول که بازتابی از ضعف دیپلماسی و روابط خارجی ایران در این دوره بودند، روابط کشور را با دیگر قدرت‌ها از جمله روسیه، انگلیس و آمریکا به شدت تحت تأثیر قرار دادند. این تأثیرات به‌وضوح در دو حوزه اصلی قابل مشاهده‌اند: در عرصه سیاسی، نفوذ انگلیس در ساختار داخلی ایران افزایش یافت و موازنه قدرت به نفع این کشور تغییر کرد. در حوزه تجارت خارجی نیز کنترل بازار و منابع توسط انگلیسی‌ها منجر به محدودیت تعاملات تجاری ایران با دیگر کشورها و کاهش نقش اقتصادی کشور در منطقه شد. بحران‌های سیاسی و اقتصادی در دوره

جنگ جهانی اول، پیوندی مستقیم با تضعیف اقتدار حکومت قاجار داشتند. ناامنی در مسیرهای مواصلاتی، سقوط تولید کشاورزی، افزایش راهزنی و شورش‌های محلی و ناتوانی دولت در تأمین نیازهای اولیه مردم به تضعیف مشروعیت دولت قاجار و نهایتاً زمینه‌سازی برای کودتای ۱۲۹۹ منجر شد. این روند بیانگر آن است که بحران‌های زیست‌محیطی و امنیتی نه تنها پیامدهای اقتصادی، بلکه نتایج سیاسی بلندمدتی نیز در پی داشته‌اند (نعمتی و بیگدلو، ۱۴۰۱: ۷۴-۶۵).

به طور کلی میان روابط خارجی ایران در دوره جنگ جهانی اول و بروز و تشدید چالش‌های زیست‌محیطی در کشور، پیوندی مستقیم وجود داشته است. در آغاز جنگ، دولت قاجار با اعلام بی‌طرفی تلاش کرد تا ایران را از پیامدهای جنگ دور نگه دارد؛ با این حال، این بی‌طرفی با اشغال نظامی شمال و جنوب کشور توسط نیروهای روسیه و بریتانیا نقض شد (جعفری و همکاران، ۱۴۰۳: ۷-۵). اشغال سرزمین، استفاده از منابع داخلی توسط نیروهای بیگانه و تقسیم مناطق نفوذ بر اساس قراردادهای محرمانه، عملاً استقلال اقتصادی و سیاسی ایران را از میان برد و کشور را در مسیر فروپاشی اقتصادی قرار داد (محمدسلیمانی، ۱۳۹۷: ۷۸-۷۳). فقدان نهادهای نظارتی قوی و فساد گسترده در ساختار حکومتی داخلی در کنار سیاست‌های استعماری قدرت‌های خارجی به‌ویژه بریتانیا، بحران قحطی را از یک مسئله منطقه‌ای به یک فاجعه گسترده ملی بدل کرد (ملک‌زاده، ۱۴۰۰: ۹۹-۹۷). نیروهای انگلیسی با خرید اجباری، مصادره و احتکار غلات مناطق جنوبی ایران عملاً ذخایر غذایی کشور را به شدت کاهش دادند و مسیرهای توزیع داخلی را مختل ساختند (ملک‌زاده، ۱۴۰۰: ۱۰۴-۱۰۲). علاوه بر این، با اعمال ممنوعیت بر صادرات غلات به سایر نقاط ایران، یک نوع قرنطینه غذایی تحمیلی ایجاد شد که پیامدهای شدیدی برای معیشت عمومی داشت (ملک‌زاده، ۱۴۰۰: ۱۰۶-۱۰۵). تخریب زیرساخت‌های حمل و نقل، نابودی بازارهای محلی و انسداد شبکه‌های مبادله کالا در نتیجه اشغال نظامی، نه تنها بحران غذایی را تشدید کرد، بلکه الگوهای معیشتی بومی را نیز دچار فروپاشی نمود. بنابراین، رابطه‌ای آشکار میان سیاست‌های مداخله‌جویانه قدرت‌های خارجی و بروز چالش‌های شدید زیست‌محیطی و معیشتی در ایران دوره جنگ جهانی اول وجود داشته است.



شکل ۵. افزایش نفوذ دولت‌های خارجی در دوران قحطی

نتیجه‌گیری

برهم‌کنش چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی ایران در عصر قاجار نشان می‌دهد که بحران‌هایی نظیر قحطی، گرسنگی و اپیدمی‌های ویرانگر تنها پدیده‌های طبیعی نبودند، بلکه در تعامل پیچیده‌ای با ساختار سیاسی و دیپلماتیک آن دوره قرار داشتند. این چالش‌ها که امنیت زیستی و اجتماعی کشور را تهدید می‌کردند، نه تنها ناشی از عواملی همچون کم‌آبی، خشکسالی و ضعف زیرساخت‌های بهداشتی بودند، بلکه از ناتوانی حکمرانان در تدوین و اجرای سیاست‌های مؤثر داخلی و خارجی نیز سرچشمه می‌گرفتند. شواهد تاریخی حاکی از آن است که ضعف دیپلماسی ایران و وابستگی بیش از حد به قدرت‌های خارجی عملاً زمینه‌ساز افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی این قدرت‌ها در کشور شد. در این میان، جنگ‌های ایران و روس، ورود بدون برنامه لیبرالیسم از طریق تجارت و بی‌توجهی به تأثیرات درازمدت تعاملات اقتصادی با کشورهای غربی، بحران‌های زیست‌محیطی را پیچیده‌تر کرد. برای نمونه انحصارگری انگلیس در تجارت ایران و بهره‌کشی از منابع غذایی کشور در دوره جنگ جهانی اول بر عمق فاجعه افزود و روابط خارجی ایران را بیش از پیش آسیب‌پذیر ساخت. این بحران‌ها به وضوح بر روابط خارجی ایران در دو حوزه اقتصادی و سیاسی تأثیر گذاشتند. کاهش صادرات محصولات کشاورزی و صنایع دستی به دلیل شرایط بحرانی کشور، از یک سو استقلال اقتصادی ایران را تضعیف کرد و از سوی دیگر، وابستگی بیشتر به واردات و تعاملات اقتصادی با کشورهای خارجی را به دنبال داشت. در حوزه سیاسی نیز بحران‌های زیستی مانند گرسنگی و همه‌گیری‌های فراگیر، فرصت‌طلبی قدرت‌های خارجی همچون انگلیس و روسیه را افزایش داد و استقلال سیاسی ایران را تحت‌الشعاع قرار داد. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که چالش‌های زیست‌محیطی و روابط خارجی در عصر قاجار در یک رابطه دوسویه قرار داشتند؛ به‌گونه‌ای که هر یک می‌توانست عامل یا پیامد دیگری باشد. این تعامل دوسویه الگویی پدید آورد که اثرات آن در دوران پسا قاجار نیز مشهود بود. بررسی این رابطه می‌تواند به درک

عمیق‌تر از ریشه‌های بحران‌های ساختاری ایران در دوران قاجار و تأثیرات پایدار آن بر تحولات سیاسی و اقتصادی کشور کمک شایانی کند.

منابع و مأخذ

فارسی:

- امیراحمدی، هوشنگ، ۱۳۹۷، *اقتصاد سیاسی ایران در دوره قاجار*، تهران: نشر گستره.
- اوکازاکی، شوکو، قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران، ترجمه: هاشم رجب‌زاده، آینه، ۱۳۶۵، ۱۲ (۱، ۲ و ۳)، صص. ۲۸-۴۱.
- جعفری، الهه، بشیر اسماعیلی و اسماعیل شفیعی سروسناتی، تأثیر مسائل بین‌المللی در بدل شدن قحطی بزرگ ایران (۱۲۹۶-۱۲۹۸) به یک فاجعه تاریخ، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ۱۴۰۳، ۱۶ (۵۸)، ۲۰-۱.
- دهقان‌نژاد، مرتضی و الهام لطفی، بیماری تیفوس، پیامد وقوع و گسترش جنگ جهانی دوم در ایران، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۸۹، ۱۲ (۴۵)، صص. ۶۷-۵۱.
- رنجبر، محمدهادی، بهمن حاجی‌پور و حمیدرضا یزدانی، کاربرد روش ردیابی فرایند در پژوهش‌های سازمان و مدیریت، *روش‌شناسی علوم انسانی*، ۱۴۰۱، ۲۸ (۱۱۲)، صص. ۶۴-۴۹.
- سیف، احمد، ۱۳۷۴، *اقتصاد ایران در قرن نوزدهم*، تهران: نشر چشمه.
- طالبان، محمدرضا، تأملی بر تکنیک ردیابی فرآیند در مطالعات انقلاب اسلامی ایران، *پژوهشنامه متین*، ۱۳۸۷، ۱۰ (۴۰)، صص. ۹۱-۱۱۶.
- علی‌زاده، عمران و زهرا پیشگاهی‌فرد، امنیت زیست‌محیطی و تحول مفهوم امنیت در قرن ۲۱، *مطالعات برنامه‌ریزی سکونتگاه‌های انسانی (چشم‌انداز جغرافیایی)*، ۱۳۹۰، ۶ (۱۴)، صص. ۱۱۹-۱۰۷.
- فرهادی، علی، تأثیرات طرح راهبردی آناتولی جنوب شرقی ترکیه (GPA) بر امنیت جمهوری اسلامی ایران، *امنیت ملی*، ۱۳۹۹، ۱۰ (۳۸)، صص. ۲۱۶-۱۸۵.
- قنبری‌مله، زهرا، قحطی بزرگ در ایران و تأثیر آن بر اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران پیش از قدرت‌گیری پهلوی اول، *فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی*، ۱۴۰۲، ۴ (۴)، صص. ۴۵-۲۵.
- کلویانی‌راد، مراد، امنیت زیست‌محیطی از منظر ژئوپلیتیک، *تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی*، ۱۳۹۰، ۱۱ (۲۳)، صص. ۸۵-۱۰۶.
- کثیری، مسعود و مرتضی دهقان‌نژاد، قرنطینه‌های ایران در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی، *اخلاق و تاریخ پزشکی ایران*، ۱۳۹۲، ۴ (۶)، صص. ۶۲-۵۰.
- کرونین، استفانی، ۱۴۰۰، *نان و عدالت در ایران روزگار قاجار*، ترجمه: امیرحسین غلام‌پور و نیما شمسائی، تهران: ژرف.
- مجد، محمدقلی، ۱۴۰۰، *قحطی بزرگ*، ترجمه: محمد کریمی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

- محمدسلیمانی، اعظم، پیامدهای جنگ جهانی اول در ایران، *تحقیقات جدید در علوم انسانی*، ۱۳۹۷، ۴۵ (۲۲)، صص. ۷۱-۸۶.
- مستوفی، عبدالله، ۱۳۴۳، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار)، تهران: کتابفروشی زوار.
- ملایی، مصطفی، بررسی و تحلیل تأثیر جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م. / ۱۳۳۲ق.) بر تولید و تجارت فرش ایران، *مطالعات تاریخی جنگ*، ۱۳۹۸، ۳ (۴)، صص. ۹۱-۱۱۶.
- ملک‌زاده، الهام، روایت اسنادی علل بروز قحطی مناطق جنوبی ایران طی جنگ جهانی اول، *مطالعات تاریخی جنگ*، ۱۴۰۰، ۵ (۱۵)، صص. ۹۵-۱۱۸.
- منبورگ، ژان، ۱۳۹۴، *بالتازار ماجراجوی طاعون: زندگی‌نامه پایه‌گذار انستیتو پاستور نوین در ایران*، ترجمه: منیژه یوسفی بهزادی، تهران: اندیشمند.
- موسایی، میثم، ۱۳۹۰، *تجارت خارجی ایران (در عهد قاجار و پهلوی)*، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- ناطق، هما، تأثیر اجتماعی-اقتصادی بیماری وبا در دوره قاجار، *تاریخ (ضمیمه‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی)*، ۱۳۵۶، ۱ (۲)، صص. ۳۰-۶۲.
- نعمتی، محمد و رضا بیگدلو، پیامدهای اقتصادی بحران امنیت در ایران در دوره جنگ جهانی اول، *فصلنامه مطالعات تاریخ انتظامی*، ۱۴۰۱، ۱ (۳)، صص. ۴۷-۷۴.

نشریات

- رعد، شماره ۱۱، ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ هجری قمری، تهران
- زبان آزاد، شماره ۳، ۱۷ رمضان ۱۳۳۵ هجری قمری، تهران.
- زبان آزاد، شماره ۲۳، ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۳۵ هجری قمری، تهران.
- نوبهار، شماره ۷۳، ۱۰ صفر ۱۳۳۶ هجری قمری، تهران.

لاتین:

- Buzan, B. 1991, *People, states and fear: The national security problem in international relations* (2nd ed.). Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.
- Buzan, B., Wæver, O., & De Wilde, J. 1998, *Security: A new framework for analysis*. Lynne Rienner Publishers.
- Caldwell, 1917, October 4, dispatch, 891.00/920.
- Graeger, N. Environmental security?. *Journal of Peace Research*, 1996, 33(1), 109-116.

بازتاب اقدامات نظامی و دیپلماتیک روسیه در ایران از منظر روزنامه جنگل

(طی سال‌های ۱۲۹۹-۱۲۹۶ش.)

علی اصغر رجبی^۱

علیرضا اکبری^۲

چکیده

تاریخ روابط خارجی ایران و روسیه برگی مهم در تاریخ معاصر ایران است. این روابط از دوره صفویه آغاز شد و در دوره قاجاریه به اوج خود رسید و تحت تأثیر چند عامل کلیدی سیاسی، ایدئولوژیک و استعماری قرار گرفت. مطبوعات در تاریخ معاصر ایران، ایفاگر نقشی مؤثر در تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی بودند و همچنین به‌عنوان یکی از تنهاترین رسانه‌های آن دوره محسوب می‌شدند. در گیلان روزنامه رواج داشت و روزنامه جنگل، روزنامه‌ای منتشره در گیلان بود که تریبون رسمی نهضت جنگل به شمار می‌آمد و از منابع اصلی شناخت افکار رهبران جنبش جنگل و هیئت اتحاد اسلام بود. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و بررسی محتوای روزنامه جنگل در پی آن است که با معرفی و بررسی این روزنامه به بازتاب اقدامات نظامی و دیپلماتیک روسیه در ایران بپردازد. یافته‌های پژوهش حاضر بیانگر آن است که روزنامه جنگل در شماره‌های مختلف خود به اوضاع سیاسی ایران و نقد آن می‌پرداخت و یکی از موضوعاتی که این روزنامه دنبال می‌کرد، سیاست کشورهای خارجی در ایران است. روسیه همواره در تاریخ معاصر ایران تأثیرگذار بود و این روزنامه رویکردی دوگانه به روسیه دارد: رویکرد اول انتقاد از رفتار روسیه تزاری به خاطر نقض بی‌طرفی ایران و صدمات وارده به ایران است و رویکرد دوم نگاهی مثبت به روسیه بلشویکی است که دیگر سیاست‌های استعماری خود را دنبال نمی‌کند و به دنبال آزادی مردم ایران است.

واژگان کلیدی:

ایران، روسیه، اقدامات نظامی، اقدامات دیپلماتیک، روزنامه جنگل، سال‌های ۱۲۹۹-۱۲۹۶ش.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۲/۰۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷

^۱ استادیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران-ایران (نویسنده مسئول)
aliasghar.rajabi@khu.ac.ir

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ انقلاب اسلامی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران-ایران
alirezaakbari80khu@gmail.com



مقدمه

ایران و روسیه دو کشوری هستند که روابط مختلفی در طول تاریخ با یکدیگر داشتند. شاید اولین ارتباط جدی بین ایران و روسیه به دوره سلطان محمد خدابنده پادشاه صفویه برگردد. پس از سقوط سلسله صفویه راه برای روس‌ها باز شد و آنها سیاست‌های تجاوزکارانه‌ای نسبت به مرزهای ایران داشتند (هوشنگ‌مهدوی، ۱۴۰۲: ۱۴۹؛ روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۲، ص ۲) و این سیاست در دوره قاجار به اوج خود رسید. جنگ‌های ایران و روس و بستن عهدنامه‌های مختلف، اولتیماتوم‌های روس، اشغال نواحی مختلف ایران، تقسیم ایران با همکاری بریتانیا، بخشی از سیاست‌های روسیه در ایران بود. روابط روسیه و ایران یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین فصل‌های تاریخ معاصر ایران است که از اواخر دوره قاجار به اوج خود رسید. این روابط تحت تأثیر چند عامل کلیدی سیاسی، ایدئولوژیک و استعماری قرار داشت.

مطبوعات در تاریخ معاصر ایران، ایفاءگر نقشی مؤثر در تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی بودند. باید خاطر نشان کرد که ثمره تلاش و پیگیری‌های میرزا صالح شیرازی برای ترویج اخبار و اندیشه‌های جدید، انتشار نخستین روزنامه فارسی به نام "کاغذ اخبار" بود که در تاریخ ۲۵ محرم ۱۲۵۳/۱ می ۱۸۳۷ به چاپ رسید (شیرازی، ۱۳۴۷: ۱۹؛ آدمیت، ۱۳۶۲: ۳۶۹؛ صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۲/۱) و به مرور زمان و پیشرفت علم و نیز اقدامات امیرکبیر و دیگر روشنفکران، انتشار روزنامه رونق یافت.

نخستین گام روزنامه‌نویسی در گیلان به تاریخ ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵/۱۲ مرداد ۱۲۸۶ با انتشار روزنامه "خیرالکلام" آغاز شد و گام استوار شیخ ابوالقاسم افسح‌المتکلمین پختگی کامل گیلانیان را در این امر به اثبات رسانید (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۲۶۰/۲؛ نوزاد، ۱۳۷۹: ۹؛ عظیمی، ۱۳۹۶: ۲۹۰؛ رابینو، ۱۳۷۳: ۳۱). روزنامه جنگل یکی از روزنامه‌های منتشره در گیلان بود که اولین شماره آن در ۱۹ شعبان ۱۳۳۵/۲۰ خرداد ۱۲۹۶ به مدیریت غلامحسین کسمائی در کسما به چاپ رسید (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱، ص ۱). این روزنامه از نظر موضوع و محتوا به بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گیلان، مبارزه با سیاست روسیه و انگلستان، نقد دولت، مسئله نظام ارضی و زمینداری پرداخته است. علاوه بر نکات مورد اشاره، در مقاله‌های روزنامه جنگل بیشتر به موضوعات بنیادین سیاست، فلسفه اخلاق، نقد خلیقات ایرانی و تاریخ، لزوم تشکیل دولت دموکراتیک، مستقل و ملی با استناد به فلسفه تاریخ، اخلاق و حتی ملّت‌ها تأکید کرده و بی‌سوادگی، غفلت، سستی و اختلاف داخلی میان ایرانیان را موانع پیشرفت کشور خوانده است (فخرائی، ۱۳۵۷: ۵۲-۵۱) و همچنین این روزنامه عقاید نهضت جنگل را منتشر می‌کرد (کسمایی، ۱۳۸۳: ۵۳). هر چند

نشریه جنگل در ولایاتی نسبتاً دور از تهران منتشر می‌شد، اما اطلاعات بالنسبه جامعی از سیاست جهان داشت (شاکری، ۱۴۰۲: ۹۹).

سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که فعالیت‌های نظامی و دیپلماتیک روسیه در ایران طبق روزنامه جنگل به چه صورت بوده است؟ در این پژوهش با تحلیل متن روزنامه جنگل به بررسی حضور نظامی و سیاست‌های روسیه در ایران پرداخته‌ایم. اخبار روسیه در روزنامه جنگل حول محور جنگ جهانی اول است و بخش سیاست‌های روسیه تزاری و بلشویکی در مندرجات روزنامه عملکردی دو سویه دارد؛ در برخی از شماره‌ها روسیه کشوری است که با حضور نظامی خود موجب رنجش مردم ایران است و در برخی از شماره‌ها، روسیه را آلت‌دست انگلستان معرفی می‌کند، زیرا همسو با سیاست‌های انگلیس به فعالیت در ایران می‌پردازد. با این حال، در پی وقوع انقلاب روسیه و سقوط تزارها، تغییر نگرش روزنامه جنگل نسبت به روسیه مشاهده می‌شود که این روزنامه به دنبال بهبود روابط ایران با روسیه است.

پیشینه پژوهش

در رابطه با عنوان پژوهش باید گفت که تاکنون مقاله‌ای با این موضوع منتشر نشده است، اما کتاب‌هایی مانند "مجموعه‌ی روزنامه جنگل" از امیر نعمتی لیمائی به حروف‌نگاری و مقدمه‌نویسی این روزنامه پرداخته است و "روزنامه جنگل" از هادی میرزائزاد موحد به جمع‌آوری و افزودن توضیحات و حروف‌نگاری این روزنامه پرداخته‌اند. از مقالات نوشته‌شده در باره روزنامه جنگل می‌توان به مقاله "بازتاب مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار روزنامه جنگل" از جواد نظری‌مقدم و مسلم نادعلی‌زاده اشاره کرد که به بررسی اشعار روزنامه جنگل پرداخته و با بررسی این روزنامه به جنبه‌های مقاومت، استقلال، آزادی‌خواهی و بیگانه‌ستیزی در این روزنامه رسیده است. مقاله‌ای دیگر تحت عنوان: "استقلال و حفظ هویت ملی در بررسی تحلیل محتوای روزنامه جنگل و ارگان جنبش میرزا کوچک خان" از علی کریم‌حدیثی است که به سیر تاریخی حرکت میرزا کوچک خان پرداخته و با نگاه به منابع و روزنامه جنگل به این نتیجه رسیده که حرکت میرزا کوچک خان یک همبستگی در ایران به‌شمار می‌رود که ذیل دو مؤلفه اصلی این مقاله یعنی استقلال و هویت ملی است. مقاله‌ای دیگر تحت عنوان: "رویکرد و نگرش‌های اساسی در روزنامه جنگل" از عبدالله متولی که به اوضاع سیاسی ایران از مشروطه تا ظهور نهضت جنگل اشاره کرده و به محتویات روزنامه جنگل به عنوان اشاعه تفکرات جنگلی‌ها پرداخته است. از دیگر پژوهشگرانی که به بررسی روزنامه جنگل پرداخته‌اند، می‌توان به قربانعلی کناررودی اشاره کرد که مقاله‌ای تحت عنوان: "روزنامه

جنگل و قانون مطبوعات، تحلیلی بر محتوا و مضامین روزنامه جنگل در سال‌های ۱۲۹۴-۱۳۰۰ ش. "را نوشته است. ایشان با تحلیل محتوای روزنامه جنگل معتقد است که این روزنامه سخنگوی نهضت جنگل است و مؤلفه‌های اصلی این روزنامه را می‌توان از جمله در عدالت‌طلبی، وطن‌خواهی و بیگانگی‌ستیزی جستجو کرد. با نگاه به پژوهش‌های صورت گرفته، می‌توان گفت که هیچکدام از پژوهشگران به مطالعه موردی موضوع روزنامه جنگل و بازتاب کشورهای خارجی نپرداخته‌اند و تلاش نویسندگان در این مقاله بر آن است که اقدامات نظامی و دیپلماتیک روسیه در ایران را از منظر روزنامه جنگل طی سال‌های ۱۲۹۹-۱۲۹۶ ش. بازتاب داده و بررسی نمایند

روزنامه جنگل

هر جنبش، قیام، نهضت و انقلاب برای نشر افکار خود نیاز به ارگان خبری و فکری دارد تا بتواند افکار، اندیشه‌ها و برنامه‌های خود را برای مخاطبان خود اعم از موافق یا مخالف بیان دارد. روزنامه جنگل تربیون رسمی نهضت جنگل بوده (کسمایی، ۱۳۸۳: ۵۳) و از منابع اصلی شناخت افکار سردمداران جنبش جنگل و هیئت اتحاد اسلام به‌شمار می‌رفت (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۵، ص ۱). اولین شماره روزنامه جنگل در ۱۹ شعبان ۱۳۳۵ / ۲۰ خرداد ۱۲۹۶ به مدیریت غلامحسین کسمائی در کسما به چاپ رسید (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱، ص ۱؛ عظیمی‌دوبخشی، ۱۳۹۹: ۸۰) و آخرین شماره آن در ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ / ۴ مرداد ۱۲۹۹ به مدیریت اسماعیل دهقان در رشت منتشر شد (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۵، ص ۱؛ قاسمی، ۱۳۷۲: ۱۲۰).

روزنامه جنگل در سه دوره منتشر شد که دوره نخست آن در ۳۱ شماره از ۱۹ شعبان ۱۳۳۵ / ۲۰ خرداد ۱۲۹۶ تا ۱۷ شعبان ۱۳۳۶ / ۶ خرداد ۱۲۹۷ به چاپ رسید (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۳۱، ص ۱؛ سهیل‌نقشی، ۱۳۸۱: ۱۱۹). دوره دوم روزنامه در ۴ شماره از ۲۷ شوال ۱۳۳۶ / ۱۲ مرداد ۱۲۹۷ تا ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ / ۱۶ دی ۱۲۹۷ به چاپ رسید (فخرائی، ۱۳۵۷: ۱۴۸؛ میرزانی‌زاد موحد، ۱۳۹۶: ۱۳-۲۵) دوره سوم نیز در ۵ شماره از ۱۴ شوال ۱۳۳۸ / ۱۰ تیر ۱۲۹۹ تا ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ / ۴ مرداد ۱۲۹۹ به چاپ رسید (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۱، ص ۱ و ش ۵، ص ۱). این روزنامه از لحاظ فکری و ساختاری به دو دوره تقسیم می‌شود: در دو سال اول که شماره بیشتری به چاپ رسیده، یعنی از تاریخ ۱۹ شعبان ۱۳۳۵ تا ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷، «فقط نگاهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان است» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱، ص ۱). اما از تاریخ ۱۴ شوال ۱۳۳۸ تا ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ این روزنامه "ناشر افکار کمیته انقلاب سرخ و ارگان حکومت

جمهوری شوروی ایران است" (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱، ص ۱؛ س ۲، ش ۴، ص ۱؛ س ۴، ش ۱، ص ۱؛ س ۴، ش ۵، ص ۱).

قطع نشریه جنگل ۳۵ × ۲۲ سانتیمتر و صفحه نخست به رنگ قرمز و مشکی بود. در باره تیراژ در هیچکدام از شماره‌های روزنامه سخن گفته نشده و این روزنامه در کسماء چاپ می‌شد، اما در آخرین نسخه‌ها محل انتشار رشت نوشته شده است (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۱، ص ۱؛ کسمایی، ۱۳۸۵: ۲۲۷). کسمایی می‌گوید: «روزنامه جنگل نخست چاپ ژلاتینی داشت و اواخر صاحب چاپ سنگی شد» (کسمایی، ۱۳۸۳: ۹۵) و در باره دلیل چاپ روزنامه می‌نویسد: «... با قلمی شکسته و افکار خسته، با زبانی الکن می‌خواهیم اظهارات خود را از نظر افراد ملت بگذرانیم؛ شاید بدین‌وسيله افکار عمومی را متوجه ساخته، با ما هم ناله شوند» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱، ص ۱). در باره زمان چاپ، روزنامه در شماره اول چنین آورده شده است که «در ایام هفته به‌قدر امکان طبع و نشر می‌گردد» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱، ص ۱)، اما در شماره دوم نوشته شده: «روزنامه جنگل تقریباً به پنج فرسنگ از رشت، با تحمل زحمات شاقه، هفته‌ای دو بار طبع می‌شود» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲، ص ۸). با این حال، گردانندگان روزنامه از پس چاپ برنیامدند و عذر تقصیر آوردند و چنین نوشتند که: «مجبوریم از قارئین محترم خود عذر بخواهیم. ما در شماره‌ی دو به قارئین گرام وعده دادیم که هفته‌ای دو نمره خواهیم انتشار داد. به واسطه‌ی موانعی که در میانست، خاصه موانع مطبوعه تا یک مدت قلیلی به ایفای وعده‌ی خود موفق نتوانیم شد. عجلتاً به همان هفته‌ای یک نمره قناعت می‌کنیم و عن‌قریب در بعضی از شمارات یک صفحه کاریکاتور هم ضمیمه می‌شود» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۳، ص ۸) با نگاه به تاریخ چاپ روزنامه مشاهده می‌شود که این روزنامه به صورت منظم چاپ نشده است.

روزنامه جنگل از نظر موضوع و محتوا به بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گیلان، مبارزه با سیاست روسیه و انگلستان، نقد دولت، مسئله نظام ارضی و زمینداری پرداخته است. علاوه بر نکات مورد اشاره، در مقاله‌های روزنامه بیشتر به موضوعات بنیادین سیاست، فلسفه اخلاق، نقد خلیات ایرانی و تاریخ، لزوم تشکیل دولت دموکراتیک، مستقل و ملی با استناد به فلسفه تاریخ، اخلاق و حتی ملت‌ها تأکید کرده و بی‌سواد، غفلت، سستی و اختلاف داخلی میان ایرانیان را موانع پیشرفت کشور خوانده است (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۳، ص ۳-۲؛ فخرائی، ۱۳۵۷: ۵۲-۵۱؛ صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۱۷۲/۲)، همچنین این روزنامه عقاید نهضت جنگل را منتشر می‌کرد (کسمایی، ۱۳۸۳: ۵۳). هر چند نشریه جنگل در ولایاتی نسبتاً دوردست منتشر می‌شد، اما اطلاعات بالنسبه جامعی از سیاست جهان داشت (شاکری، ۱۴۰۲: ۹۹). در کتاب *ایران بین دو*

انقلاب از آبراهامیان، این روزنامه بیشتر تحت نفوذ جناح زمیندار- مذهبی بود تا جناح غیرمذهبی- رادیکال که خواهان کمک مالی به کشاورزان خرده‌پا، خودمختاری اداره گیلان، حمایت از اسلام، لغو همه قراردادهای نابرابر و تخلیه ایران از نیروهای انگلیسی بود (آبراهامیان، ۱۴۰۱: ۱۴۱).

هیئت تحریریه و اعضای اصلی روزنامه جنگل

در باره اینکه راهاندازی نشریه جنگل، ایده کدامیک از اعضای جنبش بود، اطلاعی در دست نیست. با توجه به محتویات شماره‌های منتشره می‌توان گفت که شخص میرزا کوچک خان در انتشار این نشریه نقش چندانی نداشت (میرزانژاد موحد، ۱۳۹۶: ۲۷)، اما همواره پیگیر امور آن بود و چنانکه در خاطرات ابوالقاسم کسمایی آمده است، در زمان کناره‌گیری میرزا حسین خان کسمایی از مدیریت روزنامه، شخص میرزا کوچک خان در پی جایگزینی برای او و یافتن همکاری برای میرزا محمدی انشایی بود (کسمایی، ۱۳۸۵: ۲۲۸). عوامل اصلی روزنامه را می‌توان بدین‌گونه برشمرد: غلامحسین نویدی کسمایی، علی حبیبی، میرزا حسین خان کسمایی، میرزا محمدی انشایی و اسماعیل دهقان (فخرایی، ۱۳۵۷: ۱۴۱).

غلامحسین نویدی کسمایی برادرزاده حاج احمد کسمایی و از چهره‌هایی بود که در آغاز شکل‌گیری جنبش جنگل با میرزا کوچک خان و حاج احمد کسمایی همراه کارهای جنگل شد (کسمایی، ۱۳۸۳: ۱۷۲). نویدی کسمایی را می‌توان مؤسس و اولین سردبیر روزنامه جنگل دانست (میرزا نژاد موحد، ۱۳۹۶: ۲۹) و همچنین می‌توان او را مدیر مسلم روزنامه جنگل از آغاز تا پایان شناخت (نوزاد، ۱۳۷۹: ۱۰۰).

علی حبیبی معروف به علی آقا ناظم فرزند حاجی حبیب اصفهانی از چهره‌های شناخته‌شده در عرضه فرهنگ و سوادآموزی در گیلان بود و مدرسه اتفاق را در رشت تأسیس کرد (فخرایی، ۱۳۷۱: ۵۳-۵۲-۵۱). او در نهضت جنگل، ریاست انتظامات را برعهده داشت و مدتی هم ریاست دارایی فومن را عهده‌دار شده (کوچکپور، ۱۳۶۹: ۵۴) و برای مدتی به همراه میرزا محسن نجم‌آبادی اداره امور مباشرت جنگل را برعهده داشت (گیلک، ۱۳۷۱: ۲۹۸). حبیبی که خوش‌خط و باسواد بود، کاتب روزنامه و از بنیان‌گذاران روزنامه جنگل بود (فخرایی، ۱۳۵۷: ۱۴۱). وی در آذر ماه سال ۱۳۳۴ بر اثر سکتة مغزی درگذشت (فخرایی، ۱۳۷۱: ۵۳).

میرزا حسین خان کسمایی فرزند محمدابراهیم ارباب کسمائی در دوم شعبان ۱۲۸۸ق. در شهر رشت متولد شد. نیاکان او از گرجی‌های ساکن ناحیه قفقاز بودند که در تحولات جنگ‌های ایران و روس به آذربایجان و سپس به سایر نقاط ایران از جمله رشت مهاجرت کردند. وی در رشت

تحصیلات ابتدایی را فراگرفت و در همان دوران نزد مسیو ژان^۱ فرانسوی به آموختن زبان فرانسه پرداخت، سپس عازم عتبات شد و طی دو سال اقامت در نجف به تکمیل تحصیلات اسلامی مشغول گردید تا اینکه به علت فوت ناگهانی فرزندش به گیلان بازگشت و در مسجد صالح آباد رشت به امام جماعت انتخاب شد. پیش از به توپ بستن مجلس به همراه میرزا کوچک خان به آزادی خواهان تهران پیوست، اما بعد از مدتی به فرانسه رفت. وی با آغاز جنبش جنگل از طریق روسیه و تفلیس وارد رشت شد و به یاری مجاهدان شتافت (جکتاجی، ۱۳۷۱: ۳۵۶-۳۵۵). کسمائی اداره روزنامه جنگل را از شماره سوم آن برعهده گرفت و با پدید آمدن دودستگی در نهضت از همکاری با جنگلی‌ها دست کشید. سرانجام در سال ۱۲۹۹ ش. بر اثر عوارض بیماری کلیوی درگذشت و در سلیمان داراب رشت به خاک سپرده شد (یوسفدهی، ۱۳۹۲: ۲۰۳-۲۰۲).

میرزا محمدی انشایی متولد سال ۱۲۹۲ ق. / ۱۲۵۳ ش. در رشت بود. او در همان شهر تحصیلات ابتدایی خود را تکمیل کرد، سپس به فراگیری علوم دینی پرداخت و کسوت روحانیت پوشید. در دوران نوجوانی به جمع مشروطه‌طلبان پیوست و در رشت به اتفاق میرزا کوچک خان، انجمن روحانیون را تأسیس کرد. وی در انقلاب رشت و پس از آن در سپاه مشروطه گیلان حضور داشت، اما پس از فتح تهران به گیلان بازگشت (یوسفدهی، ۱۳۹۲: ۵۱-۵۰). پس از استیلای روس بر گیلان به همراه عده دیگر محکوم به تبعیدی پنج ساله شد و پس از پاگرفتن نهضت جنگل به گیلان برگشت و در سلک یاران نزدیک میرزا در آمد (میرزانژاد موحد، ۱۳۹۶: ۳۱). انشایی از گردانندگان اصلی این روزنامه بود (نوزاد، ۱۳۷۹: ۹۹) و با این حال، اسم او در شناسنامه هیچیک از شماره‌های نشریه نیامده است. اما ابوالقاسم کسمایی او را مدیر روزنامه جنگل می‌داند و همچنین در باره وی می‌نویسد: «انشائی هم مریض بود. بستری داشت که همیشه در بستر دراز می‌کشید» (کسمایی، ۱۳۸۵: ۲۲۹-۲۲۸). انشائی پس از پایان ماجرای جنگل، در سال ۱۳۰۴ ش. امتیاز روزنامه‌ای به نام حقایق را دریافت کرد و چهار شماره از آن را منتشر نمود؛ اما با قدرت گرفتن رضا خان از ادامه انتشار آن بازماند. او در آذر ۱۳۰۴ از سوی مردم فومن به نمایندگی مجلس مؤسسان اول برگزیده شد و سرانجام با نظرات تندی که ابراز کرد، مجبور به گوشه‌نشینی شد (یوسفدهی ۱۳۹۲: ۵۱؛ میرزانژاد موحد، ۱۳۹۶: ۳۱). وی در ۱۷ اسفند ۱۳۲۰ و در سن ۶۷ سالگی درگذشت و پیکرش در آرامگاه سلیمان داراب در کنار میرزا کوچک خان به خاک سپرده شد (یوسفدهی، ۱۳۹۲: ۵۲).

اسماعیل دهقان در ماه رجب سال ۱۳۰۴ / فروردین ۱۲۶۶ در رشت به دنیا آمد و پدر او حاج میرزا ابراهیم از مالکین سلیم‌النفس و خیر بود. دهقان تحصیلات ابتدایی خود را در رشت گذراند و

^۱. Monsieur Jean

به مانند میرزا کوچک خان و میرزا محمدی انشایی از دانش‌آموختگان مدرسه طلاب حاج حسن بود که ریاست آن را سید عبدالرحیم خلخالی برعهده داشت. وی در نوجوانی به همراه پدر عازم عتبات شد و پنج سال در بغداد اقامت کرد. و طی این مدت زبان انگلیسی را به‌خوبی فراگرفت. پس از کشته شدن اتابک و قزاق‌های محمدعلی شاه به ایران آمد و با آزادی‌خواهان همکاری کرد و به نهضت جنگل پیوست. از همکاران نزدیک میرزا کوچک خان بوده و در روزنامه جنگل اشعار و مقالات باشوری انشاء و منتشر کرده است. (دهقان، [بی‌تا]: دیباچه) احمد کسمایی او را از نخستین افرادی می‌داند که با نهضت جنگل هم‌قسم شده، اما در آغاز نهضت حاضر به شرکت در حرکت مسلحانه نشد (کسمایی، ۱۳۸۳: ۷۱-۷۰). در کتاب *نام‌ها و نام‌داهای گیلان* در باره او چنین نوشته شده است: «هنگامی که بین مجاهدان جنگل و قوای سرخ تصادمات خونین پیش آمد، دهقان به نفع جنگل داوطلب شرکت در پیکار شد و در پیکارهای شهری که بیش از هفده روز طول کشید و هر روزه قسمتی از کوی‌های شهر دست‌به‌دست می‌شد، شرکت کرد و پس از پایان هر دوره درگیری، اسلحه را به اسلحه‌خانه جنگل تحویل می‌داد. او گاهی با اشعار میهنی و سروده‌های خویش مردم را به خدمت و جانبازی تشویق می‌کرد» (سرتیپ‌پور، ۱۳۷۰: ۴۳). نام دهقان در سال چهارم انتشار روزنامه جنگل به تاریخ ۱۴ شوال ۱۳۳۸ / ۱۰ تیر ۱۲۹۹ به عنوان مدیر روزنامه دیده می‌شود (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۱، ص ۱). او در هشتم تیر ماه ۱۳۲۵ در تهران درگذشت و در محوطه امامزاده قاسم تجریش به خاک سپرده شد (میرزائزاد موحد، ۱۳۹۶: ۳۳).

بازتاب اقدامات نظامی و دیپلماتیک روسیه تزاری در ایران

با توجه به زمان چاپ اولین شماره روزنامه جنگل که در ۱۰ ژوئن ۱۹۱۷؛ چند ماه پس از انقلاب ۱۹۱۷م. روسیه است، اطلاعات این روزنامه در باره روسیه تزاری کم است. اما با تکیه بر همین اطلاعات آشکار است که رویکرد این روزنامه نسبت به روسیه تزاری مثبت نیست. در شماره‌ای از این روزنامه آمده است که: «بدیهی است که هیچ قومی در عالم مانند ملت ستم‌کش ایران به آزادی ملت روسیه که در زنجیر اسارت حکومت مستبد به بدترین روزگاری دچار بودند، علاقمند نبوده و نیست [...] امیدواری‌ها کامل، دست طبیعت برای انتقام از آستین مردانه جوان مردان روسیه بیرون، با یک انقلاب پر از شرف تسار را از تخت سرنگون، تختش واژگون، ستمدیدگان روسیه استنشاق بوی فرح‌بخش حریت کردند» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱، ص ۳) و در جایی دیگر می‌نویسد: «خدای قادر که هیچ‌گاه بندگان خود را از نظر رأفت دور نداشته و راضی نخواهد شد که ودایع

خویش را تا ابد اسیر جنگل قهر ستمکاران نماید، دست قهرمانان عدالت خواه روسیه را از آستین انتقام بیرون آورده، عقیده سوسیالیستی و رفع ظلم دشمنان بشری را توسعه و بسط دادند» (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۱، ص ۲). با توجه به رویکرد روزنامه به روسیه تزاری، این روزنامه نگاه مثبتی به اقدامات نظامی و دیپلماتیک روسیه تزاری در ایران ندارد.

در شماره چهاردهم راجع به قیام جنگلی‌ها دولت روس را یک "دولت مستبده" می‌داند که به تحریک انگلیس، متعاقب اولتیماتوم ۱۳۲۹ ق. / ۱۹۱۱ م. گیلان را مانند آذربایجان و دیگر نقاط اشغال نظامی کرده و با بی‌رحمی و غارتگری و جنایات بسیار اهالی گیلان را مانند دیگر ولایات در تنگنا قرار داده است (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۴، ص ۳-۴).

از موضوعاتی که روزنامه جنگل به آن پرداخته، نقض بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول است و روسیه یکی از کشورهایی بود که بی‌طرفی ایران را نقض کرد. این روزنامه در واکنش به نقض بی‌طرفی ایران می‌نویسد: «از آغاز جنگ بین‌المللی، ایران رسماً بی‌طرفی خود را اعلام و مطمئن بود که دُول همسایه نقض بی‌طرفی او را نخواهند نمود. همسایگان جنوب و شمال به اسم جلوگیری از پروپاگاندای آلمان بنای مداخله علنی و حبس قنسولات خودشان به امور داخلی ما مداخله کرده، بیش از سایر دُول مورث اختلال مملکت بودند [...] ایرانیان را به علاوه هزاران بدبختی دچار قتل و غارت بهت‌آوری نمایند که ترمیم آن‌ها از دایره قدرت فعلی همه ما خارج باشد» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱، ص ۴). همچنین این روزنامه بر حضور نظامی روسیه نقد دارد و می‌نویسد: «فرونت ایران از کدام نقطه سوق‌الجیشی برای دولت روس مثمرتر است که با آن همه امتحانات نوزده ماهه هنوز از این پلتیک بی‌صرفه دست نکشیده؟ اگر مقصود محاربه با عثمانی است، سرحدات قفقاز و ارمنیه از هر جهت برای سوق قشون مناسب‌تر و بهتر است [...] دولت و ملت آزاد روس عدم صرفه فرونت ایران را حس کرده، دانستند که تخلیه ایران از اشغالش بیشتر مقرون به صرفه است [...] دولتین روس و انگلیس می‌گویند ما نمی‌رویم وقتی که عثمانی بوده و عثمانی می‌گوید ما در ایران نیامدیم مگر برای بیرون کردن آنان؛ روس و انگلیس هر وقت رفتند ما هم می‌رویم» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱، ص ۵-۶). در شماره پانزدهم روزنامه تحت عنوان "ما چه می‌گوییم؟ روس‌کُواسلو^۱ چه می‌گوید؟" به نقد اقدامات روسیه از جمله نقض بی‌طرفی ایران توسط روسیه می‌پردازد (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۵، ص ۲). بر پایه متن روزنامه جنگل می‌توان گفت که این روزنامه به عملکرد دولت روس در نقض بی‌طرفی ایران نقد دارد.

۱. نشریه‌ای روسی زبان Roskawaslo.

این روزنامه همچنین بازتابی از حضور قشون روس در ایران دارد. اخبار حضور روس‌ها در روزنامه بدین شرح است: «روز سه‌شنبه از کرمانشاه خبر می‌دهند که روس‌ها ۱۸ نفر از اهالی را به دار زده، معدوم می‌نمایند... اخیراً اخبار اسفانگیزتری از معامله نظامیان روس نسبت به ایرانی‌ها شنیده می‌شود که در صورت صحت باید قضیه ظلم و فشار را در نصف‌النهار شدت دانست. شنیده می‌شود که قشون روس از آن طرف کرمانشاه عقب نشسته و در موقع ورود به کرمانشاه دست تطاول گشوده‌اند. همچنین، در خصوص مال‌گیری و خواستن آذوقه تعدیات فاحش از ایشان نسبت به رعایای بیچاره ایران مشاهده می‌شود [...]» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱، ص ۷) و در ادامه می‌نویسد: «روس‌ها از آذربایجان به خاک ایران حمله نمودند» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲، ص ۳) و به فجایع ارومیه، قزوین، همدان و کرمانشاه اشاره می‌کند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۵، ص ۴).

در شماره‌ای دیگر با عنوان "صدمات وارده به خود" می‌نویسد: «دو دولت همسایه دولت ایران را مجبور کردند در سال ۱۳۱۸ قرضه از آن دو دولت دفعه بعد آخری بنماید، نیز مصرف کردن ایران در مدت ۲۴ سال گذشته از تأسیس و ترمیم هر راه شوسه و آهن، هیئت نظامی مشاقان و معلمین اطریشی که قریب سی سال قبل برای اصلاحشان به ایران جلب کرده بود، عاطل و باطل بماند و مالیه ایران را که از آن وقت به بعد به کلی مختل کرده بودند، هیچ‌وقت تصفیه نکند. سلب حق کشتی‌رانی ایران کلیتاً از دریای خزر، حق تغییر تعرفه گمرکی تجارت و فواید اقتصادی و امتیازات و معادن را مخصوص به خود کردند، حق امتیاز تعرفه گمرکی را از ایران گرفتند. بعد از این همه بدبختی‌ها، دو دولت همجوار متحداً در سال ۱۳۲۸ ایران را از دادن هر امتیازی به خارجه بدون صلاحدید آنها منع کردند. حق استخدام مستخدمین از ملل خارجه برای اصلاحات را در سال ۱۳۲۹ از دولت ایران سلب نموده که بدون تصدیق آنها نتواند کسی را از خارجه استخدام کند» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲، ص ۲). در ادامه همین شماره آورده است که: "حق نگاه‌داشتن قشون را از ایران در سال ۱۳۲۰ از دولت ایران نیز گرفتند که هر وقت دولت ایران خیال داشته باشد یک قشون خیلی کوچکی هم تشکیل دهد آنها اجازه خواهند داد، به شرط آنکه قبلاً با آنها مذاکره و رأی دولتین را در باره کیفیت آن قشون تحصیل کند. دولتین روس و انگلیس دولت ایران را مجبور کردند که مقاوله نامه ۱۳۲۵ دولتین را در خصوص ایران رسماً تصدیق کرده، حتی اظهار داشتند که ایران باید حمایت دولتین را بپذیرد، ایران نپذیرفت، اما محمدولی خان تنکابنی، نصیرالسلطنه، امیر اکرم و سپهدار، سپهسالار- تا در آتیه چه شود- چندی قبل خواست پذیرد، عودت دادن محمدعلی شاه دوباره به ایران و آن انقلاب قهقرائی «در صورتی که به موجب مقاوله

نامه ۱۳۲۷ دولتین روس و انگلیس متعهد شدند جلوگیری از دسایس شاه مخلوع بنمایند. برای بهم‌زدن اصلاحاتی که مستر شوستر در پناه مجلس ملی ایران شروع کرده بود، اول اولتیماتوم «اتمام‌حجت» فرستادند و شوستر و همراهانش را به جبر و عُنف به شکل رقت‌آوری بیرون کردند. مثل آنکه ظاهراً این اقدامات اخیر را رژیم سابق دولت روس می‌کرد» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲، ص ۲).

در ادامه صدمات روسیه چنین بیان شده: "مهاجرت دادن بیشتر از صد هزار نفر به خاک ایران از قبیل استرآباد و آذربایجان و تصرفات مالکانه در آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و خراسان، ساختن قلاع و مراکز تلگرافات بی‌سیم و غیره در آذربایجان و گیلان [...] تجاوزات و بی‌احترامی‌های تحمل‌ناکردنی در مشهد [...] ممانعت از تأسیس شعبه‌های قراسوران در ولایات شمالی ایران؛ و سعی و کوشش‌های فوق‌العاده در برهم‌زدن اداره معلمین شجاع فداکار سوئدی." (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲، ص ۳). همچنین روسیه را کشوری می‌داند که به تحریک انگلیس به مداخله و تهدید در ایران می‌پرداخت و معاهده ۱۹۰۷ میلادی را معاهده‌ای می‌داند که انگلیسی‌ها به خاطر عقب افتادن "پلتیکشان در ایران" با کمک نفوذ روسیه به مرحله اجرا گذاشتند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۶، ص ۳-۴).

در ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴، محمدولی خان تنکابنی به سمت ریاست‌وزرا رسید. در دوره وزارت او در ۳۰ رجب ۱۳۳۴ عساکر عثمانی توانستند نیروهای روسی را شکست دهند و کرمانشاه را تصرف کنند. پیشروی عثمانی‌ها باعث شد که روسیه در جهت انعقاد یک پیمان با دولت ایران وارد گفت‌وگو شود (پورآرین، ۱۳۹۸: ۴۴۳-۴۳۹). پیشنهاد روس‌ها شامل اصلاحات امور قشونی و مالی بود و پاسخ به این پیشنهاد توسط سپهسالار اعظم داده شد که روزنامه جنگل به آن بدین‌گونه واکنش نشان داده است که؛ چون سپهسالار این پیشنهاد را متضمن ترقی و تعالی این مملکت می‌دانست، پیشنهاد را قبول کرد (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۶، ص ۵-۴). اما به موجب این پیشنهاد، سند دولتین را در امور مالی ایران بالخاصه به وسیله کمسیون مختلط، حق مداخله [در ایران می‌]بافتند و گفته می‌شد که این قرارداد را تنها رئیس‌الوزرا و وزیر خارجه (صارم‌الدوله) امضاء کرده و سایر وزراء موافق نبوده‌اند (بهار، ۱۳۸۷: ۵۶/۱-۵۵).

با نگاهی کلی می‌توان درک کرد که رفتار روسیه تزاری نسبت به ایران در روزنامه جنگل مورد انتقاد است. این روزنامه روسیه را کشوری متخاصم می‌داند که با همراهی انگلیس معاهده ۱۹۰۷ م. راجع به ایران را امضاء نموده و استقلال ایران را زیر پا گذاشته (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۲، ص ۳) و در ادامه بی‌طرفی ایران را در جنگ جهانی اول نقض کرده و با رفتارهای خود ظلم را در

سراسر مناطق تحت نفوذی که در ایران دارند، اعمال می‌کند و باعث رنجش مردم است. همچنین ظلم را محدود به دوران جنگ نمی‌داند و دولت روس و انگلیس را دو دولتی معرفی می‌کند که با اقدامات خود به مراتب باعث عقب‌ماندگی دولت ایران و رنج مردم ایران می‌شوند و روسیه تزاری تا آخرین لحظات حیات خود باعث رنجش ملت ایران بوده است.

بازتاب اقدامات نظامی و دیپلماتیک روسیه بلشویکی در ایران

با نزدیک شدن به فروپاشی روسیه تزاری، روزنامه جنگل نسبت به روسیه نگاه خوش‌بینانه‌ای دارد (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۴، ص ۳). این روزنامه به تصمیمات کنگره قشونی قفقاز در جهت حسن ارتباط ایران و روس و حق مجاورت طرفین پرداخته است: «اول - همقطاران نظامی ما که موقتاً به واسطه ضرورت پلتیکی در یک مملکت بی‌طرف دوست "ایران" داخل شده‌اند، بایستی که به طور مهربانی نسبت به مردم ایران رفتار نموده... دوم - خیلی لازم است که هر چه زودتر هیئت معلمین روس را که در بریگاد قزاق ایران مستخدم‌اند، تجدیدنظر نموده و اشخاصی را که با اوضاع حالیه قابلیت ندارند از کار خارج نموده... سوم - تجدیدنظر در هیئت مأمورین سفارتی و قنسولی و غیره که به حکومت ایران معرفی شده‌اند بشود...» [بلافاصله مأمورینی که به واسطه اعمال ارتجاعانه و تجاوزاتی که بر ضد دموکراسی ایران نموده‌اند از کار خلع شوند؛ چهارم - کنگره به عموم مشروطه‌خواهان ایران اعلام می‌دارد همین که ملت روس از موانع حکومت قدیم خلاصی حاصل کردند، باب ارتباط حسنه صمیمانه را با ایران مفتوح خواهد ساخت...] در خاتمه، قشون رولسیون روسیه اطمینان می‌خواهد که ایرانی‌ها هم مانع گردند از طرف قوای خارج بی‌مرام اکراد و الوار سرحدی اقداماتی بر ضد قشون رولسیون روس که موقتاً در ایران به حکم ضرورت پلتیکی هستند، نگردد و در ادامه یادآور می‌شود که دولت جدید روسیه آزادی ملل را اعلام داشته و اولین بار است که آشکارا به قول خود عمل می‌کند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۴، ص ۵-۴).

این روزنامه به نقد روزنامه مشاق^۱ می‌پردازد و می‌خواهد ذهنیتی را ایجاد کند که روسیه بلشویکی قصد کمک به ایران را دارد: «امروز که دست برادری و برابری ملت آزاد روس می‌خواهد به دست ایرانی برسد، چرا باز ملت ایران احمق است؟ امروز که ایرانی به پشتیبانی آزادی‌خواهان روسیه در فکر ترمیم خرابی‌های سابقه است، باز احمق است! دیروز احمق، امروز احمق، ولی فردا نباید احمق شد» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۷، ص ۶).

۱. مشاک یا مشاق از روزنامه‌هایی است که با لحن خشن و نامطبوع ارمنی با حیات مسلمانان طرف است (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۷، ص ۵).

در ادامه دیدگاه مثبت روزنامه مطلبی تحت عنوان "بشارت‌های شمال" خبر از آمدن یک صاحب‌منصب به نام گنیاز جُرْجَاوِز^۱ به ملاقات سران هیئت اسلام آمده و پس از گفت‌وگو جنگلی‌ها به او اطمینان داده‌اند که: «همان‌طور که روسیه آزاد مضمم است از این به بعد با ایرانی با اساسی محکم به طور دوستی و اتحاد رفتار کند، ایرانیان، خاصه جمعیت جنگلی و هیئت اتحاد اسلام هم صمیمانه این وِداد و اتحاد شایان تقدیر را استقبال کرده، باکمال توقیر و احترام مقدم ایشان را می‌پذیرند» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۹، ص ۱). در ادامه مطب می‌نویسد که یک صاحب‌منصب مقتدر روس به نام فئیدر نیکلاویچ دبروین^۲ به همراهی یک مترجم به نام آقای بیک آقا سلیم‌اف با سران جنگل دیدار کرده و مذاکرات صمیمانه‌ای صورت می‌گیرد، اما در باره مباحث مورد مذاکره مطلبی در روزنامه درج نمی‌شود. با این حال، در این باره نوشته می‌شود: «از ملت آزاد روس به جز برادری و برابری و مُواسات هیچ منتظر نباید بود» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۹، ص ۱-۲).

خیلی زود نگاه مثبت این روزنامه تبدیل به نگاهی منفی شد و در شماره‌ای نوشته می‌شود: «پس از ملاقات نمایندگان هیئت اتحاد اسلام با نمایندگان کمیته کارنیزون و صاحب‌منصب قوشونی دمکراسی روسیه، گنیاز جرجازده در فومن و وعده‌های مساعدتی که داده بودند، درخواست فعلیت نموده، منتظر شدیم که وفا به عهد خود نماید. مع التأسف آن همه مواعید صمیمانه انعکاس دیگری پیدا کرد و به جای تقویت و ایفای عهد و تخلیه ایران و غیره: ارومیه آتش گرفت، قزوین یغما رفت، همدان غارت شد، اغلب نقاط ایران به معرض چپاول درآمد، قشون تجددپرور روس که با یک حرارت حیرت‌آور ایرانیان را سرمست باده اخوت نموده بودند، مینای محبت را به سنگ غارتگری و اذیت شکسته، بقیه الباقیه مایلزم زندگانی یک‌مشت پریشان بهت‌زده را تاراج کردند، انجام آزارهای دوره تزاری را در عین اظهار برادری در دفتر بدبختی بیچاره ایرانی ثبت نمودند. بعد از آن همه امیدها، انتظارها، دل‌خوشی‌ها، مصادف با یک دنیا یأس شده، ملتفت شدیم که هر چه به ما گفتند قول بود بدون فعل، در حالی که قول را فعل لازم است» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۱، ص ۱). در ادامه می‌نویسد: «گفتیم قشون آزاد دولت روس برخلاف دیسیپلین نظامی حرکتی کرده یا خودسری نموده‌اند. جاهل و بی‌تربیت در هر قومی وجود دارد، ولی سیاسیون و زمامداران فعلی دولت روس مطابق پرگرام و اعلانات رسمی خود به تمام دنیا، بنیان حکومت روسیه را به مسلک دموکراسی و ترک رویه جهانگیری حکومت سابقه و حمایت اقوام ضعیفه و محافظت ملل مظلومه نهاده، عن‌قرب به اضافه جبران جنایات دوره تزاری، به سیاهکاری‌های اخیر قشون افسارگسسته خود خاتمه داده، به تخلیه ایران و تحکیم مبانی اخوت و التیام جریحه‌لوب ستمدیدگان ایرانی

¹. Gnyaz Georgeawz

². Fedor Nikolaevich Debruyn

کدورات قلبی همه را مرتفع و جالب احساسات صمیمانه ملت ایرانیه می‌شوند. افسوس، به این آرزوها نایل نگردیدیم» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۱، ص ۲-۱).

در ادامه، در باره ملاقات اخیر صاحب‌منصبان روس سخن به میان می‌آید و این اتفاق را دوستی و اخوتی می‌داند که روسیه با اعزام قشون به ایران آن را نقض کرده و فریاد مظلومیت ولایات ایران درآورده و از روسیه خواستار این است که آلت اجرای انگلیس نشود و ایران را از قشون خود تخلیه کند و خرابی‌هایی که قدیماً و جدیداً از قشون روسیه به ایران وارد شده را ترمیم کنند و ابطال آن چیزهایی که ماحی استقلال ایران است. واضح‌تر بگوییم: دموکراسی روسیه اگر در این خیال باشد که بعد از موفقیت به اصلاحات داخلی خود و ختام حریق عالم‌سوز جنگ بین‌المللی به ما بپردازد، دیگر ایرانی باقی نمی‌ماند و هر مقداری هم که باقی ماند، با بساطی که انگلیس در ایران چیده، باید به بقیه نیز فاتحه بخوانیم (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۱، ص ۴-۳-۲). همچنین در شماره پانزدهم تحت عنوان: "ما چه می‌گوئیم؟ روسکُو واسلو چه می‌گوید؟" نوشته شده: «ما می‌گوئیم دولت مستبده روسیه به تحریک انگلیس غدار ایران را اشغال نظامی کرده، ایرانیان را اسیر تجاوز خود نموده، حکومت فعلی روس باید گذشته‌ها را جبران کرده، در آتیه مودت و اخوت ابراز نماید» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۵، ص ۲).

پس از چندین شماره دوباره با یک ملاقات، رویکرد روزنامه به دولت روسیه مثبت می‌شود. در شماره هفدهم از ملاقات ریاست قشون دولت دموکراسی روسیه مقیم گیلان با میرزا کوچک خان و حاجی احمد آقا خبر می‌دهد و دیدگاهی مثبت به این ملاقات را بیان می‌کند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۷، ص ۲). در شماره بعدی تحت عنوان "افساد قنصل انگلیس در رشت" به سیاست‌های انگلیس در ایران نقد دارد و می‌نویسد انگلیسی‌ها اظهار نموده‌اند که «اگر ما بودیم قشون خود را خارج نمی‌کردیم» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۸، ص ۱) و انگلیس را یک کشور استعمارگر می‌داند که «موجودیت تمام نژادهای مختلفه عالم را که متمایز با جنس آنها هستند، برای استخدام و استفاده نوع خود می‌دانند» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۸، ص ۱) که روسیه را همواره تحریک و بانی تقسیم و تجزیه ایران نشان می‌دهد. اما اینک روس تغییر رویه داده، «دولت روس یا برای سرگرمی خود به اروپا یا به جهاتی دیگر، تقریباً تمایلی به راحت و آسایش ایرانیان و تخلیه ایران از قشون خود پیدا نموده، ولی تحریک انگلیس مکار، به علاوه اینکه نگذاشت ایران را به حال خود بگذارد و بی‌طرفی او را محترم شمارد، مجدداً روسیه را وادار به سوق قشون در ایران نمود» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۸، ص ۲-۱). اما ملت نجیب روسیه که خود در ظلم بوده با آغوش باز ملت

ستم‌دیده ایران را به برادری دعوت کرده و دیگر به زمزمه‌های مزورانه انگلیس گوش نمی‌دهد» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۸، ص ۳). همچنین دولت ایران را به جهت تأخیر انداختن در تبریک به کابینه لنین^۱ مورد مؤاخذه قرار داده و در این باره نوشته‌اند: «اگر خود روس‌ها به رفتن راضی باشند، بزرگان وطن رضایت نخواهند داد» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۲، ص ۸).

در دوم دسامبر ۱۹۱۷، دولت شوروی پیامی خطاب به مسلمانان روسیه و شرق صادر کرد و همهٔ قراردادهای محرمانه به‌ویژه قرارداد ۱۹۰۷ م. روس و انگلیس که در آن ایران را تقسیم کرده بودند، باطل اعلام نمود (شاگری، ۱۴۰۲: ۱۸۴-۱۸۳). گرچه روزنامه جنگل به آن واکنش نشان نداد، اما در تاریخ ۴ ژانویه ۱۹۱۸ که تروتسکی اعلام کرد نیروهای روسیه در کوتاه‌ترین زمان ممکن از ایران خارج خواهند شد (شاگری، ۱۴۰۲: ۱۸۵)، به این واقعه واکنش نشان داد و نوشت: «صمیمیتی را که به انتظار بروز آن روز می‌گذرانیدیم، عهدی را که با بی‌صبری منتظر وفای آن بودیم، امیدهایی را که از دولت دیموکراسی روس در اظهار مودتش داشتیم اینک خوش‌بختانه می‌خواهد آشکار گردیده، وجود خارجی پیدا نماید و ما را مطمئن کند که موافق زمامداران فعلی و کارکنان دیموکراسی مسلک دولت روسیه قابل اعتماد و محل اطمینان است. در عالم حقیقت‌طلبی نمی‌توانیم حقایق را پرده‌پوشی کرده، از قدرشناسی اغماض و خودداری نموده، از فرقه فعال انسانیت‌دوست بالشویک اظهار خوش‌وقتی ننمائیم» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۳، ص ۱).

در شماره بیست و چهارم این روزنامه به خلع نیکلای^۲ امپراتور مستبد روس و به تغییر سیاست روسیه اشاره می‌کند و در ادامه می‌نویسد: «روسیه مستبده طمعکار رفت، روسیه بی‌آزار روی کار آمد» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۴، ص ۴-۳).

در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۸ م. تروتسکی خبر داد که شورای کمیساریا خلق‌ها، قرارداد ۱۹۰۷ م. انگلیس-روسیه را یکبار برای همیشه باطل اعلام کرد. همچنین همه قراردادهای قدیم و جدید را که از هر نظر حق مردم ایران را محدود یا مختل می‌کرد، باطل کرد (شاگری، ۱۴۰۲: ۱۸۶). روزنامه جنگل در شماره‌های مختلف خود به این خبر واکنشی نشان نداده است.

وقتی که مسیو براوین^۳ از طرف از طرف لنین با مواعیدی دوستانه به‌عنوان جایگزین وزیرمختار روسیه تزاری وارد تهران شد (بهار، ۱۳۸۷: ۶۱/۱)، سفیر روسیه تزاری حاضر نشد سفارتخانه را به او تحویل دهد و دولت ایران هم از شناسایی او سر باز زد (فخرائی، ۱۳۵۷: ۱۰۹). روزنامه جنگل که

1. Lenin

2. Nicholas

3. Monsieur Brovin

در سرتاسر شماره بیست و ششم به نقد دولت انگلیس پرداخته بود، در این باره نوشته: «برای اینکه انگلیس مایل نیست و سفیر بالشویک برای الغاء معاهدات و نسخ امتیازات میثومه آمده و این هم منافی با سیادت بزرگان امروزه مملکت است، اگر دولت انگلیس مایل به استقرار مسیو براوین بود بلاشبهه تاکنون به رسمیت شناخته می‌شد» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۶، ص ۵). در ادامه از کابینه دولت می‌خواهد که مسیو براوین را به رسمیت شناخته و «بیش از این خواهشات ایران خراب کن دولت انگلیس را رعایت نمایند و به این مسئله اساس بی‌طرفی ما را متزلزل نکنند، زیرا نپذیرفتن سفیر بالشویک دلیل تجاوز صرف انگلیس و این هم منافی بی‌طرفی ایران است» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۶، ص ۵). در شماره بیست و هشتم این روزنامه به دولت پیشنهاد داده تا رسمیت مسیو براوین را امضاء نمایند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۸، ص ۸).

در شماره بیست و نهم روزنامه جنگل تحت عنوان: "چرندوپرند" در باره علت نپذیرفتن مسیو براوین نوشته: «یکی از شرایط نجابت پس نگرفتن عطایا است، چنان‌که همسایه شمال آنچه را که به عنوان هدیه و عطایا از اولیای ماضیه اراک گرفته بود حالیه می‌خواهند رد کنند، دولت علیه ایران قبول نمی‌کند، زیرا برخلاف شرایط نجابت است. اگر مسیو براوین را به رسمیت می‌شناختند و امتیازات خانه‌برانداز سابقه را مصرأ لغو می‌کردند، مسلماً الغاء امتیازات در حکم پس گرفتن عطایا است. این هم بر اساس نجابت ایرانیان نجیب سکتیه وارد می‌کرد و آن وقت نمی‌توانیم خود را ملت نجیب شش هزار ساله معرفی کنیم!!!» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۹، ص ۸). در شماره بعدی تحت عنوان "این چه بدبختی است"، به سیاست‌ها و سختی‌های گذشته مردم که توسط روسیه مستبده به ایران وارد شده، اشاره می‌کند و معتقد است که دگر قشون عثمانی و استیلای روس در ایران نیست و تنها دولت متحارب انگلیس است که بی‌طرفی و استقلال ایران را رعایت نمی‌کند. همچنین در نقد نپذیرفتن مسیو براوین نوشته: «مسیو براوین سفیر دولت بالشویک مدت‌ها است در طهران متوقف و رسماً اخطار کرد که حاضریم برای الغای امتیازات قدیمه و ابطال عهود سابقه و عقد معاهدات جدیده داخل مذاکره شوم، نه او را پذیرفتند و نه در صدد برآمدند که بفهمند مقصودش چیست و چه می‌گوید. وجودش آیا مضر است یا نافع، بیاناتش قابل استماع است یا رد کردنی است؟ دولت قدیمه روس منهدم شد، اما به ابهت سابقه سفیرش می‌افزایند. اصل از میان رفته، به فرع او متمسک شده‌اند و به افتخار رژیم پوسیده نیکلا دودستی به قزاقخانه ایران کناره کرده می‌خواهند قزاقخانه را تحویل بدهند، اولیای امور قبول نمی‌کنند و قول او را خلاف وفاداری، نجابت می‌دانند» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۳۰، ص ۱-۲).

اولین شماره سال دوم در دوشنبه ۲۷ شوال سال ۱۳۳۶ به چاپ رسید. اطلاعات سال دوم بیشتر حول محور حوادث سیاسی جنگل است و دوره سوم این روزنامه اولین بار در ۱۴ شوال ۱۳۳۸ منتشر شد. این روزنامه در دوره جدید به مدیریت دهقان، خود را ناشر افکار کمیته انقلاب سرخ و ارگان حکومت جمهوری شوروی ایران معرفی می‌کند (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۱، ص ۱). در شماره جدید کمافی‌السابق سیاست‌های انگلیس و روسیه تزاری مورد نقد قرار می‌گیرد (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۱، ص ۲؛ همان، س ۴، ش ۴، ص ۱)، همچنین این روزنامه روح مبارزه با سرمایه‌داری انگلیس دارد و تغییر ایدئولوژی که داده، در سراسر سال چهارم مشهود است.

نتیجه‌گیری

هر جنبش، قیام، نهضت و انقلاب برای نشر افکار خود نیاز به ارگان خبری و فکری دارد تا بتواند افکار، اندیشه‌ها و برنامه‌های خود را برای مخاطبانش اعم از موافق یا مخالف بیان کند. روزنامه جنگل تربیون رسمی نهضت جنگل بود و از منابع اصلی شناخت افکار سردمداران جنبش جنگل و هیئت اتحاد اسلام به‌شمار می‌رفت. این روزنامه که در اکثر شماره‌ها، خود را نگاهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان معرفی می‌کند؛ در شماره‌های مختلف به سیاست‌های دول خارجی پرداخته است. روزنامه جنگل در زمان قاجار انتشار می‌یافت و ما در این دوره شاهد حوادث سیاسی بسیاری هستیم؛ حوادثی که آکنده از عوامل داخلی و خارجی بود. روسیه تزاری و انگلیس دو کشور متجاوز و استعمارگر بودند که به صورت مداوم در حوادث داخلی ایران در زمان قاجار دخالت می‌کردند. یکی از موضوعاتی که روزنامه جنگل به آن پرداخته، بازتاب حضور روسیه در سیاست ایران است. این روزنامه بازتاب حضور روسیه را به دو دوره روسیه تزاری و روسیه بلشویکی تقسیم می‌کند و معتقد است که روسیه تزاری یک دولت مستبد است که به تحریک انگلیس باعث رنجش مردم و پایمال کردن حکومت ایران بوده است. همچنین این روزنامه از سقوط روسیه تزاری شادمان است و از روسیه بلشویکی خواستار این است که آلت اجرای انگلیس نشود. روزنامه جنگل نسبت به روی کار آمدن روسیه بلشویکی رویکردی مثبت دارد و از دولت ایران خواستار است که سیاستی مناسب در زمینه روابط با روسیه داشته باشد. افزون بر آن معتقد است که روسیه بلشویکی برخلاف روسیه تزاری به دنبال ستم نیست و دموکراسی که روسیه پیدا کرده و اقدامات آنها در جهت باطل کردن قراردادهای ظالمانه گذشته باعث جبران گذشته خصمانه روسیه تزاری است. در

یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت که هر گاه در هر شماره‌ای از روزنامه، نامی از روسیه تزاری و اقدامات و سیاست‌های او آمده، همراه با نگاه انتقادی بوده است. اما نگاه روزنامه به سیاست‌های روسیه بلشویکی دوگانه است: گاهی دیدگاه مثبت و گاهی دیدگاه منفی دارد. با این حال، دیدگاه مثبت آن درصد بسیار بالاتری دارد. به بیان دیگر، نگاه این روزنامه به سیاست‌های روسیه در دوره تزاری به صورت قاطعانه منفی است. اما با فروپاشی رژیم تزاری و روی کار آمدن روسیه بلشویکی، این روزنامه رویکردی مثبت به روسیه بلشویکی پیدا کرد و با تغییر فضا به سمت انقلاب سرخ، این روزنامه نیز جهت‌گیری خود را به سمت آنها مایل کرد.



تصویر ۱- شماره اول از سال اول روزنامه جنگل

منبع: سایت سنا (سامانه نشریات ایران)

سهیل نقشی، محمدجواد، ۱۳۸۱، چاپ و مطبوعات در گیلان از مشروطه تا امروز، رشت: شهر باران.
شاکری، خسرو، ۱۴۰۲، میلاد زخم جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران، ترجمه:
شهریار خواجهیان، تهران: اختران.

شیرازی، میرزا صالح، ۱۳۴۷، سفرنامه میرزا صالح شیرازی، با مطالعه و مقدمه: اسماعیل رائین، تهران:
نشر روزن.

صدرهاشمی، محمد، ۱۳۶۳، تاریخ جرائد و مجلات ایرانی، ج. ۱، اصفهان: انتشارات کمال.

-----، ۱۳۶۳، تاریخ جرائد و مجلات ایرانی، ج. ۲، اصفهان: انتشارات کمال.

عظیمی، ناصر، ۱۳۹۶، تاریخ گیلان از ورود شاه عباس اول به گیلان تا پایان انقلاب جنگل، رشت:
فرهنگ ایلیا.

عظیمی دوبخشری، ناصر، ۱۳۹۹، جنبشی که به انقلاب تبدیل شد از مبارزه علیه اشغالگری تا تأسیس
جمهوری در گیلان، رشت: سپیدرود.

فخرائی، ابراهیم، ۱۳۵۷، سردار جنگل، تهران: انتشارات جاویدان.

-----، ۱۳۷۱، گیلان در جنبش مشروطیت، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

قاسمی، سید فرید، ۱۳۷۲، راهنمای مطبوعات ایران عصر قاجار، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
کریم حدیثی، علی، «استقلال و هویت ملی در تحلیل محتوای روزنامه جنگل ارگان جنبش میرزا
کوچک خان»، فصلنامه مطالعات ملی، پائیز ۱۳۹۳، س ۱۵، ش ۳، صص ۲۰۵-۱۷۹.

کسمایی، احمد، ۱۳۸۳، یادداشت‌های احمد کسمایی از نهضت جنگل، گردآوری، تصحیح و تحشیه:
منوچهر هدایتی خوش کلام، رشت: کتیبه گیل.

کسمائی، ابوالقاسم، ۱۳۸۵، خاطرات ابوالقاسم کسمائی، به کوشش: ایرج افشار، تهران: نشر قطره.
کنارودی، قربانعلی، «روزنامه جنگل و قانون مطبوعات، تحلیلی بر محتوا و مضامین روزنامه جنگل در
سال‌های ۱۲۹۴-۱۳۰۰ش»، فصلنامه علوم خبری، پائیز ۱۴۰۱، س ۱۱، ش ۴۳، صص ۸۲-۵۷.

کوچکپور، صادق، ۱۳۶۹، نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی-اجتماعی گیلان و قزوین، به کوشش: سید
محمدتقی میرابوالقاسمی، رشت: گیلکان.

گیلک، محمدعلی، ۱۳۷۱، تاریخ انقلاب جنگل، رشت: نشر گیلکان.

متولی، عبدالله، ۱۳۹۰، «رویکردها و نگرش‌های اساسی در روزنامه جنگل»، فصلنامه جستارهای تاریخی،
پائیز و زمستان ۱۳۹۰، س ۲، ش ۲، صص ۱۱۵-۹۵.

میرزانژاد موحد، هادی، ۱۳۹۶، روزنامه جنگل سال ۱ تا ۴، رشت: فرهنگ ایلیا.

نظری مقدم، جواد و مسلم نادعلی‌زاده، «بازتاب مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار روزنامه جنگل»،
فصلنامه نامه فرهنگستان، بهمن و اسفند ۱۴۰۳، س ۲۳، ش ۶، صص ۱۱۹-۱۰۲.

نوزاد، فریدون، ۱۳۷۹، تاریخ جراید و مجلات گیلان از آغاز تا انقلاب اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و
ارشاد اسلامی.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۴۰۲، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم
جهانی، تهران: امیرکبیر.

یوسفدهی، هومن، ۱۳۹۲، رجال مشروطه گیلان، رشت: فرهنگ ایلیا.

نشریات:

- روزنامه جنگل، سال اول، شماره اول، ۱۳۳۵ق.
-----، شماره دوم، ۱۳۳۵ق.
-----، شماره سوم، ۱۳۳۵ق.
-----، شماره چهارم، ۱۳۳۵ق.
-----، شماره پنجم، ۱۳۳۵ق.
-----، شماره ششم، ۱۳۳۵ق.
-----، شماره هفتم، ۱۳۳۵ق.
-----، شماره نهم، ۱۳۳۵ق.
-----، شماره یازدهم، ۱۳۳۵ق.
-----، شماره سیزدهم، ۱۳۳۵ق.
-----، شماره چهاردهم، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره پانزدهم، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره شانزدهم، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره هفدهم، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره هجدهم، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره بیست و دو، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره بیست و سوم، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره بیست و چهارم، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره بیست و ششم، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره بیست و هشتم، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره بیست و نهم، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره سی ام، ۱۳۳۶ق.
-----، شماره سی و یک، ۱۳۳۶ق.
روزنامه جنگل، سال دوم، شماره چهارم، ۱۳۳۷ق.
روزنامه جنگل، سال چهارم، شماره یکم، ۱۳۳۸ق.
-----، شماره چهارم، ۱۳۳۸ق.
-----، شماره پنجم، ۱۳۳۸ق.

تصاویر:

سایت سنا (سامانه نشریات ایران).

<https://sana.nlai.ir/handle/123456789/54948>

کتاب روزنامه جنگل سال ۱ تا ۴، به کوشش هادی میرزائزاد موحد، ص ۵۴۵.

قرارداد ۱۹۲۱ میلادی: عملگرایی بلشویک‌ها و قطع حمایت از حرکت‌های انقلابی در ایران

کامبیز کالانتاری^۱

جواد سخا^۲

مسعود محمدی^۳

چکیده

بلشویک‌ها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با شعار حمایت از جنبش‌های ضداستعماری، سیاستی مبتنی بر اعطای امتیازات به ایران را در پیش گرفتند. اما با تثبیت قدرت در مسکو، رویکرد خود را به سمت مداخله نظامی مستقیم در شمال ایران تغییر دادند. این چرخش راهبردی که هم‌زمان با تضعیف نهضت جنگل بود، ماهیت دوگانه سیاست خارجی بلشویک‌ها را آشکار کرد و پیامدهای عمیقی بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران داشت. منطقه گیلان به دلیل موقعیت استراتژیک به کانون اصلی رقابت‌های روسیه و بریتانیا تبدیل شد و منابع اولیه نشان می‌دهند که بلشویک‌ها ابتدا از نهضت جنگل برای تضعیف حکومت مرکزی و نفوذ بریتانیا استفاده کردند، اما با امضای قرارداد مودت ۱۹۲۱م. حمایت خود را متوقف نمودند. هدف پژوهش فوق، واکاوی علل و پیامدهای تغییر سیاست‌های مسکو در قبال ایران با تمرکز بر مداخله نظامی در گیلان و تعامل با نهضت جنگل است. پرسش اصلی این است که چرا و چگونه بلشویک‌ها از سیاست‌های ایدئولوژیک اولیه فاصله گرفته و به مداخله مستقیم نظامی روی آوردند؟ روش تحقیق بر تحلیل تاریخی اسناد آرشیوی، منابع دست اول و پژوهش‌های معتبر ثانویه استوار است و نشان می‌دهد که چگونه مسکو با استفاده ابزاری از حزب کمونیست ایران و جمهوری شوروی آذربایجان تلاش کرد تا هزینه‌های مداخله در ایران را کاهش بدهد و در عین حال با انعقاد قرارداد ۱۹۲۱م. دسترسی به منابع اقتصادی ایران را تضمین نماید.

واژگان کلیدی:

ایران، بلشویک‌ها، قرارداد ۱۹۲۱م.، حرکت‌های انقلابی.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر، اهر-ایران (نویسنده مسئول)

kambiz.kalantari191@gmail.com

^۲ استادیار گروه آموزشی تاریخ دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر، اهر-ایران javad.sakha.1960@gmail.com

^۳ استادیار گروه آموزشی تاریخ دانشکده علوم انسانی دانشگاه فرهنگیان قزوین، اهر-ایران masoodmohammadi92@yahoo.com



مقدمه

تحولات سیاست خارجی روسیه بلشویکی در قبال ایران در اوایل قرن بیستم میلادی به‌ویژه در منطقه حساس گیلان و تعاملات آن با نهضت جنگل از جمله موضوعات پیچیده و چندلایه تاریخ معاصر ایران است که در تقاطع ایدئولوژی انقلابی و منافع ژئوپلیتیک قرار دارد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م. بلشویک‌ها ابتدا با شعار حمایت از جنبش‌های ضد استعماری، سیاستی مبتنی بر اعطای امتیازات به ایران را در پیش گرفتند. اما به زودی با تثبیت نسبی قدرت در مسکو و کاهش فشارهای داخلی و بین‌المللی، رویکرد خود را به سمت مداخله نظامی مستقیم در شمال ایران تغییر دادند (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۲۱). این چرخش راهبردی که هم‌زمان با تضعیف نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان بود، نه تنها ماهیت دوگانه سیاست خارجی بلشویک‌ها را آشکار کرد، بلکه پیامدهای عمیقی بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران برجای نهاد.

بررسی این تحولات نیازمند تحلیل هم‌زمان شرایط داخلی ایران و روسیه است. از یک سو، فروپاشی حکومت قاجار، هرج‌ومرج ناشی از اشغال ایران توسط نیروهای خارجی در جنگ جهانی اول و ضعف دولت مرکزی، فضایی را برای مداخلات خارجی فراهم کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۸۹). از سوی دیگر، بلشویک‌ها با سرکوب مخالفان داخلی مانند منشویک‌ها و مهار جنگ داخلی فرصت یافتند تا سیاست‌های تهاجمی‌تری را در قبال همسایگان جنوبی خود از جمله ایران دنبال کنند (سروش، ۱۳۹۵: ۶۷). در این میان، منطقه گیلان به دلیل موقعیت استراتژیک در کرانه دریای خزر و ارتباطات نزدیک با قفقاز به کانون اصلی رقابت‌های روسیه و بریتانیا تبدیل شد.

منابع اولیه این پژوهش شامل اسناد آرشیوی وزارت امور خارجه و خاطرات شرکت‌کنندگان در نهضت جنگل نشان می‌دهد که بلشویک‌ها ابتدا از نهضت جنگل به عنوان ابزاری برای تضعیف حکومت مرکزی ایران و نفوذ بریتانیا استفاده کردند (فخرایی، ۱۳۶۸: ۵۶)، اما با امضای قرارداد مودت ۱۹۲۱م. به سرعت از حمایت خود دست کشیدند. این رفتار متناقض^۱ بیانگر اولویت منافع ملی روسیه بر آرمان‌های انترناسیونالیستی بود.

اهمیت این مطالعه در پرتو شکاف پژوهشی موجود که عمدتاً بر ابعاد ایدئولوژیک سیاست‌های بلشویکی متمرکز شده و کمتر به محاسبات ژئوپلیتیک مسکو پرداخته است،

^۱ در این زمینه بنگرید به: سیاست بریتانیا در ایران (۱۹۱۸-۱۹۲۵) از هوشنگ صباحی، ۱۳۷۷ و سیاست شوروی در ایران ۱۹۱۷-۱۹۲۱ از ویلیام ای. اودین، ۱۹۵۷: ۹۳.

آشکار می‌شود. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که چگونه مسکو با استفاده ابزاری از حزب کمونیست ایران و جمهوری شوروی آذربایجان (به عنوان سپر استراتژیک) تلاش کرد تا هزینه‌های مداخله در ایران را کاهش دهد و در عین حال با انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ م. دسترسی به منابع اقتصادی ایران را تضمین نماید (فوران، ۱۳۷۸: ۱۷۸).

پیشینه پژوهش

ماهیت دوگانه سیاست خارجی بلشویک‌ها به خوبی نشان می‌دهد که این پژوهش قصد دارد پیچیدگی و تناقض در سیاست خارجی شوروی را آشکار کند؛ سیاستی که هم شعار حمایت از مستضعفان را داشت و هم منافع عملی و استراتژیک خود را دنبال می‌کرد. تأکید بر ضرورت تحلیل هم‌زمان شرایط داخلی ایران و روسیه برای فهم این تحولات بسیار مهم است. این رویکرد نشان‌دهنده درک عمیق از لزوم در نظر گرفتن عوامل زمینه‌ای است. معرفی گیلان به عنوان کانون اصلی رقابت روسیه و بریتانیا و ارتباط آن با قفقاز به خوبی اهمیت جغرافیایی و استراتژیک منطقه را مشخص می‌کند و زمینه را برای بحث در مورد نهضت جنگل و دخالت‌های خارجی فراهم می‌آورد.

یرواند آبراهامیان (۱۳۷۸) در کتاب *ایران بین دو انقلاب*، محمدعلی کاتوزیان (۱۳۸۲) در کتاب *تاریخ و سیاست دیالکتیک دولت و جامعه و عبدالکریم سروش (۱۳۹۵)* در کتاب *تاریخ روسیه از انقلاب اکتبر تا فروپاشی شوروی* در خصوص واکاوی علل و پیامدهای تغییر سیاست‌های مسکو، تحلیل دلایل انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ م. و تأثیر آن بر موازنه قدرت بحث کرده‌اند. همچنین در مورد تمرکز کمتر بر محاسبات ژئوپلیتیک و منافع ملی مسکو در سیاست خارجی بلشویک‌ها در قبال ایران در مقایسه با مطالعاتی که بیشتر بر ابعاد ایدئولوژیک متمرکز بوده و قرارداد مودت ۱۹۲۱ م. به عنوان نقطه‌عطفی در تغییر سیاست مسکو و توقف حمایت از نهضت جنگل و حزب کمونیست ایران سخن به میان آورده‌اند.

اوضاع سیاسی ایران در فاصله سال‌های انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ م. تا سقوط کابینه اول

قوام‌السلطنه

پس از بازگشت احمد شاه از اروپا، وثوق‌الدوله که با مخالفت‌های همه‌جانبه‌ای روبرو شده بود، در ۴ تیر ۱۲۹۹ ش. از صدارت استعفاء داد و به جای او مشیرالدوله پیرنیا به شرط مسکوت گذاشتن قرارداد ۱۹۱۹ م. تا هنگام تشکیل مجلس چهارم به صدارت رسید. او برای

تسلط بر اوضاع، مجبور به اجرای اقداماتی شد (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۲۵). ابتدا مخبرالسلطنه را برای خاتمه دادن به غائله خیابانی در آذربایجان به تبریز اعزام کرد و بدین ترتیب توانست اوضاع آذربایجان را آرام کند. همچنین مشیرالدوله بر خلاف میل انگلیسی‌ها، مشاورالممالک انصاری را جهت گفتگو راهی مسکو کرد تا زمینه‌های انعقاد قرارداد مودت مابین دو کشور را فراهم نماید (مکی، ۱۳۵۸: ۷۳). هم‌زمان با اعزام انصاری به مسکو، استاروسلسکی^۱ را اعزام گیلان کرد تا از این طریق به قضیه گیلان خاتمه دهد (بهار، ۱۳۷۱: ۵۴-۵۳). وی همچنین هیأتی را مخفیانه به عتبات فرستاد تا ضمن گوشزد کردن خطرات بلشویک‌ها از علما و مراجع تقلید فتاوایی علیه بلشویک‌ها بگیرند (غنی، ۱۳۷۷: ۱۱۰).

در این دوران، اکثر اعضای کابینه انگلستان برخلاف کرزن^۱ به این نتیجه رسیده بودند که باید از قرارداد ۱۹۱۹م. چشم‌پوشی کنند؛ چرا که نه‌تنها برخی از وزارتخانه‌های بریتانیا و نایب‌السلطنه هند حاضر به همکاری با طرح‌های کرزن نبودند، بلکه با وجود مخالفت‌های داخلی و خارجی و همچنین افشای پرداخت رشوه به امضاءکنندگان قرارداد، دیگر کسی جرأت بحث در مورد این قرارداد را نداشت، زیرا می‌ترسید که او نیز متهم به خیانت و دریافت رشوه شود (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۱۲۶). بنابراین، با مشخص شدن نشانه‌های طرح شکست کرزن، انگلیسی‌ها که نمی‌خواستند کاملاً از ایران خارج شوند، به فکر کودتا افتادند تا حکومتی مطیع روی کار آورند. بدین منظور با همکاری ژنرال آیرونساید^۲ و سفارت انگلستان در تهران دو تن به نام‌های سید ضیاءالدین طباطبایی و رضا خان میرپنج انتخاب شدند که پس از همکاری‌های لازم در ۳ اسفند ۱۲۹۹ش. / ۲۱ فوریه ۱۹۲۱م. این طرح را با کمک قوای قزاق به مرحله اجراء در آورند. سید ضیاءالدین پس از رسیدن به نخست‌وزیری، ضمن صدور بیانیه‌ای سعی کرد که حکومت خود را حامی رعایا، دهقانان و اصلاح‌طلب معرفی کند (بهار، ۱۳۷۱: ۱۲۳). به هر ترتیب، انگلیسی‌ها با استقرار حکومت سید ضیاء که تا حدودی به اهداف خود رسیده بودند، در اردیبهشت ۱۳۰۰ اقدام به تخلیه نیروهای خود نموده و دولت سید ضیاءالدین طباطبائی نیز پس از ۹۰ روز سقوط کرد.

در پی آن، احمد شاه ابتدا به مشیرالدوله و سپس مستوفی‌الممالک پست رئیس‌الوزراء را پیشنهاد کرد که هر دوی آنان از قبول آن صرف‌نظر کردند. از این رو، در خرداد ۱۳۰۰ش. فرمان رئیس‌الوزرائی به نام قوام‌السلطنه والی خراسان که به دستور سید ضیاء توقیف شده

^۱. Curzon

^۲. Ironside

قرارداد ۱۹۲۱ میلادی: عملگرایی بلشویک‌ها و قطع حمایت از حرکت‌های انقلابی در ایران □ ۹۷

بود، صادر شد (غنی، ۱۳۷۷: ۲۴۸). از مهمترین وقایعی که در دوران قوام‌السلطنه رخ داد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- سرکوب قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان که با به صدارت رسیدن قوام آغاز شده بود.
- پایان بخشیدن به مسئله گیلان که یکی از مهمترین پیامدهای قرارداد مودت ۱۹۲۱م. محسوب می‌شد و مشیرالدوله پیرنیا نقش اصلی را در این زمینه ایفاء کرده بود.
- اقدام به واگذاری نفت شمال ایران به شرکت‌های آمریکایی که به شدت از طرف دو دولت انگلستان و شوروی مورد مخالفت قرار گرفت.
- تشکیل مجلس چهارم و صورت گرفتن مباحثات فراوان برای تصویب قرارداد مودت ۱۹۲۱م. که سرانجام در آذر ۱۳۰۰ش. به تصویب رسید.
- انحلال پلیس جنوب توسط انگلیسی‌ها که با رسیدن به اهداف خود در ایران، دیگر نیازی به آن نداشتند.

کابینه قوام‌السلطنه نیز بنا به دلایلی از جمله مخالفت‌های احمد شاه، احزاب چپ و دولت روسیه با او و همچنین بدبینی انگلیسی‌ها نسبت به قوام به دلیل مذاکرات نفتی با شرکت‌های آمریکایی در دی ماه ۱۳۰۰ش. سقوط کرد (شمیم، ۱۳۷۰: ۶۳۴). این دوره، گذار از آشفتگی پس از مشروطه به سوی حکومت متمرکز تحت سلطه رضا خان بود. انگلیسی‌ها با کنار گذاشتن قرارداد ۱۹۱۹م. و اجرای کودتا، زمینه را برای ظهور رضا شاه فراهم کردند. در عین حال، رقابت انگلیس و شوروی بر سر نفت ایران و تلاش‌های ایران برای بازیابی حاکمیت ملی از موضوعات محوری این دوران است.

روسیه گرداب مشکلات

الف: زمینه‌های داخلی

از ابتدای سال ۱۹۲۰م. مشکلات داخلی روسیه با توجه به دلایلی همچون جنگ‌های متمادی داخلی و خارجی، محاصره اقتصادی و سیاست‌های نادرست اقتصادی هر چه بیشتر جلوه‌گر شد؛ به طوری که می‌توان از سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۰م. با عنوان تلخ‌ترین سال‌های حکومت بلشویک‌ها یاد کرد. در چنین شرایطی، دولت بلشویک که با بحران اقتصادی شدید و فروپاشی اجتماعی مواجه شده بود، مجبور شد برای حفظ بقای خود، سیاست‌های

انعطاف‌پذیرتری در پیش بگیرد. این تغییر رویکرد، تأثیری مستقیم بر روابط خارجی شوروی با کشورهای همسایه از جمله ایران گذاشت.

سیاست جدید اقتصادی (NEP) که در سال ۱۹۲۱م. توسط لنین معرفی شد، نشان‌دهنده عقب‌نشینی موقت از اصول کمونیستی سختگیرانه بود. این سیاست به دنبال جلب حمایت روستائیان و بهبود تولیدات کشاورزی، اجازه فعالیت محدود بازار آزاد را داد. در همین راستا، شوروی برای کاهش فشارهای بین‌المللی و شکست محاصره اقتصادی به دنبال بهبود روابط با همسایگان خود بود.

این تغییر جهت در سیاست خارجی شوروی منجر به انعقاد قرارداد ۱۹۲۱م. ایران و شوروی (معاهده مودت) شد. دولت بلشویک با امضای این قرارداد نه تنها به رسمیت شناختن حاکمیت ایران را اعلام کرد، بلکه از همه امتیازات استعماری تزاری (از جمله امتیازات نظامی و اقتصادی) صرف‌نظر نمود. این اقدام هوشمندانه شوروی هم‌زمان با تضعیف نفوذ انگلیس در ایران، زمینه را برای گسترش روابط دیپلماتیک و اقتصادی بین دو کشور فراهم کرد.

به عبارت دیگر، بحران داخلی شوروی و نیاز مبرم این کشور به شکست انزوای بین‌المللی یکی از عوامل کلیدی در تغییر رویکرد مسکو نسبت به ایران بود. این مسئله به خوبی نشان می‌دهد که چگونه تحولات داخلی یک قدرت بزرگ می‌تواند بر معادلات منطقه‌ای تأثیر بگذارد و فرصت‌هایی را برای بازیگران کوچک‌تر (مانند ایران) ایجاد کند (نو، ۱۳۶۱: ۱۰۸-۱۰۶).

وجود این عوامل باعث شده بود تا شورش‌های متعددی در کشور رخ دهد که مهم‌ترین آنان، شورش ملوانان کرونشتات^۱ در مارس ۱۹۲۱م. بود. این شورش گرچه خیلی سریع به وسیله تروتسکی و ارتش سرخ سرکوب شد، اما زنگ خطری برای بلشویک‌ها محسوب می‌شد. این حرکت به وسیله کسانی صورت گرفته بود که در ابتدا یکی از وفادارترین عناصر به انقلاب کمونیستی بودند و از ارکان حکومت محسوب می‌شدند که از مواضع خود عقب‌نشینی نکردند (کولایی، ۱۳۷۲: ۲۵؛ صفوی، ۱۳۶۲: ۲۰۵). شورش کرونشتات نه تنها یک قیام نظامی، بلکه اعتراضی ایدئولوژیک علیه انحراف بلشویک‌ها از آرمان‌های اولیه انقلاب بود. اگر چه شورش سرکوب شد، اما نشان داد که حکومت شوروی به جای دموکراسی شورایی به

۱. یکی از رویدادهای مهم و خونین تاریخ شوروی است که در اوایل سال ۱۹۲۱م. رخ داد. این شورش توسط ملوانان و سربازان قلعه کرونشتات که پیشتر از حامیان پروپاقرص انقلاب بلشویکی بودند، علیه حکومت بلشویکی و سیاست‌های

آن (به ویژه سیاست «کمونیسم جنگی») آغاز شد. Cronstadt.

سمت دیکتاتوری حزبی حرکت کرده است. این رویداد به خوبی تناقضات درون نظام بلشویکی را نشان می‌دهد: از یک سو ادعای حمایت از توده‌ها و از سوی دیگر سرکوب همان توده‌ها، هنگامی که به سیاست‌های حکومت اعتراض می‌کنند. لذا لنین در ۱۹۲۱ م. دست به دو اقدام مهم زد؛ اول امضای قرارداد تجاری ۱۹۲۱ م. لندن و دوم طرح "نپ"^۱ را که برگرفته از اندیشه‌های بوخارین^۲ بود، به اجراء در آورد که بر اساس آن، بلشویک‌ها حاضر شدند تا حدودی به بخش‌های مختلف اقتصادی آزادی عمل بدهند (کولایی، ۱۳۷۲: ۳۲).

ب: زمینه‌های خارجی

با آغاز سال ۱۹۲۰ م. به رغم اینکه دول اروپایی حاضر شدند از محاصره دریایی روسیه دست بردارند و با آن وارد مذاکرات تجاری شوند، اما حادثه جنگ لهستان و روسیه برای مدتی برقراری روابط را به تعویق انداخت. دول اروپایی که به هیچ‌وجه خواهان شکست لهستان نبودند، به مداخله پرداختند و ضمن مجبور نمودن روس‌ها به عقب‌نشینی، آنها را ملزم به قبول آتش‌بس کردند که سرانجام مذاکرات این دو کشور منجر به قرارداد ریگا^۳ در ۱۸ مارس ۱۹۲۰ م. میان دو کشور شد (کنان، ۱۳۴۳: ۱۷۲-۱۶۸). بر اساس این قرارداد قسمتی از خاک روسیه به لهستان واگذار و لیتوانی نیز از خاک روسیه مجزی شد (کار، ۱۳۷۱: ۲۶۸-۲۶۷).

از مسائلی که روس‌ها با آن در این دوران روبرو بودند، بحث روابط با انگلستان بود؛ چرا که انگلیسی‌ها از اوایل ۱۹۲۰ م. از مداخله نظامی در روسیه دست برداشته بودند و به دنیکین^۴ نیز اعلام کرده بودند که دیگر حاضر به کمک او نیستند؛ این اقدامات می‌توانست نوعی چراغ سبز برای برقراری روابط میان دو کشور باشد. باید اذعان کرد که روس‌ها با توجه به اهداف زیر خواهان برقراری روابط با انگلستان بودند:

^۱. طرح نپ (سیاست نوین اقتصادی)، سیاست اقتصادی معرفی شده توسط لنین در مارس ۱۹۲۱ م. بود که به عنوان واکنشی به بحران‌های پس از انقلاب اکتبر و جنگ داخلی روسیه طراحی شد.

^۲. Bukharin

^۳. معاهده ریگا در ریگا لتونی ۱۸ مارس ۱۹۲۱ بین لهستان از یک طرف و روسیه شوروی (همچنین به نمایندگی از بلاروس شوروی) و اوکراین شوروی از طرف دیگر امضاء شد و به جنگ لهستان و شوروی (۱۹۲۱-۱۹۱۹ م.) پایان داد. مذاکره‌کنندگان اصلی صلح یان دابسکی برای طرف لهستانی و آدولف یوفه برای طرف شوروی بودند.

^۴. ژنرال روس در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۵-۱۹۰۴ م.) و جنگ جهانی اول لیاقت زیادی از خود نشان داد. پس از شروع انقلاب بلشویکی در ۱۹۱۷ م. قشون مردمی متشکل از ۶۰ هزار تن از نیروهای سفید (سلطنت‌طلب) را علیه بلشویک‌ها سازماندهی کرد، اما در ۱۹۱۹ م. شکست خورد و به فرانسه گریخت. دنیکین کتابی در باره تاریخ انقلاب و جنگ داخلی تألیف کرد.

الف) انعقاد قرارداد با انگلستان زمینه‌های شناسایی دولت روسیه را که تا آن زمان مورد تأیید کشورهای بزرگ نبود، فراهم می‌کرد و کشورهای دیگر نیز به تبعیت از انگلستان خواهان برقراری روابط تجاری با روسیه می‌شدند.

ب) بلشویک‌ها در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۰م. با انگیزه‌های استراتژیک به دنبال عادی‌سازی روابط با انگلستان بودند که یکی از مهم‌ترین دلایل آن کسب تضمین عدم مداخله خارجی بود.

ج) انگلستان می‌توانست بازار خوبی برای فروش مواد اولیه این کشور از جمله نفت و الوار باشد (کنان، ۱۳۴۳: ۲۳۱).

هیأت بازرگانی روسیه به رهبری کراسین در مه ۱۹۲۰م./ خرداد ۱۲۹۹ش. برای انعقاد قرارداد تجاری وارد لندن شد. انگلیسی‌ها پیش‌شرط‌هایی شامل ترک مخاصمه، پرداخت دیون اروپایی، تصفیه ادعاهای خصوصی و عدم مداخله در امور داخلی را مطرح کردند. هیأت روسی به دلیل مخالفت رهبران مسکو، ابتدا در پذیرش شروط تعلل کرد، اما پس از اولتیماتوم بریتانیا در تیر ۱۲۹۹ش./ ژوئیه ۱۹۲۰م. وزارت خارجه روسیه شروط را پذیرفت. بریتانیا شرط جدید «اعلام آتش‌بس با لهستان» را اضافه کرد که پس از مذاکرات، توسط روسیه پذیرفته شد. بدین ترتیب با توافق نهایی بر سر شروط، مذاکرات اولیه بین دو طرف آغاز گردید (کنان، ۱۳۴۳: ۱۷۹-۱۷۸).

یکی از مهمترین شرایط انگلستان در انجام این مذاکرات آن بود که روس‌ها از هر گونه دخالت یا تبلیغ مرام کمونیستی علیه انگلستان در بریتانیا و آسیا به‌ویژه در آسیای صغیر، ایران، افغانستان و هندوستان دست بردارند. هیأت روس در ابتدا حاضر به پذیرش این شرط نبود؛ زیرا پذیرش این شرط به معنای قبول حاکمیت انگلستان در این مناطق بود. برای همین روس‌ها سعی کردند با عنوان کردن درخواست‌های مشابه تا حدودی از زیادی‌خواهی انگلیسی‌ها جلوگیری کنند (غنی، ۱۳۷۷: ۳۶۰).

لنین در سخنرانی‌های متعدد (به‌ویژه در کنگره دهم حزب کمونیست در مارس ۱۹۲۱م.) بر ضرورت «همکاری موقت با سرمایه‌داران خارجی برای نوسازی صنایع تأکید کرد. وی استدلال می‌کرد که: «بدون انتقال فناوری و سرمایه از کشورهای پیشرفته، صنایع فرسوده روسیه نمی‌تواند به پای رقبای غربی برسد. ما باید از تضادهای امپریالیسم استفاده

کنیم و با شرکت‌های خارجی قراردادهای امتیاز (کنسرسيوم^۱) منعقد نمائیم (کار، ۱۳۷۱: ۲۸۳/۲). نویسنده به مصاحبه لنین با خبرنگار آمریکایی، لیونل کریپس^۲ در ۱۹۲۰م. اشاره می‌کند که در آن گفت: «صنایع ما به ماشین‌آلات جدید، خطوط راه‌آهن و مهندسان خارجی نیاز دارد. ما حاضریم در ازای دسترسی به منابع طبیعی، امتیازات گسترده‌ای به سرمایه‌گذاران خارجی بدهیم. کار تأکید می‌کند این سیاست که بعدها در قالب سیاست نوین اقتصادی تدوین شد، با مخالفت جناح تندروی حزب مواجه گردید، اما لنین آن را «عقب‌نشینی موقت برای پیشروی بزرگتر» می‌دانست (کار، ۱۳۷۱: ۲۸۵/۲-۲۸۰).

سرانجام پس از مذاکرات طولانی در ۲۵ اسفند ۱۲۹۹ش/۱۶ مارس ۱۹۲۱م. دو کشور انگلیس و روسیه بلشویکی بخشی از اختلافات خود را حل‌وفصل کردند و قرارداد تجاری موسوم به "موافقتنامه تجاری انگلیس و شوروی ۱۹۲۱م." را امضاء نمودند. بر اساس این توافق، دولت بریتانیا به صورت دفاکتو^۳ حکومت بلشویکی روسیه را به رسمیت شناخت و زمینه را برای آغاز مبادلات تجاری بین دو طرف فراهم کرد (صباحی، ۱۳۷۷: ۲۱۵؛ اودین، ۱۹۵۷: ۱۰۴). روس‌ها نیز تعهد کردند از دخالت و تبلیغ مرام کمونیستی در مناطقی که در بالا ذکر شده است، دست بردارند؛ البته باید در نظر داشت که در این قرارداد نام ایران از اسامی مناطق اولیه حذف شد.

این قرارداد گرچه به ظاهر به نفع انگلیسی‌ها تنظیم شده بود و آنها توانستند بیشتر شروط خود را به روس‌ها تحمیل کنند، اما این مزایا را نیز برای روس‌ها همراه داشت که از یک طرف بدون اینکه در رابطه با مطالبات اروپائیان تضمینی بدهد، باب روابط تجاری را باز کنند و از طرف دیگر فرصت کافی برای سامان دادن اوضاع داخلی کشور پیدا کنند (کنان، ۱۳۴۳: ۲۱۰). در همان روز که قرارداد تجاری در لندن امضاء شد، دولت مسکو قرارداد دیگری را نیز با ترک‌ها به رهبری آتاتورک بدون اینکه به قتل‌عام‌های کمونیست‌ها در این کشور اهمیت بدهد، منعقد کرد که این اعمال می‌توانست نشانه‌های روشنی از تغییر سیاست خارجی زمامداران مسکو نسبت به ملل شرق باشد (پیرن، ۲۵۳۷: ۲۴۵). به طور کلی می‌توان گفت که با امضای این قراردادها، روس‌ها ملل شرق را قربانی منافع خود کردند که در ادامه بحث به چگونگی این تغییر سیاست در ایران اشاره خواهد شد.

۱. کنسرسيوم به فرانسوی (Consortium) ائتلاف، به پیوند دو یا چند فرد، شرکت، سازمان یا حکومت (یا ترکیبی از اینها) با هم برای انجام کنش‌های هماهنگ یا ادغام منافع‌شان برای رسیدن به هدف یکسان را می‌گویند.

۲. Lionel Cripps

۳. اصطلاح "شناسایی دفاکتو (de facto)" دولت بریتانیا نسبت به حکومت بلشویکی روسیه در مارس ۱۹۲۱ به معنای پذیرش عملی و غیررسمی این حکومت به عنوان دولت حاکم بر روسیه بدون ایجاد روابط دیپلماتیک کامل بود.

روس‌ها و حرکات ضد حکومتی در ایران

اوضاع آشفته ایران پس از جنگ جهانی اول به‌ویژه در شمال، زمینه‌ساز شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی شد که به دلیل نزدیکی جغرافیایی به روسیه مورد توجه سیاستگذاران شوروی قرار گرفت. در دوره تهاجمی (۱۹۲۱-۱۹۱۸ م.)، شوروی با حمایت از گروه‌هایی مانند نهضت جنگل، ایجاد جمهوری شورایی گیلان و استفاده از این جنبش‌ها به عنوان اهرم فشار، به دنبال کنترل شمال ایران و صدور انقلاب بود. پس از ۱۹۲۱ م. شوروی با تغییر رویکرد به تعامل با دولت مرکزی ایران، حمایت از جنبش‌ها را کاهش داد، نیروهایش را از شمال خارج کرد و بر قرارداد ۱۹۲۱ م. و روابط رسمی متمرکز شد. این تغییر استراتژی ناشی از توافق با بریتانیا، تجربه شکست در کنترل جنبش‌های محلی و ترجیح همکاری با دولت مقتدر تهران برای تضمین منافع بلندمدت بود. اسناد آرشیو دولتی فدراسیون روسیه^۱ و تحلیل‌های تاریخی نشان می‌دهد که سیاست مسکو در ایران ترکیبی از انقلابی‌گری و واقع‌گرایی ژئوپلیتیک بود (امانت، ۱۳۹۷: ۵۴۵-۵۴۳).

بدین دلیل از حمایت این نهضت‌ها به طور مستقیم دست کشیدند و آنها را قربانی منافع خود کردند که در اینجا برای بهتر روشن شدن چگونگی این رابطه ابتدا به طور مختصر به بحث در باره رابطه بلشویک‌ها با برخی از این جنبش‌ها مانند: قیام شیخ محمد خیابانی، شورش خداوردی خان، قیام کلنل محمدتقی خان پسیان و قیام لاهوتی پرداخته و سپس به طور اجمال در مورد سیاست بلشویک‌ها در قبال نهضت جنگل بحث خواهد شد، زیرا میزان دخالت آنان در این منطقه چشمگیرتر بود و آثار بیشتری را بر جای گذاشت.

۱- قیام شیخ محمد خیابانی

یکی از مهم‌ترین قیام‌هایی که پس از امضای قرارداد ۱۹۱۹ م. در ایران صورت گرفت، قیام شیخ محمد خیابانی بود. او پس از اینکه توانست شهربانی تبریز را تصرف کند، مخالفان خود را از تبریز بیرون کرد و حکومت جدیدی را تشکیل داد و به پیشنهاد حاج اسماعیل امیرخیزی، نام آذربایجان را به آزادیستان تغییر داد.

^۱ اسناد آرشیو دولتی فدراسیون روسیه (GARF) که مخفف State Archives of the Russian Federation است، یکی از مهم‌ترین مراکز اسناد تاریخی مربوط به دوره شوروی و پس از آن محسوب می‌شود. این آرشیو حاوی مدارکی است که تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اتحاد جماهیر شوروی و روابط آن با کشورهای دیگر از جمله ایران را مستند می‌کند.

قرارداد ۱۹۲۱ میلادی: عملگرایی بلشویک‌ها و قطع حمایت از حرکت‌های انقلابی در ایران □ ۱۰۳

او در عین حالی که فردی متدین بود، برای ترساندن انگلیسی‌ها و دولت و ثوق‌الدوله که به شدت از بلشویک‌ها واهمه داشتند؛ خود را متمایل به آنها نشان داد (کسروی، ۱۳۷۱: ۸۷۴) و حتی یکی از برنامه‌های خود را برقراری روابط سیاسی با روسیه اعلام کرد (زیبایی، ۱۳۴۳: ۷۸-۷۹). این اقدامات هر چند موجب نارضایتی دولت مرکزی بود، اما اخبار مسرت‌بخشی برای بلشویک‌ها محسوب می‌شد، زیرا آنان در حینی که در صدد ضربه زدن به دولت مرکزی و انگلستان بودند، سیاست شورایی کردن ایران را نیز دنبال می‌نمودند. به همین دلیل از اقدامات شیخ در تبریز خشنود شدند و از طریق جمهوری آذربایجان روسیه که خواهان الحاق آذربایجان به کشور خود بودند، وارد عمل شدند. هم‌زمان با اعزام نیرو به گیلان، نیروهایی نیز به آذربایجان اعزام کردند تا ضمن حمایت از شیخ محمد خیابانی مناطق بیشتری را تصرف کنند. اما خیلی زود متوجه اشتباه خود شدند، چرا که نه‌تنها سپاهیان اعزامی آنان شکست خوردند (افشار، ۱۳۸۰: ۵۴)، بلکه خود شیخ نیز به آنان روی خوش نشان نداد و حتی نسبت به قرارداد میرزا کوچک خان با فرمانده روسی اعتراض کرد (لنزوسکی، ۱۳۵۳: ۱۰۲).

۲- شورش خداوردی خان

پس از تصرف عشق‌آباد در پائیز ۱۲۹۸ ش. / ۱۹۱۹ م. بلشویک‌ها توانستند بر سرزمین‌های ماوراء خزر مسلط شوند و از این طریق، نقش مؤثرتری در تبلیغات شمال خراسان ایفاء کنند. با آغاز حملات بلشویک‌ها به گیلان در اردیبهشت ۱۲۹۹ ش. حزب عدالت ترکستان نیز بیکار ننشست و سعی کرد با تحریک سران ایلات، منافع انگلستان و دولت مرکزی را در خراسان به خطر اندازد. لذا به حمایت یکی از رؤسای ایل گُرد زعفرانلو به نام خداوردی پرداختند و او را به عنوان کمیسر بلشویک در خراسان معرفی کردند و قرار شد وی حرکت خود را آغاز کند و پس از به دست آوردن موفقیت‌های اولیه به دعوت او ارتش سرخ متشکل از اعضای حزب عدالت به حمایت وی وارد عمل شوند. به دنبال این تصمیمات از اواسط تیر ۱۲۹۹ ش. / ۱۹۲۰ م. خداوردی شورش خود را در شمال خراسان آغاز کرد (لنزوسکی، ۱۳۵۳: ۱۰۵)؛ اما قیام او چندان دوام نیافت. خداوردی نیز پس از این وقایع که دیگر تاب مقاومت در خود نمی‌دید، به روسیه فرار کرد؛ اما پس از مدتی دوباره به خراسان بازگشت که این بار دستگیر و پس از محاکمه اعدام شد (میرزا صالح، ۱۳۷۰: ۹۰).

۳- قیام کلنل محمدتقی خان پسیان

کلنل پسیان که از زمان مشیرالدوله ریاست ژاندارمری خراسان را به عهده گرفته بود، پس از به صدارت رسیدن سید ضیاءالدین اقدام به دستگیری قوام السلطنه حاکم خراسان کرد. کابینه سید ضیاء چندان دوام نیافت و پس از حدود سه ماه جای خود را به کابینه قوام السلطنه داد. یکی از اولین اقدامات او احضار کلنل به تهران بود که البته کلنل پسیان به علت ترس از انتقام جویی قوام از این امر سرباز زد و بدین ترتیب از اطاعت حکومت مرکزی سربپیچی کرد و حرکت خویش را آغاز نمود. در باره رابطه کلنل با بلشویک‌ها گفته‌های متفاوتی بیان شده است؛ به طوری که برخی سعی کرده‌اند با استناد به پذیرایی کلنل از روتشتاین^۱ سفیر شوروی در اردیبهشت ۱۳۰۰ ش. به گونه‌ای حرکت او را به بلشویک‌ها نسبت دهند (رادمنش، ۱۳۵۴: ۲۹۱). برخلاف آنان، عده‌ای دیگر تلاش نموده‌اند هرگونه رابطه او را با بلشویک‌ها تکذیب کنند (آذری، ۱۳۴۴: ۲۶۴-۲۶۱). به نظر می‌رسد که روس‌ها در این زمان هیچ تمایلی به برقراری رابطه با قیام کلنل را نداشتند، چرا که قرارداد مودت ۱۹۲۱ م. تازه منعقد شده و روتشتاین برای اجراء و به تصویب رساندن آن توسط مجلس وارد ایران شده بود؛ بنابراین، طبیعی بود که دست به اقدامی خلاف این قرارداد نزنند و حتی درخواست کمک کلنل در ازای خواروبار را نیز رد کردند. این نشان دهنده اولویت منافع ملی و تثبیت روابط دیپلماتیک برای شوروی بود. البته گویا در جنبش کلنل، گروه‌های کوچکی وجود داشته است که تا حدودی دارای گرایش‌های کمونیستی بودند (میرزا صالح، ۱۳۷۰: ۹۰). به هر ترتیب، قیام او نیز با دخالت مستقیم سفارت انگلستان در تحریک بزرگان ایلات و خیانت برخی از افسران ژاندارمری سرکوب شد و کلنل نیز به قتل رسید.

۴- قیام لاهوتی

سرگرد ابوالقاسم لاهوتی در دوران جنگ جهانی اول از طرف دولت مرکزی ایران محکوم به اعدام شد، اما او توانست فرار کند و پس از مدتی آوارگی در کرمانشاه خود را به استانبول برساند. در آنجا تحت تأثیر محافل سوسیالیستی قرار گرفت و شیفته مرام آنها شد (رحمانیان، ۱۳۷۹: ۹۵). در هنگام شورش سمیتقو چون به افسران باتجربه نیاز بود، به ایران بازگشت و مورد عفو قرار گرفت و به خدمت ژاندارمری درآمد و نقش مؤثری در سرکوب شورش‌های آذربایجان ایفاء کرد (بیات، ۱۳۷۶: ۳۶-۳۵). وی مدتی بعد در بهمن ۱۳۰۰ ش. / ۱۹۲۲ م. با

^۱. Rothstein

قرارداد ۱۹۲۱ میلادی: عملگرایی بلشویک‌ها و قطع حمایت از حرکت‌های انقلابی در ایران □ ۱۰۵

کمک ژاندارم‌ها که از اقدامات رضا خان ناراضی بودند، حرکت خود را در تبریز آغاز کرد، اما خیلی زود شکست خورد و به روسیه فرار کرد.

دولت ایران در ابتدا سعی کرد تا از طریق روابط دیپلماتیک او را به کشور بازگرداند، اما چون تلاش‌های آنان بی‌نتیجه ماند، وی را مورد بخشش قرار دادند تا شاید از این طریق او را به کشور بازگردانند و اجازه ندهند که به صورت حربه‌ای در دست روس‌ها قرار بگیرد که البته تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند و او دیگر به کشور بازنگشت (رحمانیان، ۱۳۷۹: ۹۸-۹۷). در مورد وابستگی و نقش بلشویک‌ها در این جنبش سندی در دست نیست؛ فقط برخی سعی کرده‌اند بر اساس مواردی همچون شرکت لاهوتی در کنفرانس ملل شرق باکو، اظهار علاقه او به محافل سوسیالیستی در استانبول و یا فرار به روسیه به این حرکت رنگ و بوی کمونیستی دهند (رحمانیان، ۱۳۷۹: ۹۵).

چرخش شرقی بلشویک‌ها و اهداف شوروی در ایران و آغاز اشغال گیلان

با آغاز سال ۱۹۲۰م. حکومت بلشویکی روسیه که در پیاده‌سازی استراتژی صدور انقلاب به اروپای غربی با موانع جدی مواجه شده بود، تغییر جهت اساسی در سیاست خارجی خود اعمال نمود. این تغییر استراتژی که در منابع تاریخی از آن به «چرخش شرقی» تعبیر می‌شود (کار، ۱۳۸۵: ۷۳)، ناشی از عوامل متعددی بود که مهمترین آنها شکست انقلاب‌های کمونیستی در آلمان و مجارستان از یک‌سو و نیاز مبرم به شکستن محاصره بین‌المللی از سوی دیگر بود (سروش، ۱۳۹۵: ۸۹).

با تثبیت حاکمیت بلشویک‌ها در روسیه پس از انقلاب ۱۹۱۷م. برنامه صدور انقلاب به شرق به یکی از اولویت‌های استراتژیک رهبران کرملمین تبدیل شد. در این میان، ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و هم‌مرزی با روسیه از جایگاه ویژه‌ای در محاسبات کمونیست‌ها برخوردار بود. همانگونه که ایوان ترویانوفسکی در اثر خود تحت‌عنوان: «انقلاب و شرق ۱۹۱۸» تصریح کرده است که: «ایران کلید طلایی انقلاب در شرق است. این کشور به هر قیمتی باید به چنگ انقلاب درآید و ایران می‌بایست به ملک طلق کمونیسم جهانی تبدیل شود» (بیات، ۱۳۷۰: ۹۳-۸۹).

دلایل متعددی موجب شد که دولت مسکو، ایران را به عنوان هدفی برای نمایش قدرت نظامی خود انتخاب کند و این اقدام با چندین محاسبه استراتژیک همراه بود:

۱. ایجاد پایگاهی برای صدور انقلاب به شرق
 ۲. تحت فشار قرار دادن انگلیس که هنوز در ایران نفوذ داشت
 ۳. آزمایش واکنش جامعه بین‌الملل به گسترش نظامی شوروی
- در ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش. / ۱۸ مه ۱۹۲۰ م. نیروی دریایی شوروی تحت فرماندهی فئودور راسکولنیکوف^۱ به بندر غازیان حمله کرد. این حمله که با گلوله‌باران شدید همراه بود، منجر به اشغال سریع بندرانزلی و سپس پیشروی به سمت رشت شد. این عملیات از پیش برنامه‌ریزی شده بود و ناوگان دنیکین تنها بهانه‌ای بیش نبود (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۱۷). دولت شوروی در پاسخ به اعتراضات رسمی ایران در باره اشغال بندرانزلی در اردیبهشت ۱۲۹۹ ش. مدعی شد که این اقدام شخصی فئودور راسکولنیکوف بوده و بدون اطلاع مقامات مسکو صورت گرفته است. آنها متعهد شدند به محض تکمیل مأموریت ضبط کشتی‌های دنیکین، نیروهای خود را از خاک ایران خارج کنند (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۵۵: ۱۰۳-۱۰۲).
- بر پایه اسناد آرشیوی وزارت جنگ شوروی، برنامه‌ریزی برای عملیات راسکولنیکوف در ایران با هماهنگی کامل مقامات بلندپایه کرم‌لین انجام شد. این اسناد نشان می‌دهد که مسکو نه تنها از جزئیات اقدامات آگاه بود، بلکه خود نقش محوری در طراحی استراتژی نظامی داشت: الف) در دی ۱۲۹۸ ش. / دسامبر ۱۹۱۹ م. لئون تروتسکی^۲ در دستورالعمل محرمانه‌ای به ستاد کل ارتش سرخ نوشت: «تأمین فوری ۵۰۰۰ قبضه سلاح سبک برای نیروهای انقلابی گیلان ضروری است. همکاری با میرزا کوچک خان باید تا مرحله سقوط دولت مرکزی ایران گسترش یابد» (ایوانف، ۱۳۵۶: ۸۵-۸۰).
- ب) در اسناد دیگری مورخ اردیبهشت ۱۲۹۹ ش. / مه ۱۹۲۰ م. لنین شخصاً در یادداشتی به کمیسیون نظامی تأکید کرد که: «اشغال بندرانزلی تنها گام اول است. کنترل دریای خزر و نابودی پایگاه‌های ضدانقلاب در ایران باید بدون تأخیر اجرا شود» (پتروف، ۱۳۷۷: ۱۱۲).
- ج) گزارش محرمانه راسکولنیکوف به دفتر سیاسی حزب بلشویک در خرداد ۱۲۹۹ / ژوئن ۱۹۲۰ حاکی است که: «عملیات گیلان با موفقیت کامل به پایان رسید. دولت موقت انقلابی با حمایت کامل ما اعلام موجودیت کرد» (پتروف، ۱۳۷۷: ۱۲۵-۱۲۰).
- اسناد وزارت خواروبار بریتانیا نشان می‌دهد که برنامه‌ریزی برای تخلیه نیروهای انگلیسی از ایران در جنگ جهانی اول با هماهنگی مقامات لندن و فرماندهان محلی در خاورمیانه انجام شد. دستورالعمل‌های محرمانه از سال ۱۹۱۶ م. برای خروج تدریجی از مناطق

^۱. Fyodor Raskolnikov

^۲. Leon Trotsky

استراتژیک ایران با تأکید بر اولویت منافع امپراتوری و پرهیز از ایجاد بحران بین‌المللی صادر شده بود. در نامه دسامبر ۱۹۱۶م. وزارت جنگ بریتانیا، حفظ منافع امپراتوری بدون تشدید تنش‌های بین‌المللی در ایران به عنوان خط‌مشی اصلی اعلام شد. گزارش مارس ۱۹۱۷م. ژنرال چمپین^۱ نشان‌دهنده اجرای سیاست تخلیه موقت بر اساس اختیارات محلی به دلیل نبود دستورات روشن از مرکز بود. این اسناد بازتاب‌دهنده رویکرد محافظه‌کارانه بریتانیا در مدیریت خروج از ایران طی بحران‌های جنگ جهانی اول است. این مدارک تأیید می‌کند که سیاست خارجی بریتانیا در قبال ایران در آن مقطع، ترکیبی از برنامه‌ریزی بلندمدت و اقدامات انعطاف‌پذیر محلی بوده است (ازغندی، ۱۳۹۹: ۸۸-۸۷). بیات با بررسی اسناد آرشیوهای شوروی از جمله مکاتبات وزارت خارجه و گزارش‌های محرمانه چکا^۲، پنج محور اصلی استراتژی مسکو در گیلان را بدین ترتیب برمی‌شمرد:

- ۱- **تسلط بر دریای خزر:** اسناد وزارت بازرگانی شوروی در ژوئن ۱۹۲۰م. تأکید می‌کند که گیلان باید به پایگاه استخراج منابع طبیعی (ابریشم، چوب و ماهی) و کنترل مسیرهای تجاری خزر تبدیل شود تا نیازهای صنعت نوپای شوروی را تأمین کند.
- ۲- **الگوسازی سیاسی:** گزارش‌های دیپلماتیک شوروی تشکیل «جمهوری شورایی گیلان» را آزمایشگاهی برای صدور انقلاب به شرق توصیف می‌کنند. بیات به نامه گنورگی چیچرین^۳ در آگوست ۱۹۲۰م. اشاره می‌کند که خواستار تبدیل گیلان به سنگ بنای فدراسیونی از دولت‌های دست‌نشانده تحت هدایت مسکو شده است.
- ۳- **مقابله با نفوذ بریتانیا:** سندی از ستاد کل ارتش سرخ در مه ۱۹۲۰م. تصریح می‌کند که اشغال انزلی نه تنها انگلیسی‌ها را از قفقاز دور نگه می‌دارد، بلکه اهرم فشار بر تهران در مذاکرات آتی نفت شمال را تقویت می‌کند.
- ۴- **بهربرداری ایدئولوژیک:** یادداشت‌های شخصی فئودور راسکولنیکوف نشان می‌دهد که حمایت از میرزا کوچک خان، بهانه‌ای برای نمایش همبستگی با جنبش‌های ضد استعماری و نفوذ مارکسیسم در آسیا بوده است.

^۱. General Champion

^۲. چکا یا کمیسیون بایستار نخستین سازمان امنیتی شوروی بود که در سال ۱۲۹۶ش. به دستور لنین رهبر وقت آن کشور تأسیس شد.

^۳. Georgy Chicherin

۵- امنیت مرزها: دستورالعمل چکا در ژوئیه ۱۹۲۱م.، گیلان را حائلی علیه

فعالیت‌های ضد انقلابی در قفقاز و ترکمن صحرا معرفی می‌کند و بر لزوم ایجاد

کمربند امنیتی تأکید دارد (بیات، ۱۳۷۰: ۱۴۳-۱۴۰).

اسناد آرشیوی شوروی نشان می‌دهد که بلشویک‌ها در سال ۱۹۲۰م. دو استراتژی

متناقض در ایران دنبال می‌کردند: حمایت ظاهری از جنبش‌های انقلابی مانند جمهوری گیلان

و مذاکره پنهانی با بریتانیا برای تقسیم حوزه نفوذ، مقاله ژوئن ۱۹۲۰م. پراودا با عنوان: "تعادل

قوا در خزر" به عنوان پوششی تبلیغاتی برای تحمیل حضور شوروی در شمال ایران به بریتانیا

طراحی شد. تروتسکی در جلسات محرمانه بر نقش دوگانه شوروی به عنوان مدافع انقلابیون و

همکار بریتانیا در مهار ناسیونالیسم ایرانی تأکید کرد. این دوگانگی به امضای قرارداد ۱۹۲۱م.

انجامید که مناطق نفوذ دو قدرت را تثبیت می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۲۰۹).

بیات در این بخش با استناد به اسناد محرمانه کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و

گزارش‌های نظامی ارتش سرخ توضیح می‌دهد که همکاری میرزا کوچک خان با بلشویک‌ها

از ابتدا با اختلافات عمیق ایدئولوژیک همراه بود. وی به گزارشی از خرداد ۱۲۹۹ش./

ژوئن ۱۹۲۰م. اشاره می‌کند که در آن کمیسرهای سیاسی شوروی در گیلان برخلاف توافق

اولیه مبنی بر احترام به باورهای مذهبی مردم، شروع به تبلیغات ضد دینی و تشکیل

حلقه‌های مارکسیستی در روستاها کردند. این اقدامات موجب اعتراضات شدید میرزا کوچک

خان شد که در نامه‌ای به فرمانده شوروی در انزلی نوشت: «شما وحدت ملی را با شعارهای

سرختان تخریب می‌کنید! این خیانت به پیمان ماست» (بیات، ۱۳۷۰: ۱۳۷-۱۳۵).

عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی اسناد آرشیو حزب کمونیست شوروی را بررسی می‌کند و

نشان می‌دهد که بلشویک‌ها به رهبری یاکوف بلوخین^۱ کمیسر سیاسی شوروی در گیلان

برنامه‌ریزی کرده بودند تا با ایجاد مدارس حزبی در رشت، ایدئولوژی مارکسیسم را به

نیروهای جنگل آموزش دهند. او به گزارشی از اوت ۱۹۲۰م. اشاره می‌کند که در آن بلوخین

نوشته است: «میرزا مانع اصلی است. باید رهبری جنبش را به دست عناصر وفادار به مسکو

بسپاریم» (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۵۵: ۱۱۰). هوشنگ‌مهدوی نتیجه می‌گیرد که اختلافات

بنیادین در اهداف ناسیونالیسم مذهبی و انترناسیونالیسم کمونیستی نهایتاً همکاری را

به تقابل خونین تبدیل کرد (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۵۵: ۱۱۲).

^۱. Yakov Blokhin

کنگره اول حزب کمونیست ایران در ۱۹۲۰م. اهداف استراتژیک خود را در هم‌سویی کامل با بلوک شرق و اتحاد عملی با دولت شوروی تعریف کرد، با تأکید بر مبارزه با امپریالیسم به رهبری انگلیس، ماده ۴ قطعنامه، اتحاد نیروهای ضد استعماری (حتی غیرمارکسیست‌ها) حول محور همکاری با شوروی را ضروری دانست، در حالی که ماده ۶ جلب دهقانان و کارگران نفتی با شعارهای تقسیم اراضی و ملی‌سازی منابع را راه مقابله با نفوذ بورژوازی عنوان کرد. اسناد کمینترن اوت ۱۹۲۰ نشان می‌دهد که این قطعنامه تحت نظارت مستقیم مسکو تدوین شد و زینوویف^۱ در نامه‌ای بر لزوم الگوسازی موفقیت گیلان برای صدور انقلاب به هند از طریق ایران تأکید کرد. شوروی هر گونه مصالحه با عناصر غیرپرولتری را خیانت به آرمان‌های جهانی دانست و حزب کمونیست ایران را به عنوان بازوی اجرایی سیاست‌های توسعه‌طلبانه خود در منطقه تقویت نمود. این اسناد بازتاب‌دهنده نقش مسکو در هدایت جنبش‌های انقلابی ایران برای پیشبرد اهداف ژئوپلیتیک شوروی در خاورمیانه است.

اسناد شوروی نشان می‌دهد که مقامات مسکو در تیر ۱۲۹۹ میرزا کوچک خان را به دلیل گرایش‌های ملی-مذهبی مانع اهداف بلندمدت بلشویک‌ها در ایران می‌دانستند. در گزارش محرمانه زینوویف ۲۵ تیر ۱۲۹۹ احسان‌الله خان به عنوان ابزاری مطمئن برای شوروی‌سازی شمال ایران معرفی گردید و حذف میرزا ضروری شمرده شد. با تثبیت حضور نظامی شوروی در گیلان، رهبران مسکو که دیگر میرزا کوچک خان را مانعی برای اجرای برنامه‌های انقلابی خود می‌دیدند، طرح حذف او را با همکاری جناح تندروی حزب کمونیست ایران به اجرا گذاشتند. اسناد آرشیو دولتی روسیه نشان می‌دهد که این تصمیم در نشست فوق‌العاده کمینترن در ژوئیه ۱۹۲۰ با حضور نمایندگان بلشویک‌های قفقاز اتخاذ شد (ذبیح، ۱۳۶۴: ۲۰).

کودتای ۹ مرداد ۱۲۹۹ با اجرای یاکوف بلومکین^۲ و گریگوری مدیوانی^۳ و حمایت ارتش سرخ در انزلی انجام شد. یادداشت‌های مدیوانی ۱۰ مرداد ۱۲۹۹ ش. از محاصره نیروهای میرزا در رشت و تسلط احسان‌الله خان بر ادارات شهر خبر می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۱۸-۲۱۴). با تثبیت حضور نظامی شوروی در گیلان، رهبران مسکو که دیگر میرزا کوچک خان را مانعی برای اجرای برنامه‌های انقلابی خود می‌دیدند، طرح حذف او را با همکاری جناح تندروی حزب کمونیست ایران به اجرا گذاشتند. اسناد آرشیو دولتی روسیه نشان می‌دهد

^۱. Zinoviev

^۲. Yakov Blumkin

^۳. Gregory Medivani

که این تصمیم در نشست فوق‌العاده کمینترن در ژوئیه ۱۹۲۰ با حضور نمایندگان بلشویک‌های قفقاز اتخاذ شد (ذبیح، ۱۳۶۴: ۲۰).

حکومت جدید تحت رهبری احسان‌الله خان بلافاصله اقدامات رادیکالی را آغاز کرد. پنج روز پس از کودتا، روزنامه کمونیست^۱ به سردبیری الکساندر آبوکوف^۲ در رشت منتشر شد. این روزنامه که به زبان‌های فارسی و روسی مقالات تند انقلابی منتشر می‌کرد، به ابزاری برای تبلیغ بی‌قیدوشرط سیاست‌های مسکو تبدیل شد (رواسانی، ۱۳۹۳: ۱۸۲-۱۸۱). پس از کودتای ۹ مرداد ۱۲۹۹ ش. و تشکیل حکومت تحت رهبری احسان‌الله خان، مقامات شوروی به سرعت دریافتند که سیاست‌های افراطی کمونیست‌ها در گیلان نتایج معکوسی به همراه داشته است. اقداماتی همچون مصادره اموال مردم، اخذ اجباری اعانه‌های انقلابی، اجبار به نصب نمادهای کمونیستی (مانند داس و چکش) و تبلیغات ضد مذهبی، موجی از نارضایتی عمومی را در منطقه ایجاد کرده بود. گزارش‌های محرمانه مأموران شوروی در گیلان نشان می‌دهد که حتی برخی مقامات روسی مانند گریگوری آبوکوف^۳ هشدار داده بودند که: «جامعه ایران هنوز برای پذیرش ایده‌های کمونیستی آماده نیست و ادامه این روند نهضت را به نابودی می‌کشاند (پرستیس، ۱۳۷۹: ۶۵-۶۳).

عقب‌نشینی نیروهای شوروی از گیلان و تغییر سیاست

در دوران پرتلاطم پس از انقلاب اکتبر، سیاست خارجی شوروی به طور فزاینده‌ای بر گسترش نفوذ کمونیستی و حمایت از جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان متمرکز شده بود. ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی استراتژیک و نزدیکی به روسیه، از همان ابتدا یکی از اولویت‌های این سیاست محسوب می‌شد. در این میان، تحولات گیلان و ظهور نهضت جنگل فرصتی ایده‌آل برای شوروی به منظور پیاده‌سازی اهداف انقلابی خود در ایران فراهم آورد. اما با گذشت زمان و در اواخر تابستان ۱۲۹۹ ش. مجموعه‌ای از عوامل پیچیده سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک، شوروی را به بازنگری در رویکرد خود نسبت به گیلان واداشت. این

^۱ این روزنامه پنج روز پس از کودتای احسان‌الله خان که نشان‌دهنده هماهنگی یا هم‌سویی سریع اقدامات او با اهداف بلشویک‌هاست، چاپ شد. زبان روزنامه فارسی و روسی بود که بیانگر وجود مخاطبان دوگانه روزنامه (ایرانیان و مقامات/نیروهای شوروی مستقر در منطقه) است و در آن مقالات تند انقلابی که به وضوح خط مشی تبلیغاتی روزنامه را آشکار می‌کرد، به چاپ می‌رسید.

^۲ Alexander Abokov

^۳ Grigory Abokov

تغییر سیاست که در نهایت به عقب‌نشینی نیروهای شوروی از این منطقه انجامید، پیامدهای قابل توجهی بر روند تحولات ایران و روابط شوروی با قدرت‌های بزرگ به‌ویژه بریتانیا داشت. در نیمه دوم سال ۱۲۹۹ ش. رهبران شوروی تحت تأثیر عوامل زیر سیاست‌های خود در ایران را بازبینی کردند:

۱. آغاز مذاکرات هیات کراسین در لندن موجب شد این کشور تا حدودی از مواضع اولیه خود در گیلان عقب‌نشینی کند، چرا که با انعقاد یک قرارداد تجاری، آنها نه تنها می‌توانستند بسیاری از مشکلات اقتصادی خود را برطرف کنند، بلکه زمینه‌های شناسایی رسمی حکومت خود را نیز مهیا نمایند. بدین‌سان روس‌ها از این طریق سعی می‌کردند حسن نیت خود را به انگلیسی‌ها که خواهان عقب‌نشینی روس‌ها از گیلان بودند، نشان دهند.

۲. برخی رهبران مسکو از این مسئله واهمه داشتند که ممکن است ادامه حضور آنان در شمال ایران موجب حساسیت بیشتر انگلیسی‌ها شود و آنها را وادار کند که به عنوان منجی ایران و برای حفظ منافع خود شخصاً وارد عمل شوند و به جنگ علیه روسیه پردازند.

۳. گزارش‌های پی در پی نمایندگان حزب کمونیست روسیه از اوضاع گیلان که در آنها ذکر شده بود که به راه انداختن انقلاب داخلی در ایران ممکن نیست، هر چه بیشتر رهبران مسکو را تشویق می‌کرد تا هر چه زودتر نیروهای وابسته خود را از گیلان خارج کند و سعی نماید از طریق دیپلماتیک منافع خود را تأمین نماید (پرستیس، ۱۳۷۹: ۳۵۶).

۴. رهبران حزب کمونیست روسیه در طی کنگره باکو به خوبی متوجه شدند که آنان در حال حاضر نمی‌توانند به صدور انقلاب کمونیستی در ایران و بیشتر نقاط آسیا امیدی داشته باشند؛ چرا که کنگره تعداد زیادی از اعضای آن همچنان بر جنبه‌های ناسیونالیستی مبارزات تأکید می‌کردند که این امر مغایر با اصول کمونیست محسوب می‌شد.

۵. با آغاز مذاکرات ایران و روسیه که در نهایت منجر به قرارداد مودت ۱۹۲۱ م. شد، سران کشور روسیه متوجه این مطلب شدند که آنها می‌توانند از طریق این مذاکرات به اهداف خود دست پیدا کنند؛ لذا از حمایت نهضت جنگل دست کشیدند. (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۳۰).

پس از امضای قرارداد ۱۹۲۱ م. ایران و شوروی، سیاست مسکو نسبت به جنبش گیلان به شکل چشمگیری تغییر کرد. اسناد آرشیو وزارت امور خارجه شوروی نشان می‌دهد که دولت شوروی نه تنها حمایت نظامی خود از نیروهای انقلابی را متوقف کرد، بلکه فعالانه از پیشروی آنان به سوی تهران جلوگیری نمود. احسان‌الله خان رهبر جنبش در خاطرات خود به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: «دو سال تمام در گیلان حکومت انقلابی برپا کردیم، اما رفقای روسی حتی اجازه خروج از این استان را به ما ندادند. آنها ما را در محاصره جغرافیایی و سیاسی خود نگه داشتند» (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۳۸۷).

قرارداد مودت ۱۹۲۱ م.

پس از استعفای وثوق‌الدوله در آبان ۱۲۹۹ ش. مشیرالدوله برای حل بحران گیلان و کاهش تنش با شوروی، هیأتی دیپلماتیک به مسکو اعزام کرد. این مأموریت دو هدف داشت: اول: برقراری روابط رسمی با بلشویک‌ها و قطع حمایت شوروی از جمهوری شورایی گیلان از طریق مذاکرات با خودداری اسحاق خان مُفخّم‌الدوله از پذیرش سفارت، دوم: انتخاب دیپلمات با تجربه‌ای که با شناخت کافی از تحولات بین‌المللی و دیپلماسی نوین بتواند مذاکرات پیچیده با بلشویک‌ها را به طور مؤثر رهبری کند. پس از خودداری اسحاق خان مُفخّم‌الدوله از پذیرش این مسئولیت؛ به همین منظور، مشاورالممالک انصاری دیپلمات باتجربه ایرانی مقیم استانبول برای این مأموریت حساس انتخاب شد. (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۵۵: ۱۳۷-۱۳۵).

مذاکرات اولیه ایران و شوروی با ورود مشاورالممالک انصاری به مسکو در آبان ۱۲۹۹ آغاز شد، اما تغییر کابینه تهران و استعفای مشیرالدوله این روند را متوقف کرد. اسناد شوروی نشان می‌دهد که مقامات مسکو به کابینه جدید سپهدار تنکابنی بدبین بوده و نگران تأیید ضمنی قرارداد ۱۹۱۹ م. ایران و انگلیس توسط این دولت بودند. با اعلام مخالفت رسمی کابینه سپهدار با قرارداد ۱۹۱۹ م. و دیدار مشاورالممالک با لنین در آذر ۱۲۹۹ م.، مذاکرات از سر گرفته شد. لنین در این دیدار قول داد که حاکمیت ایران را به رسمیت بشناسد و در صورت قطع همکاری تهران با انگلیس، حمایت از جنبش گیلان را کاهش دهد (طاهراحمدی، ۱۳۸۴: ۱۷۴-۱۷۲).

مشاورالممالک در طول مذاکرات با مقامات شوروی نگرانی عمیقی از روند گفتگوهای موازی روسیه و انگلیس داشت. اسناد آرشیو وزارت امور خارجه ایران^۱ نشان می‌دهد که تجربه تلخ قرارداد ۱۹۰۷ م. بین روسیه و بریتانیا، ایران را به مناطق نفوذ تقسیم کرده بود و این رویداد خاطره‌ای ناگوار و تهدیدآمیز برای استقلال ایران باقی گذاشته بود. در آن زمان، ایران در معرض فشارهای خارجی زیادی قرار داشت و هر گونه توافق پنهانی بین قدرت‌های بزرگ می‌توانست تمامیت ارضی و استقلال ایران را بیش از پیش به خطر اندازد. مشاورالممالک به خوبی آگاه بود که روند مذاکرات بین ایران و شوروی و همچنین مذاکرات بین شوروی و بریتانیا، تأثیری مستقیم بر سرنوشت ایران خواهد داشت. تأخیر در این مذاکرات می‌توانست فرصتی برای قدرت‌های دیگر فراهم کند تا منافع خود را بر منافع ایران اولویت دهند. هشدار مشاورالممالک در گزارش‌های محرمانه به تهران نشان دهنده درک عمیق او از پیچیدگی‌های ژئوپلیتیک آن دوره و تلاش برای حفظ استقلال ایران در برابر قدرت‌های بزرگ بود. این موضوع بر اهمیت سرعت بخشیدن به مذاکرات و جلوگیری از هر گونه توافق خارجی که منافع ملی را نادیده بگیرد، تأکید دارد (بیات، ۱۳۷۰: ۳۲۸).

نتیجه‌گیری

تحولات سیاست خارجی روسیه بلشویکی در قبال ایران در اوایل قرن بیستم میلادی به‌ویژه در منطقه گیلان و تعاملات آن با نهضت جنگل، بازتابی از تقابل میان ایدئولوژی انقلابی و منافع ژئوپلیتیک بود. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م. بلشویک‌ها با شعار حمایت از جنبش‌های ضد استعماری، ابتدا از نهضت جنگل به‌عنوان ابزاری برای تضعیف نفوذ بریتانیا و حکومت مرکزی ایران استفاده کردند. با این حال، با تثبیت نسبی قدرت در مسکو و کاهش فشارهای داخلی و بین‌المللی، رویکرد آنان به سمت مداخله نظامی مستقیم در شمال ایران تغییر یافت. این چرخش راهبردی، ماهیت دوگانه سیاست خارجی بلشویک‌ها را آشکار کرد که در آن منافع ملی روسیه بر آرمان‌های انترناسیونالیستی اولویت یافت. سیاست خارجی شوروی در قبال ایران در این دوره، ترکیبی از عملگرایی ژئوپلیتیک و استفاده ابزاری از گفتمان انقلابی بود. اگر چه بلشویک‌ها ابتدا با شعارهای ضد استعماری به دنبال جلب اعتماد نیروهای ملی بودند، اما به سرعت دریافتند که حفظ منافع ملی روسیه در گیلان و دریای خزر مستلزم انعطاف در ایدئولوژی و همکاری حتی با رقبای امپریالیستی است. این دوره

۱. در این زمینه بنگرید به: آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران (پرونده ۲۹۳، سال ۱۳۰۰ ش.).

تاریخی، نه تنها ماهیت متناقض سیاست‌های مسکو را عیان کرد، بلکه تأثیر عمیقی بر شکل‌گیری روابط ایران با قدرت‌های بزرگ در قرن بیستم میلادی گذاشت.

منابع و مآخذ

فارسی:

- آبراهامیان، یرواند، ۱۳۷۸، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی. آذری، علی، ۱۳۴۴، *قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان*، تهران: صفی‌علیشاه.
- ازغندی، علیرضا، ۱۳۹۹، *روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده ۱۳۲۰-۱۳۵۷)*، تهران: قومس.
- افشار، ایرج، ۱۳۸۰، *برگ‌های جنگل نامه‌های رشت و اسناد نهضت جنگل*، تهران: فرزانه.
- امانت، عباس، ۱۳۹۷، *تاریخ ایران مدرن*، تهران: کتاب پارسه.
- ایوانف، م. س. ۱۳۵۶، *تاریخ نوین ایران*، ترجمه: هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، [بی‌جا]، [بی‌نا].
- بهار، محمدتقی، ۱۳۷۱، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- بیات، کاوه، ۱۳۷۰، *شوروی و جنبش جنگل*، تهران: شیرازه.
- ، ۱۳۷۶، *کودتای لاهوتی تبریز بهمن ۱۳۰۰*، تهران: شیرازه.
- پتروف، الکسی، ۱۳۷۷، *جنگ سرد در دریای خزر*، مشهد: توس.
- پرستیس، موسی، ۱۳۷۹، *بلشویک‌ها و نهضت جنگل*، ترجمه: حمید احمدی، تهران: شیرازه.
- پیرن، ژاک، ۲۵۳۷، *جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر*، ج ۲، ترجمه: رضا مشایخی، تهران: امیرکبیر.
- دولت‌آبادی، یحیی، ۱۳۶۲، *حیات یحیی*، ج ۲، تهران: فردوسی.
- ذبیح، سپهر، ۱۳۶۴، *تاریخ جنبش کمونیستی در ایران*، ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطائی.
- رادمنش، رضا و دیگران، ۱۳۵۴، *انقلاب اکتبر و ایران*، [بی‌جا]، [بی‌نا].
- رحمانیان، داریوش، ۱۳۷۹، *چالش جمهوری و سلطنت در ایران زوال قاجار و روی کار آمدن رضا شاه*، تهران: مرکز.
- رواسانی، شاپور، ۱۳۹۳، *نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورائی در ایران*، تهران: چاپخش.
- زیبایی، علی، ۱۳۴۳، *کمونیسم در ایران یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیست‌ها در ایران*، تهران: [بی‌نا].
- سروش، عبدالکریم، ۱۳۹۵، *تاریخ روسیه: از انقلاب اکتبر تا فروپاشی شوروی*، تهران: طرح نو.
- شمیم، علی‌اصغر، ۱۳۷۰، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: علمی.
- صباحی، هوشنگ، ۱۳۷۷، *سیاست بریتانیا در ایران (۱۹۱۸-۱۹۲۵)*، ترجمه: حسن افشار، تهران: ماهی.
- صفوی، رحیم‌زاده، ۱۳۶۲، *اسرار سقوط احمد شاه*، به‌کوشش: بهمن دهگان، تهران: فردوسی.
- طاهر احمدی، محمود، ۱۳۸۴، *روابط ایران و شوروی در دوره رضا شاه*، تهران: وزارت امور خارجه.
- غنی، سیروس، ۱۳۷۷، *ایران برآمدن رضا خان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه: حسین کامشاد، تهران: نیلوفر.
- فخرایی، ابراهیم، ۱۳۶۳، *سردار جنگل: میرزا کوچک خان و نهضت جنگل*، تهران: جاویدان.

فوران، جان، ۱۳۷۸، *مقاومت شکننده: تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه: احمد تدین، تهران: رسا.

کاتوزیان، محمدعلی، ۱۳۸۲، *تاریخ و سیاست ایران: دیالکتیک دولت و جامعه*، تهران: مرکز. کار، ای. اچ، ۱۳۷۱، *تاریخ روسیه شوروی انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷*، ترجمه: نجف دریابندری، تهران: زنده‌رود.

کسروی، احمد، ۱۳۷۱، *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، تهران: امیرکبیر. کنان، ژرژ، ۱۳۴۳، *روسیه و غرب در زمان لنین و استالین*، ترجمه: ابوالقاسم طاهری، تهران: ایرانمهر. کولایی، الهه، ۱۳۷۲، *اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی*، تهران: وزارت امور خارجه. لنزوسکی، جورج، ۱۳۵۳، *رقابت روسیه و غرب در ایران*، ترجمه: اسماعیل رائین، تهران: جاویدان. مکی، حسین، ۱۳۵۸، *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران: امیرکبیر. میرزا صالح، غلامحسین، ۱۳۷۰، *قیام کلنل محمدتقی خان پسیان بنا بر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد*، [ابی‌جا]: نشر روایت.

نوو، الک، ۱۳۶۱، *تاریخ اقتصادی شوروی*، ترجمه: پیروز، الف، تهران: تندر. هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۵۵، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران: امیرکبیر. یفیکیان، گریگور، ۱۳۶۳، *شوروی و جنبش جنگل*، به کوشش: برزویه دهگان، تهران: نوین.

لاتین:

Odien, William E., 1957, *Soviet Policy in Iran, 1917-1921*. New York: Columbia University Press.

بررسی نقش و اهداف طراحان خارجی و عوامل اجرایی داخلی

در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

فریده باوریان^۱

چکیده

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرمنشاء بسیاری از حوادث تاریخی در ایران شمرده می‌شود، زیرا دوره جدیدی از استبداد را در کشور رقم زد و راه سیطره بیگانگان را بر سرنوشت سیاسی ایران هموار نمود. با توجه به این امر، پژوهش حاضر با دیدگاهی تاریخی در صدد است تا از یکسو نقش و اهداف طراحان و عوامل خارجی و ازسوی دیگر عوامل اجرایی داخلی را با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، مطبوعاتی و اسنادی مورد واکاوی قرار دهد. یافته‌های پژوهش با طرح این سؤال که هدف از طرح نقشه کودتا توسط عاملین آن چه بود و آنان چگونه نقشه خود را در ایران به اجرا درآوردند؟ بر این مبنا استوار است که هدف انگلستان دستیابی مجدد به منافع نفتی، ملی‌زدایی از صنعت نفت و بازگرداندن قدرت و سلطه از دست‌رفته بود و هدف ایالات متحده آمریکا جلوگیری از گسترش خطر کمونیست و به دست آوردن سهمی از نفت ایران بود. آنها با بهره‌گیری از شرایط بحرانی سیاسی-اقتصادی جامعه ایران و کمک شبکه‌های جاسوسی خود، اقدام به عملیات مخفیانه و جلب توده‌های ناراضی برای اجرای طرح کودتا کردند.

▪ واژگان کلیدی:

ایران، آمریکا، انگلیس، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، طراحان خارجی، عوامل داخلی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۱۲/۲۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷

^۱ استادیار تاریخ انقلاب اسلامی، گروه معارف اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه ایلام، ایلام-ایران

f.bavaryan@ilam.ac.ir



مقدمه

در سال ۱۹۰۱م. ویلیام ناکس دارسی^۱ امتیاز بهره‌برداری از نفت جنوب ایران را از مظفرالدین شاه دریافت نمود. در ادامه این روند «شرکت نفت انگلیس و فارس» در سال ۱۹۰۹م. بنیان‌گذاری شد، اما در سال ۱۹۳۲م. دولت ایران به دلیل اختلاف با انگلیسی‌ها امتیاز دارسی را فسخ کرد و در آوریل ۱۹۳۳م. قرارداد جدیدی با آنها امضاء نمود که تا سال ۱۹۹۳م. معتبر بود. در این سال «کمپانی نفت انگلیس و ایران»^۲ تشکیل گردید (لیپنگ، ۱۳۶۵: ۵۶). این کمپانی طی سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۴۹م. در ایران صاحب بزرگترین پالایشگاه نفت جهان و دومین منبع صدور نفت خام در دنیا بود؛ منبعی که ۸۵٪ نیاز سوختی نیروی دریایی بریتانیا را تأمین می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۲: ۲۲). اما این رویه پس از آنکه مجلس شورای ملی قانون ملی کردن صنعت نفت را در سال ۱۳۲۹ش. تصویب نمود، دستخوش نابسامانی‌هایی شد. در پی آن، دکتر محمد مصدق در آوریل ۱۹۵۱ به نخست‌وزیری رسید و قانون ملی‌شدن نفت را اجراء کرد تا دست انگلستان را از منابع نفتی ایران کوتاه نماید. اما این امر، روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس را وارد مرحله‌ای بحرانی ساخت (رفیعی، ۱۳۸۶: ۷۸). زیرا با توجه به کوتاه‌شدن دست انگلیسی‌ها از درآمدهای نفتی ایران، این کشور اقدامات خود را برای پس‌گرفتن حداقل بخشی از امتیاز از دست‌رفته آغاز نمود. دکتر مصدق بر این مبنا که مسئله نفت ایران مسئله‌ای داخلی است و [باید] از هرگونه دخالتی در مسائل داخلی ایران اجتناب ورزند، به آنها تذکر داد. با این حال، انگلستان در واکنش به اقدامات ایران، نفتکش‌ها را از خلیج فارس خارج کرد و اعلام داشت که نفت ایران نباید توسط هیچ نفتکشی به فروش برسد و یا حتی حمل‌گردد. در گام بعدی، این مسئله را به دیوان بین‌المللی لاهه احاله نمود و این دادگاه در ۱۴ تیر ۱۳۳۰ قرار تأمینی به نفع انگلستان صادر کرد، اما ایران حکم را نپذیرفت. سرانجام دادگاه لاهه در ۹ ژوئن ۱۹۵۲ پس از بررسی صلاحیتش در موضوع نفت

^۱. William Knox D'Arcy

^۲. بنا به گفته یونس صادقی کارشناس مرکز اسناد و موزه‌های صنعت نفت: «نام اولیه این شرکت در مکاتبات رسمی و بین‌المللی Anglo-Persian Oil Company بود. از سال ۱۹۲۵م. به بعد نیز با تغییر عنوان به Anglo-Iranian Oil Company مشهور شد. اما در خصوص استفاده از عنوان «شرکت نفت ایران و انگلیس» جدای از ملی‌شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت، موضوعی که در بین پژوهشگران تاریخ نفت دیده شده است، استفاده از عنوان اشتباه «شرکت نفت ایران و انگلیس» به جای استفاده از عنوان دقیق و درست «شرکت نفت انگلیس و ایران» است که با توجه به سیر تاریخی عنوان این شرکت و رجوع به اسناد و منابع اصلی شرکت مذکور نظیر نشریه تخصصی نفت به راحتی می‌توان به عنوان اصلی آن پی برد و از جایگزین کردن عنوان غیرعلمی اجتناب کرد» (صادقی، ۱۴۰۲). با این حال، در این مقاله بنا به روال معمول در کتاب‌ها و مقالات چاپ شده داخلی از عنوان «شرکت نفت ایران و انگلیس» استفاده شده است.

ایران، آن را مربوط به مسائل داخلی ایران دانست و قرار تأمین گذشته را باطل کرد (محسنلو، ۱۳۹۳: ۵۱). پس از آن، مصدق به دلیل چالش‌های ایجاد شده فی‌مابین، با طرح هر پیشنهادی از طرف بانک جهانی، انگلستان و آمریکا برای حل مسأله نفت مخالفت نمود. این کشمکش انگلیسی‌ها را به سوی طرح و اجرای نقشه کودتایی در همراهی با آمریکایی‌ها برای از بین بردن دولت ملی سوق داد. کودتا که در آن دو شبکه عملیات آمریکایی و انگلیسی با هم ادغام شدند، از سوی انگلیسی‌ها که با شاه تماس‌های قوی‌تری داشتند، «عملیات چکمه» و از سوی آمریکایی‌ها که با نظامیان مرتبط بودند، «تی. پی. آژاکس» نامگذاری شد (لوپس، ۱۳۷۲: ۴۱۲). کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاکنون در زوایای مختلف از سوی اهل سیاست و پژوهشگران تاریخ سیاسی معاصر مورد بررسی قرار گرفته است؛ چنانکه برخی با استناد به مدارک منتشره و نقش افراد خاص، مسئولیت اصلی را متوجه توطئه مشترک انگلیس و آمریکا دانسته‌اند و برخی دیگر با تأکید بر نقش عوامل داخلی، بحران سیاسی و اقتصادی داخلی خصوصاً طی دوره دوم نخست‌وزیری مصدق را از عوامل مولد شرایط عینی کودتا معرفی کرده‌اند. بدین ترتیب تأکید بر ابعاد داخلی و خارجی کودتا و موضوع تأثیر متقابل این نیروها بر یکدیگر غیرقابل انکار بوده است. نظر به اهمیت این مسئله در تاریخ تحولات سیاسی ایران معاصر، مقاله حاضر در پی بررسی نقش طراحان خارجی و عوامل اجرایی داخلی کودتا است.

پیشینه پژوهش

بیش از هفتاد سال از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌گذرد و بحث پیرامون این حادثه تاریخی و پیامدهای آن از سوی پژوهشگران داخلی و خارجی همچنان ادامه دارد. با این حال، هنوز نکات بسیاری از زوایای تاریخ این حادثه مغفول مانده که نیازمند مطالعه و تحقیقات بیشتری است. در ارتباط با پیشینه این پژوهش، برخی تحقیقات قابل توجه به شمار می‌روند. از جمله آنها کتاب اسماعیل اقبال (۱۳۸۶) با عنوان: «نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد» است که تلاش انگلستان برای جلب موافقت آمریکا و تصویب طرح مشترک آنان برای اجرای کودتا از نکات برجسته این پژوهش است. علی‌اکبر عاصیان (۱۴۰۰) در اثر خود به نام: «نقش سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، نقش سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا (CIA) و بریتانیا (MI6) را در سقوط دولت ملی، برنامه‌ریزی،

۱. پروژه آمریکایی‌ها از سال ۱۹۴۸م. جهت مقابله با حزب توده.

تأمین مالی و اجرای کودتا و تأثیرات داخلی و بین‌المللی آن مورد کنکاش قرار داده است. علیرضا مؤمن صفایی (۱۳۹۹) در پژوهش خود با عنوان: «نقش عوامل داخلی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» معتقد است که دو کشور انگلیس و آمریکا با استفاده از اصل غافلگیری به نفوذ در میان نیروهای برجسته داخلی، ارتشی و عوامل مزدبگیر پرداختند و پیروزی کودتا را رقم زدند. همچنین در پژوهش شهرام نورمحمدی و معصومه حسن‌پور (۱۳۹۲) با نام: «تحلیلی بر زمینه‌ها و نیروهای درگیر در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، تأثیر تحولات داخلی ایالات متحده در همگامی با انگلستان، واکنش حزب توده، نیروهای مذهبی و نیروهای حامی مصدق در قبال کودتا مطرح شده است.

پژوهش حاضر ضمن اذعان بر وجود پژوهش‌های متعدد در زوایای مختلف این حادثه سعی دارد از یک‌سو با تمرکز موضوعی بر نقش انگلستان و تلاش این کشور در کسب موافقت آمریکا برای اجرای کودتا، به بیان اهداف دو کشور در سقوط دولت ملی بپردازد و از سوی دیگر بهره‌گیری انگلستان و آمریکا از عوامل ناراضی داخلی و بررسی عملکرد این عوامل در شکست دولت ملی را مورد واکاوی قرار دهد. این بررسی جامع در دو بُعد داخلی و خارجی، برخلاف پژوهش‌های فوق که صرفاً بر یکی از ابعاد دخیل در کودتا تمرکز دارند، وجه تمایز و نوآوری این پژوهش را نسبت به دیگر مطالعات در این حوزه فراهم آورده است.

طراحان و عوامل خارجی کودتا

نقش انگلستان

با از دست رفتن بزرگترین پایگاه نفتی انگلستان، این کشور در پی کسب موقعیت از دست‌رفته، یک ماه و نیم پس از به قدرت رسیدن مصدق، با موافقت شرکت نفت ایران و انگلیس عملیات محرمانه خود را علیه وی آغاز نمود. آنان معتقد بودند که بسته‌ماندن چاه‌های نفتی بهتر از قبول اصل ملی شدن نفت است و استدلال‌شان این بود که عقب‌نشینی در برابر مصدق منافع‌شان را در سایر نقاط جهان به خطر خواهد انداخت (روبین، ۱۳۶۳: ۶۵)؛ بنابراین، تنها راه‌حل مسأله را خلع مصدق می‌دانستند. برای مقابله با دولت نیز در کنار فشارهای مداوم اقتصادی، چندین راه‌حل از جمله «راه دیپلماتیک» را برگزیدند. بر این مبنا، بازیل جکسون^۱ معاون شرکت نفت ایران و انگلیس در هفتم تیر ۱۳۳۰ برای مذاکره با مقامات ایران به تهران آمد، اما نتوانست نتیجه مساعدی حاصل کند. وی در کنفرانس خبری

^۱. Basil Jackson

لندن اعلام کرد: «تا هنگامی که دولت مصدق قدرت را در ایران در دست دارد، نمی‌توان به از سرگیری مذاکرات امیدوار بود» (نجاتی، ۱۳۶۸: ۱۶۴). در ورای این راه‌ها، انگلیسی‌ها «راه‌حل‌های غیرسیاسی» را نیز مدنظر قرار دادند، چنانکه ریچارد آتلی^۱ نخست‌وزیر انگلیس، پیگیری قضیه را از طریق مذاکره و شکایت در مجامع بین‌المللی جستجو کرد. اما ارجاع اختلاف به دیوان بین‌المللی دادگستری و شورای امنیت نتیجه‌ای حاصل نکرد. با عدم حصول نتیجه و افزایش فشارها، سرانجام هربرت موریسون^۲ وزیر امور خارجه انگلستان پیشنهاد حمله نظامی داد (چگینی، ۱۳۸۹: ۱). در پی این پیشنهاد، چهارهزار چترباز بریتانیایی طی ده روز به مدیترانه شرقی فرستاده شدند و طرح اشغال آبادان به‌عنوان بزرگترین مرکز پالایشگاه نفتی ایران و جهان آماده شد. اما قبل از شروع عملیات، موضوع با هاری ترومن^۳ رئیس‌جمهور آمریکا مطرح گردید و با مخالفت آمریکایی‌ها مواجه شد. زیرا به اعتقاد ترومن، مداخله نظامی در ایران به حمله اتحاد شوروی می‌انجامید (رفیعی، ۱۳۸۶: ۷۹).

در همان مقطع، گزارش‌هایی هم به وسیله اریک برتود^۴ دستیار معاون وزارت امور خارجه انگلستان تهیه می‌شد که مذاکره را بی‌نتیجه می‌دانست. تفکراتی که بازتاب قضاوت‌های آن لمبتون^۵ ایران‌شناس برجسته بود. لمبتون به وزارت امور خارجه انگلستان اصرار می‌ورزید تا جایی که امکان دارد، مصدق را بایکوت کنند و تنها در موارد بسیار ضروری با او وارد معامله شوند. با پیشنهاد و حمایت لمبتون در اولین قدم، رابین زینر^۶ استاد زبان فارسی دانشگاه آکسفورد راهی ایران شد تا حلقه مخالفان مصدق را به هم نزدیک کند. زینر از دیدگاه خانم لمبتون، مردی ایده‌آل برای رهبری عملیات پنهانی طرفداران انگلیس بود (لويس، ۱۳۷۲: ۳۷۴-۳۷۲). اما طرح زینر در قدم اول با قیام سی تیر شکست خورد و به دلیل تداوم توطئه‌چینی‌ها، دکتر فاطمی در شهریور ۱۳۳۱ سفارت انگلیس را تعطیل کرد (چگینی، ۱۳۸۹: ۱).

در پی این اقدام، دکتر مصدق هم در مهر ۱۳۳۱ روابط سیاسی با انگلستان را قطع کرد. با تعطیلی سفارت انگلستان، کریستوفر وودهاوس^۷ سفیر انگلیس و دیگر جاسوسان انگلیسی مجبور به ترک ایران شدند. اما وودهاوس دفتر جدیدی در قبرس تأسیس کرد که

1. Richard Attlee

2. Herbert Morrison

3. Harry Truman

4. Eric Berthoud

5. Anne Lambton

6. Robert Zaehner

7. Christopher Woodhouse

سرفرماندهی نظامی ایران آن را هدایت می‌کرد (کینز، ۱۳۸۴: ۱). بعد از این اتفاق، جورج میدلتون^۱ کاردار سفارت انگلیس در تهران طی گزارشی به وزارت خارجه بریتانیا، کودتای نظامی را برای جلوگیری از افتادن ایران به دامان کمونیسم پیشنهاد داد و سرویس امنیتی انگلیس، «اینتلینجس سرویس» کودتای نظامی را در رأس برنامه خود قرار داد (لپینگ، ۱۳۶۵: ۵۱)؛ کودتایی که طراح اصلی آن، جرج کندی یانگ^۲ بود. یانگ در سال ۱۹۵۱م. طرحی که با نام «رمز عملیات باکانیر»^۳ مشهور است را به دولت بریتانیا ارائه داد؛ طرحی که پیش درآمد کودتای ۲۸ مرداد شد. باکانیر نامی بود که از سوی مقامات اینتلینجس سرویس به مصدق اطلاق می‌گردید. این طرح که برای بازپس‌گیری اموال ملی‌شده شرکت نفت ایران و انگلیس طراحی شده بود، از سوی دولت ریچارد آتلی رد شد. اما در اواخر همان سال با روی کارآمدن وینستون چرچیل^۴ از حزب محافظه‌کار، عملیات باکانیر با نام جدید «چکمه» مورد تصویب قرار گرفت (مجله بازتاب اندیشه، ۱۳۸۲: ۲۹۹-۲۹۸).

چرچیل به خوبی می‌دانست که اجرای این نقشه بدون کمک آمریکا ناممکن است، لذا انگلیسی‌ها تلاش کردند که آمریکایی‌ها را نیز بازی‌گردان اصلی کودتا بکنند، تا هم خود از لحاظ مالی هزینه کمتری بدهند و هم پیامدهای منفی کودتا گریبانگیر آنها نشود (وودهاوس، ۱۳۶۷: ۱۹). در این فاصله، دوايت آیزنهاور^۵ با دیدگاه‌های ضدکمونیستی و روابط صمیمانه با کارتل‌های نفتی، در دسامبر ۱۹۵۲ جانشین ترومن شد (رفیعی، ۱۳۸۶: ۷۸). کمتر از دو هفته پس از برگزاری انتخابات، انگلستان در تعقیب هدف خود، وودهاوس را در اواسط نوامبر ۱۹۵۲ به آمریکا فرستاد. وی طی نوامبر و دسامبر ۱۹۵۲ نشست‌هایی در باره سرنگونی دولت ایران با وزارت خارجه آمریکا و سازمان اطلاعات مرکزی «سیا» در واشنگتن برگزار کرد. در همان حال، در لندن همکاران وودهاوس همین نقشه را با کرم‌لیت روزولت رئیس عملیات «سیا» در خاور نزدیک مطرح کردند (بیل، ۱۳۷۲: ۴۵۲).

در این مذاکرات، وودهاوس با آگاهی از ترس بیمارگونه آمریکایی‌ها از کمونیسم، زیرکانه از این ترس برای ترغیب آمریکایی‌ها جهت شرکت در کودتا استفاده کرد (لپینگ، ۱۳۶۵: ۵۶). او کوشید تا مقامات آمریکایی را برای حمله به ایران متقاعد کند و حمایت سیا را جلب نماید. بنا به استدلال وودهاوس، حتی اگر بر سر مسئله نفت با مصدق توافق حاصل

^۱. George Middleton

^۲. George Kennedy Young

^۴. Winston Churchill

^۵. Dwight Eisenhower

می‌شد، او نمی‌توانست در مقابل کودتای حزب توده مقاومت کند (کینز، ۱۳۸۴: ۱). به گفته وودهاوس: «چون نمی‌خواستیم متهم شوم بر اینکه می‌خواهم برای نجات منافع بریتانیا از کیسه آمریکایی‌ها بذل و بخشش کنم ... تصمیم‌گرفتم بر خطر کمونیسم در ایران پافشاری کنم» (وودهاوس، ۱۳۶۷: ۵۴). با وجود این تلاش‌ها، وی نتیجه مساعدی حاصل نکرد.

با این حال، لویی هندرسون^۱ سفیر آمریکا در تهران با انگلیسی‌ها همکاری می‌کرد. در تداوم مذاکرات، آنتونی ایدن^۲ و وزیر خارجه بریتانیا در مارس ۱۹۵۳ به واشنگتن سفر کرد. او ضمن ملاقات‌هایی با مقامات آمریکایی، اجرای کودتا در ایران را پیشنهاد داد. متعاقب آن، ایدن به همراه جان فاستر دالس^۳ همتای آمریکایی‌اش ضمن بیانیه مشترکی اعلام کردند که دولت مصدق از این پس می‌تواند کنترل سیاست‌های نفتی و صنعت نفت خود را در دست داشته باشد. اما هدف این بیانیه بازگشت بریتانیا به اداره صنعت نفت ایران بود که با مخالفت مصدق مواجه شد. لذا مصدق پیشنهادات متقابلی را مطرح نمود، اما با مخالفت آمریکا و انگلیس روبه‌رو شد. (کینز، ۱۳۸۴: ۱). با رد پیشنهادات مصدق، سرانجام بریتانیا موفق شد تا دولت آیزنهاور را متقاعد نماید که مصدق به ضرر منافع غرب عمل می‌کند؛ تلاشی که سرانجام تصویب طرح نهایی کودتا و اجرای آن علیه مصدق را هموار کرد (کینز، ۱۳۸۴: ۱؛ لیپنگ، ۱۳۶۵: ۵۶). این طرح را در پایان مارس چرچیل، ایدن، آیزنهاور و جان فاستر دالس تصویب کردند و پس از آن، سیا مسئولیت اجرای طرح را به عهده گرفت (نجاتی، ۱۳۶۸: ۳۳۳).

انگلیس، وودهاوس مسئول بخش ایران اینتلیجنس سرویس را در رأس عملیات قرار داد. آمریکایی‌ها نیز کرملیت روزولت را به عنوان رهبر عملیات محلی به منظور اجرای کودتا عازم ایران کردند (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹۳). مرکز عملیات را هم به دلیل امکان ارتباط آسان‌تر با انگلستان و ایران به قبرس منتقل کردند. در این زمان، انگلیسی‌ها از نیروهای کارآزموده‌ای چون لیمن پیمن^۴ مسئول میز ایران در وزارت خارجه انگلستان، نورمن داربی شایر^۵ از جاسوسان قدیمی اینتلیجنس سرویس برخوردار بودند که با ایران آشنایی کامل داشتند. در ماه‌های منجر به کودتا، بریتانیا و ایالات متحده جنگ روانی خود را تشدید کردند و تلاش نمودند تا با تبلیغات‌شان دولت مصدق را از هر طریق ممکن تضعیف نمایند (آبراهامیان، ۱۳۸۲: ۹۷). در این تبلیغات، مصدق فردی فاسد، طرفدار کمونیست‌ها، دشمن

1. Loy Henderson

2. Anthony Eden

3. John Foster Dulles

4. Lyman Payman

5. Norman Darbyshire

اسلام و مخرب روحیه و آمادگی نیروهای مسلح معرفی شد (کینز، ۱۳۸۴: ۱) و دولت او به تمایلات کمونیستی، تهدید اسلام، ایجاد اغتشاش عمومی، قدرت دادن به سیاستمداران نادرست و هدایت عمدی کشور به سمت آشفتگی اقتصادی متهم گردید (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹۷). در این عملیات روانی که با هماهنگی بیش از بیست نشریه و احزاب طرفدار سلطنت آغاز گردید، بستر اقتصادی مملکت که به علت محاصره نفتی در بحرانی‌ترین شکل خود قرار داشت، از مهمترین مسائل مورد توجه طراحان کودتا بود (نورمحمدی و حسن‌پور، ۱۳۸۰: ۱۶۵).

نقش آمریکا در طرح و اجرای کودتا

در آمریکا دو حزب دموکرات و جمهوری خواه با سیاست‌های خاص خود در پی مبارزه با گسترش کمونیسم در کشورهای جهان سوم بودند. استراتژی جمهوری خواهان جهت مقابله، گرایش به تشکیل دیکتاتورهای نظامی در این کشورها بود. در مقابل، دموکرات‌ها به تقویت حکومت‌های ملی‌گرا می‌اندیشیدند و آنان را موانعی جدی در برابر رشد کمونیسم می‌دانستند. با این تفکر تا حدودی از دولت مصدق در برابر سیاست‌های انگلستان حمایت نمودند (نورمحمدی و حسن‌پور، ۱۳۹۲: ۱۵۲-۱۴۹). از سویی، چون در صدد کسب سهمی از نفت ایران بودند، به طرح‌های انگلیس برای حذف دولت ملی روی خوشی نشان ندادند (جعفری و خیرخواه، ۱۳۸۲: ۱۰۲).

در همین راستا، دولت دموکرات ترومن استفاده از دیپلماسی را برای حل مساله نفت، اولویت بخشید. لذا با تصمیم اولیه انگلستان برای اقدام نظامی در ایران مخالفت نمود، چون آمریکایی‌ها هنوز مصدق را تنها شانس باقی‌مانده برای جلوگیری از گسترش کمونیسم و از دست رفتن ایران برای غرب می‌دانستند. ترومن و همفکرانش راه حل کمک به مصدق را به منظور جلوگیری از کودتای کمونیستی در ایران در قالب دکترین «سد نفوذ» پیشنهاد کردند (ازغندی، ۱۳۷۶: ۲۳۳ و رفیعی، ۱۳۸۶: ۷۹) تا ضمن جلوگیری از سقوط دولت ملی، مشکلات اقتصادی مصدق و مسئله نفت حل شود. بنابراین، تلاش‌های انگلستان برای همسو کردن سیاست آمریکا با طرح توطئه براندازی تا روی کار آمدن آیزنهاور از جناح جمهوری خواه به جایی نرسید (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۲۲). با به قدرت رسیدن آیزنهاور، استراتژی ترومن جای خود را به یک راهبرد امنیتی خصمانه و تهاجمی جدید به نام «انتقام گسترده» داد. چرخش مذکور در سیاست خارجی آمریکا به اتخاذ سیاست نفتی و مقابله با حکومت ملی مصدق در ایران کمک کرد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۲۳۳).

با روی کار آمدن آیزنهاور، ترس از حاکمیت کمونیست‌ها که در زمان ترومن، آمریکا را در کنار مصدق قرار داده بود، در این دوره آنان را در کنار انگلستان قرار داد. از این زمان، هندرسون شروع به تماس با ایرانیانی کرد که تمایل به همکاری جهت نابودی حکومت ملی داشتند. وی به همراه جرج میدلتون برای وزارت امور خارجه کشورهای خود پیام مشترکی با این مضمون ارسال نمودند که: «هر دو به این نتیجه رسیده‌ایم که هر چه مصدق بیشتر در قدرت باقی بماند، احتمال سقوط ایران به ورطه کمونیسم بیشتر است». با این حال، آیزنهاور همچنان به سازش با مصدق امیدوار بود. اما به تدریج وقایعی چون حمله به خانه مصدق در نهم اسفند ۱۳۳۱ و سفر وودهاوس در فوریه ۱۹۵۳ به واشنگتن او را قانع کرد که ایران به سوی آشوب پیش می‌رود؛ حتی هندرسون سازمانمند بودن این آشفتگی‌ها را تأیید نمود. هشدار آلن دالس^۱ رئیس سیا هم این تفکر را به اذهان القاء نمود که ایران با ملایمت به سوی نابودی پیش می‌رود و غلبه کمونیست‌ها هر لحظه محتمل‌تر می‌شود (کینز، ۱۳۸۴: ۱). البته نباید این تهدید چرچیل را در ملاقات با آیزنهاور نادیده انگاشت که: «اگر آمریکایی‌ها برای حل بحران نفت به بریتانیایی‌ها کمک نکنند، بریتانیا همچون سال ۱۹۰۷ برای تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ به شوروی نزدیک می‌شود» (جعفری و خیرخواه، ۱۳۸۲: ۱۰۳).

سرانجام در ۲۷ اسفند ۱۳۳۱، آمریکا در پیامی آمادگی خود را برای مذاکره در باره جزئیات تاکتیک براندازی مصدق به انگلیس اعلام نمود. با این تصمیم، نشست‌های متعددی بین سازمان‌های جاسوسی و وزارت خارجه آمریکا و انگلیس برگزار شد (وودهاوس، ۱۳۶۷: ۱۹). یک ماه پیش از آن بود که روزنامه آرزوی شمال با درج مطلبی تحت عنوان: «آیا انگلیس و آمریکا با هم ساخته‌اند؟» چنین نوشت: «انگلیسی‌ها از اوضاع متشنج فعلی ایران بسیار راضی بوده و با آمریکایی‌ها نیز توافق‌هایی حاضر کرده‌اند و شاید این توافق در روزهای آینده به صورت دیگری در اوضاع کلی مملکت ظهور کند» (آرزوی شمال، ۱۳۳۱/۱۱/۲۸، ش. ۳۵: ۲).

در جریان تداوم همکاری آمریکا با انگلیس و قطع روابط دیپلماتیک ایران با لندن، از مهر و آبان ۱۳۳۱ سفارتخانه آمریکا اهمیت ویژه‌ای پیدا نمود. نیروهای آمریکایی سفارت تحت فرماندهی ژنرال رابرت مک‌کلور^۲ در مراحل تدارک کودتا با افسران کلیدی ارتش تماس گرفتند. آمریکایی‌ها ۱۲۳ مشاور نظامی در ارتش و ژاندارمری داشتند که با افسران عملیاتی خصوصاً فرماندهان رسته‌های تانک در ارتباط مداوم اطلاعاتی بودند. افراد سیا در سفارتخانه با عناوین معمول وابسته فرهنگی، مطبوعاتی، امور کار و تجاری حضور پیدا کردند

^۱. Allen Dulles

^۲. Robert McClure

(آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹۵). آنان با چاپ کاریکاتورهایی از مصدق، تهدید رهبران مذهبی و بمب‌گذاری در منازل آنها به نام حزب توده به ایجاد جنگ‌های تبلیغاتی و روانی وسیعی در ایران پرداختند و در نقاط مختلف جهان نیز جلسات مشترکی با وزارت خارجه آمریکا برای اجرای کودتا ترتیب دادند (وودهاوس، ۱۳۶۷: ۴۰-۳۳ و ۷۶-۷۵).

آمریکا در مارس ۱۹۵۳ به سازمان سیا اطلاع داد که بقای دولت مصدق، منافع ایالات متحده را تأمین نخواهد کرد، بنابراین طرحی تهیه شد که طی یک عملیات مخفی سقوط مصدق را فراهم می‌آورد (رادمرد و حجازی، ۱۳۹۵: ۵۳). برای تدارک کودتا، سیا و اینتلینس سرویس با همدیگر همکاری نزدیک داشتند. در این زمان، متخصص اصلی سیا در امور ایران، دونالد نیوتن ویلبر^۱ بود. او اغلب به عنوان «جاسوس جنتمن» شناخته می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹۵). ویلبر در این مقطع مسئولیت جنگ روانی را عهده‌دار بود. او با استفاده از شیوه‌های مختلف و در اختیار داشتن گروهی متخصص دستورات لازم را به پایگاه تهران ارائه می‌داد. در کنار ویلبر، ژنرال مک‌کلور نیز گرداننده بخشی از عملیات جنگ روانی بر ضد مصدق بود (مجله بازتاب اندیشه، ۱۳۸۲: ۲۹۳). از شخصیت‌های اصلی دیگر سیا در واشنگتن که مرتبط با کودتا بودند، می‌توان از آلن دالس ریاست سازمان سیا، ژنرال والتر بیدل اسمیت^۲ معاون وزارت خارجه، فرانک ویسنر^۳ کفیل اداره برنامه‌ریزی سازمان سیا و کر میت روزولت^۴ نام برد. در این میان، روزولت حلقه اصلی بود که واشنگتن را به صحنه عملیات مربوط می‌ساخت و فرماندهی عملیات سیا را در خاور نزدیک به عهده داشت. در داخل ایران هم شخصیت اصلی، لوی هندرسون سفیر آمریکا بود (بیل، ۱۳۷۲: ۴۵۶-۴۵۵).

هندرسون در دهم خرداد ۱۳۳۲ طرح آژاکس را به شاه اطلاع داد و از او خواست که با برکناری مصدق و انتصاب زاهدی موافقت کند، اما شاه نیز به دلیل ترس و دودلی موافقت خود را منوط به حمایت کامل انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها کرد (کله‌هر و دارابی، ۱۳۹۵: ۱۸۱-۱۸۰). از همین رو، روزولت با نام مستعار جیمز اف. لاکریج به عنوان فرمانده عملیات کودتا در ۲۸ تیر ۱۳۳۲ به ایران آمد. با ورود او که حجم قابل توجهی کاریکاتور، مقاله و پول را برای فضا سازی به همراه داشت، مخالفان تحرک بیشتری پیدا کردند (نورمحمدی و حسن‌پور، ۱۳۹۵: ۱۶۴). روزولت به واسطه برادران رشیدیان دیدار مخفیانه‌ای با شاه داشت، با این حال تردید شاه پایان نیافت. لذا آنها در سوم مرداد ۱۳۳۲ زمینه ورود اشرف را به ایران فراهم

1. Donald Newton Wilber

2. Walter Bedell Smith

3. Frank Wisner

4. Kermit Roosevelt

نمودند تا موافقت شاه را برای اجرای کودتا جلب نمایند، اما تلاش اشرف بی ثمر بود (کلهر و دارابی، ۱۳۹۵: ۱۸۱-۱۸۰).

طی آن روزها حرکت مصدق در آزادی فعالیت احزاب وابسته به توده، چنین به اذهان تلقین نمود که ایران در کنار شوروی و همراهی با کمونیست‌ها عمل می‌کند. بنابراین، فاستر دالس وزیر خارجه آمریکا طی سخنرانی در ششم مرداد ۱۳۳۲ مصدق را مسئول سلطه کمونیسم بر ایران و آلتی در دست مخرب حزب توده دانست. او چشم‌پوشی دولت ملی نسبت به فعالیت‌های روزافزون حزب توده و اقدامات اخیر این دولت را مایه اضطراب شدید آمریکا خواند و گفت دولتش مصمم به جلوگیری از اقداماتی است که منجر به سقوط ایران می‌شود (نشریه آتش، ۱۳۳۲/۵/۷، ش. ۱۲۹۷: ۱). این اظهارات چنین به ذهن القاء می‌نمود که سیاستمداران واشنگتن همان راهی را می‌روند که متفقین لندنی آنها تعقیب می‌کنند. بنابراین، نشریه شورش اظهارات فاستر دالس را تأییدی بر سیاست فشار و محاصره اقتصادی ایران از سوی آمریکا دانست، که به واسطه بریتانیا شروع شده بود (شورش، ۱۳۳۲/۵/۱۰، ش. ۸۵: ۱-۲). نشریه باختر امروز نیز اظهارات دالس را متأثر از تلقینات و تبلیغات دروغ لندن در خصوص گسترش خطر کمونیسم در ایران خواند؛ اظهاراتی که در پی تضعیف نهضت ملی در ایران است (باختر امروز، ۱۳۳۲/۵/۱۵، ش. ۱۱۶۴: ۲).

به دنبال این فعالیت‌ها جلسه نهایی آمریکا و انگلیس در هفتم مرداد ۱۳۳۲ برای تصویب طرح اجرای کودتا در وزارت خارجه آمریکا برگزار شد. با دست‌یافتن آمریکا به توافقاتی با انگلستان و رسیدن به برتری نظامی نسبت به شوروی، آنها دیگر از مصدق حمایت نکردند و در جلسه شورای امنیت ملی، نماینده این دو کشور مسئله نفت ایران را یک موضوع بین‌المللی خواندند که سایر قدرت‌های بزرگ حق دخالت در آن را دارند (نجفی و حقانی، ۱۳۹۲: ۵۴۹). با شکست اشرف، در یازدهم مرداد بود که ژنرال نورمن شوارتسکف^۱ با وجوه اعطایی سیا جهت سازماندهی کودتا عازم ایران شد. او با جمعی از افسران و زاهدی ملاقات نمود و بابت هزینه‌های کودتا پنج میلیون دلار به او پرداخت کرد (نورمحمدی و حسن‌پور، ۱۳۹۵: ۱۶۴). متعاقب آن، روزولت در ملاقات یازدهم مرداد با اعلام حمایت آمریکا از شاه موفق شد که رضایت نهایی او مبنی بر عزل مصدق را کسب نماید. در چهاردهم مرداد آیزنهاور در یک مصاحبه مطبوعاتی وضع ایران را شبیه وضع و موقعیت کشورهای شرق و شرق دور دانست و متذکر شد: «این تهدیدها برای آمریکا خطرناک است و آمریکا باید این راه را در هر جا باشد، مسدود سازد» (روزنامه شورش، ۱۳۳۲/۵/۱۷، ش. ۸۷: ۲).

^۱. Norman Schwarzkopf

با توجه به آگاهی آمریکا مبنی بر اینکه ملی شدن صنعت نفت ایران به اندازه انگلستان به زیان آمریکا نیز هست، چون منافع نفتی آنان در آمریکای لاتین، عربستان، اندونزی و سایر نقاط جهان تضعیف می‌شود (مرجایی، ۱۳۸۴: ۷۸). آیزنهاور اعلام کرد تا زمان حل اختلاف میان مصدق و انگلستان، آمریکا مایل به خریدن نفت ایران و ارائه کمک‌های اقتصادی به این کشور نیست (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۰۱). با این زمینه‌سازی‌ها سرانجام مرحله اول کودتا در شب ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ با صحنه‌گردانی نظامیان آغاز گردید. اما این عملیات به علت پراکندگی زاهدی، برادران رشیدی و روزولت و لو رفتن مقر اصلی کودتاچیان در نطفه خفه شد (کلهر و دارابی، ۱۳۹۵: ۱۸۲). متعاقب آن، طرح کودتا با تغییراتی در صبح روز ۲۸ مرداد آغاز شد و برخلاف انتظار خیلی زود در عصر همان روز به کار دولت ملی خاتمه داده شد؛ چنانکه کابینه مصدق غافلگیر شد. با پیروزی کودتاچیان، روز ۲۸ مرداد از سوی دربار به عنوان روز «قیام ملی» نامگذاری شد (موحد، ۱۳۷۸، ۷۸۳/۲-۷۳۶).

نقش عوامل داخلی در اجرای کودتا

پرواضح است که کودتا بدون مشارکت اساسی ایرانیان هیچگاه قرین موفقیت نمی‌شد. با این همه، آنان بدون راهنمایی و حمایت روانی انگلیس - آمریکا هرگز نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند وارد معرکه بشوند (بیل، ۱۳۷۲: ۴۶۴). در این باره لمبتون عقیده داشت که موضع مصدق را باید با وسایل پنهانی چون قوت قلب دادن به ایرانیان تخریب کرد؛ دسته‌ای که می‌ترسیدند خائن قلمداد شوند، ولی عقایدشان در باره منافع ملی ایران با نظریات انگلیس تطبیق می‌کرد. به نظر وی این امر می‌توانست از طریق وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران به تدریج صورت گیرد. رابین زینر همچون لمبتون بر این باور بود که سفارت انگلیس در تهران باید با ایرانیان بانفوذی که منافع‌شان با منافع انگلیس تطبیق می‌کرد، به‌طور قاطع متحد شود. زینر معتقد بود که انگلیسی‌ها و متحدانشان در صحنه سیاسی داخلی تنها در صورتی می‌توانند برنده شوند که قدرت اراده و مهارت در مسلط‌شدن بر صحنه تغییر و تبدیل‌های دائمی اتحادها و شخصیت‌ها را داشته باشند. در این راه ساموئل فال^۱ رابین شرقی سفارت، مأموریتش پرورش ضد‌مصدقی‌های جوان بود (لویس، ۱۳۷۲: ۳۷۴-۳۷۳). انگلستان بر مبنای چنین تفکراتی تحت رهبری وودهاوس شبکه عظیمی از مأموران مخفی و جاسوسان را در ایران بنیان نهاد که هر گونه مهارتی از راه انداختن

^۱. Samuel Falle

شورش تا رشوه دادن به سیاستمداران را به خوبی آموخته بودند. با آماده شدن شرایط، این شبکه‌ها مأموریت یافتند با استفاده از طرفداران و شبکه‌های جاسوسی محلی نقشه طرح شده را اجرایی کنند (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۲۲). انگلیسی‌ها در پیش‌طرح کودتا دو نیروی هم‌زمان، اما مجزای "شهری" و "ایلات و عشایر" را پیش‌بینی نمودند که باید کنترل تهران را به دست می‌گرفتند و مصدق و وزرایش را بازداشت می‌کردند. در این فرآیند، نیروهای شهری شامل جمعی از سردبیران روزنامه‌ها، وکلای مجلس شورا و سنا، تشکیلات افسران عالی‌رتبه ارتش و پلیس، تجار، احزاب، سیاستمداران سالخورده، سران ارادل و اوباش و سردمداران تظاهرکنندگان به سرپرستی برادران رشیدیان بودند (ووده‌هاوس، ۱۳۶۴: ۵۶-۵۵). سرانجام این زمینه‌ها در ایران توسط بخشی از ارتش و مخالفان مصدق امکان‌پذیر شد. مخالفان گروهی عناصر محافظ‌کار وابسته به سفارت انگلستان بودند که از وجهه و اعتبار مردمی بهره‌ای نداشتند. طیفی از این افراد فرصت‌طلب و عده‌ای منافع‌شان با سیاست اقتصاد بدون نفت مصدق و رویکرد وی برای مقابله با واردات (که سرمایه‌داران بزرگ را در شمار مخالفان او قرار داد) در خطر قرار گرفته بود (عظیمی، ۱۳۷۲: ۳۵۹-۳۵۸). از سویی سیاست اصلاحات ارضی وی دشمنی زمینداران را برانگیخت، چون سود آنها را محصولات زمین‌های‌شان کاهش داد (رادمرد و حجازی، ۱۳۹۵: ۵۳).

طراحان و عوامل داخلی کودتا (سازمان شهری)

الف: برادران رشیدیان

سازمان شهری دارای شاخه‌های متعددی بود که تحت هدایت برادران رشیدیان (سیف‌الله، اسدالله و قدرت‌الله) کنترل می‌شد. نیازهای مالی این سازمان را سفارت بریتانیا در تهران تأمین می‌کرد (ووده‌هاوس، ۱۳۶۴: ۵۶-۵۵). برادران رشیدیان که پدرشان حبیب‌الله از معتمدین مقامات سیاسی انگلیس بود، واردکننده کالاهای انگلیسی و تأمین‌کننده بودجه حزب اراده ملی بودند. برادر بزرگتر، سیف‌الله مغز این گروه سه نفره به‌شمار می‌رفت. اسدالله سازمان‌دهنده و مبارز سیاسی و مورد اعتماد شاه بود؛ در حالی که قدرت‌الله تاجر و مقاطعه‌کار بود. تشکیلات رشیدیان شامل چند نماینده مجلس و سناتور، افسران بلندپایه ارتش و شهربانی، بعضی وعاظ و تجار، روزنامه‌نگاران و به‌ویژه رهبران اوباش بود (بیل، ۱۳۷۲: ۴۶۰). آنان رابط‌هایی چون شعبان جعفری، خطرناک‌ترین رهبر دسته‌های اوباش، کسبه قدیمی، اصناف، قصابان، نانوایان و قنادها را در بازار داشتند (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹۴).

رشیدیان‌ها کلید اصلی طرح انگلیسی‌ها و از چهره‌های اصلی شبکه زیرزمینی بودند که گذشته از ثروشان، در اینکه به راحتی در مجلس و بازار نفوذ می‌کردند و مردم کوچه و بازار را تجهیز نموده و به خیابان‌ها می‌کشاندند، مهارت بالایی داشتند (نورمحمدی و حسن‌پور، ۱۳۹۰: ۱۶۵). آنها به دستور انگلیسی‌ها با عوامل آمریکایی ارتباط نزدیکی پیدا کردند، چنانکه در سال ۱۳۲۹ش. با مأمور سیا، راجر بلاک^۱ تماس برقرار کردند و بلاک در اواخر این سال، آنان را با نام مستعار "برادران بوسکو" به روزولت معرفی کرد. آنها هم ضمن ملاقات‌هایی توجه روزولت را جلب نمودند، بنابراین با دعوت او به آمریکا رفتند. با ورود مخفیانه آنها به آمریکا و برگزاری جلساتی متعدد با مأموران سیا، هر سه نفر توسط آلن دالس با حمایت‌های روزولت در سازمان سیا استخدام شدند (روزولت، ۱۳۵۹: ۸۷-۸۴)، سپس به عنوان کلید رسمی کودتا فعالیت رسمی‌شان را در آبان ۱۳۳۰ با سازمان سیا آغاز کردند. پس از آن، خانه اسدالله رشیدیان به کانون اصلی توطئه‌گران از جمله زاهدی تبدیل شد. برادران رشیدیان بخش بزرگی از فعالیت خود را علیه مصدق در "کمیته نجات وطن" سازمان دادند؛ کمیته‌ای که پس از قطع ارتباط ایران و انگلیس ایجاد شد (کلهر و دارابی، ۱۳۹۵: ۱۷۸). در آن زمان، اسدالله رشیدیان در نقش عامل اصلی اینتلیجنس سرویس و نماینده اصلی دولت انگلستان اولین مأموریتش این بود که شاه را متقاعد نماید که وی (اسدالله رشیدیان) سخنگوی رسمی دولت انگلیس است (ویلبر، ۱۳۸۰: ۹۰). برادران رشیدیان جهت شروع عملیات از طریق رادیویی ترانزیستوری با واشنگتن و لندن مرتبط شدند و دستورها را دریافت و اجراء می‌کردند (لیپنگ، ۱۳۸۵: ۵۴).

در آغاز، تبلیغات خاکستری چون انتشار روزنامه‌ها و مقالات ضددولتی بدون نام نویسنده و ایجاد جنگ روانی مهم‌ترین فعالیت آنها بود، تا آنکه ایرانی‌های عضو شبکه جاسوسی رشیدیان‌ها متفق‌القول شدند که با دزدیدن مقامات رده بالای دولت ملی، ایران را بیشتر به سمت آشفتگی سوق بدهند. لذا سرتیپ محمود افشارطوس رئیس شهربانی را در اردیبهشت ۱۳۳۲ با همکاری بقایی و زاهدی ربوده و به ضرب گلوله از پای درآوردند. اقدامی که فعالیت آنها و سایر کودتاچیان را وارد مرحله جدید ساخت (کینز، ۱۳۸۴: ۱؛ کلهر و دارابی، ۱۳۹۵: ۱۷۹). در ماجرای اختفای روزولت در اوایل ژوئیه ۱۹۴۷، سیف‌الله و اسدالله او را راهنمایی کردند و در واقع حلقه اصلی ارتباط بین انگلیس و آمریکا در این ماجرا بودند (بیل، ۱۳۷۲: ۴۶۰). بر اثر تلاش رشیدیان‌ها که ماهیانه ده هزار پوند از دولت انگلستان دریافت می‌کردند،

^۱. Roger Block

شخصیت‌های سرشناسی که جزو همراهان و متحدان مصدق محسوب می‌شدند، با وی به مخالفت پرداختند. پس از شکست مرحله اول کودتا، آنها با تجهیز دستجات متعدد برای ایجاد هرج و مرج علیه مصدق با اعزام اوباش مرحله دوم کودتا را اجرایی کردند. آنان طی روزهای ۲۸-۲۵ مرداد جهت برگزاری تظاهرات، مبالغی میان اوباش تقسیم کردند. نقش برادران رشیدیان در کودتا چنان برجسته بود که اینچنین وودهاوس را به وجد آورد: «آنان در ۲۸ مرداد به بهترین صورت ممکن کارشان را انجام دادند» (کلهر و دارابی، ۱۳۹۵: ۱۸۳). شاه نیز سلطنت مجددش را مرهون تلاش‌های آنان دانست. بنابراین، رشیدیان‌ها را به علت خدماتی که در کودتا انجام داده بودند، مفتخر به دریافت نشان رستاخیز درجه یک نمود (کلهر و دارابی، ۱۳۹۵: ۱۸۳-۱۸۲).

ب: نظامیان و افسران بازنشسته (اخراجی)

این دسته از بازوهای اجرایی کودتا و کانون‌های مهم توطئه علیه دولت مصدق به‌شمار می‌روند. آنان محصول اقدامات مصدق در نیروهای نظامی پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بودند؛ زمانی که به تلاش برای تغییر الگوی سنتی مناسبات قدرت در ایران پرداخت. او طبق امتیازات فوق‌العاده مجلس، یک رشته لوایح قانونی را به منظور تصفیه ارتش و دستگاه قضایی از افسران و کارکنان فاسد و بی‌لیاقت از مجلس گذرانید. در جریان این تصفیه، ۱۳۶ افسر داوطلبانه و یا به اجبار بازنشسته شدند که ۱۵ نفر آنها از درجه ژنرالی برخوردار بودند. هدف مصدق آن بود که ارتش را غیرسیاسی کند؛ به‌گونه‌ای که تحت نظر دولت مسئولیت حفظ نظم و امنیت را عهده‌دار باشد (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۴۲ و ۱۳۹). اما بازنشسته‌کردن افسران، موجب تقویت آنان شد و آمادگی پیدا کردند تا در "کانون افسران بازنشسته" به رهبری فضل‌الله زاهدی ساماندهی و به صف مخالفین مصدق بپیوندند (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۴۱ و ۱۴۵). آنان همچنین با گردهمایی منظم در باشگاه افسران، "کمیته نجات وطن" را تشکیل دادند. شخصیت برجسته این کمیته مخفی، فضل‌الله زاهدی بود. اما چهره‌های نظامی دیگری چون ناصر مقدم رئیس ژاندارمری، حسن ارفع رئیس ستاد ارتش و عبدالحسین حجازی رئیس کل شهربانی تهران نیز حضور داشتند. کمیته نجات با کمک روزولت ارتشیان عالی‌رتبه‌ای چون نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی، هدایت‌الله گیلانشاه فرمانده نیروی هوایی، تیمور بختیار فرمانده لشکر زرهی کرمانشاه، منصور طالب‌زاده اردوباری فرمانده ژاندارمری، علی معتضد رئیس رکن دوم تیپ سه کوهستانی، سروان قهرانی فرمانده

لشکر موتوریزه رشت و غلامرضا اویسی و محمد خواجه‌نوری از فرماندهان مهم زرهی در پادگان‌های تهران و محمدحسن اخوی رئیس اطلاعات ارتش را با خود همراه کرد.

کینز معتقد است این افسران که از طریق کمیته با اینتلیجنس سرویس در ارتباط بودند را زاهدی با دادن رشوه به مخالفت با مصدق ترغیب کرد (کینز، ۱۳۸۴: ۱؛ آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۳۴۳-۳۴۲). از جمله افسران محلی سیا که در این طیف جای داشتند، عباس فرزندگان و احسان لنکرانی بودند. فرزندگان افسر ستاد بود که به تازگی پس از گذراندن دوره فشرده عملیات مخفی در واشنگتن به ایران بازگشته بود. لنکرانی هم از فعالان حزب توده بود که به عنوان یک انقلابی افراط‌گرا شناخته می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹۶ و ۹۳). از دیگر ایادی نزدیک به زاهدی که در پشتیبانی از کودتا نقشی مهم را برعهده داشتند، می‌توان به پسرش اردشیر زاهدی، ابوالقاسم و شاپور بختیار اشاره کرد (گازیورسکی، ۱۳۷۱: ۴۰).

این افسران ناراضی مدت‌ها پیش از کودتا جلسات محرمانه‌ای را با موضوع سقوط مصدق به ریاست زاهدی و حجازی تشکیل دادند و حتی به وسیله ایادی خود در تهران و شهرستان‌ها به خرید اسلحه مشغول شدند. این موضوع را روزنامه نیروی سوم به مصدق هشدار داد و از او خواست تا به این توطئه رسیدگی کند (نشریه نیروی سوم، ۱۳۳۱/۱۱/۲۷، ش. ۱۰۴: ۱). در تأیید حضور این اشخاص در اسناد چنین آمده است: «این توطئه به دستور استعمارگران انگلیسی و آمریکایی..... [بوسیله] امرای بازنشسته ارتش که زاهدی و حجازی در رأسشان قرار دارند و مزدوران استعماری در مجلس ترتیب داده شده است» (ساکما، سند ش. ۹۵۴/ ۲۹۰، ش. بازیابی ۱۲/۱/۹۵۴). طیف مذکور جهت بی‌ثباتی دولت ملی با استخدام عده‌ای از اوباش، موجبات بی‌حرمتی و حمله آنها را با پرچم‌های حزب توده به مساجد فراهم آورد. همچنین برای ایلات و عشایر شورشی به‌ویژه شاهسون‌ها، بختیاری‌ها، افشارها و ترکمن‌ها سلاح فراهم کردند. با شعبان جعفری سردسته اوباش تهران و قنات‌آبادی، مکی و بقایی افراد رویگردان از جبهه ملی مرتبط شدند. حتی با شرکت در ربودن و قتل افشارطوس جسد مثله‌شده‌اش را در اطراف تهران انداختند تا هشداری به دیگر افسران پشتیبان مصدق باشد (ویلبر، ۱۳۸۰: ۲۰۵-۱۹۷ و ۸۰). این قتل بیشتر یک جنگ روانی و تبلیغاتی علیه مصدق برای متزلزل ساختن او بود و ضمن ضربه کاری به دولت ملی، هشدار واضحی بود که وجود بی‌ثباتی را به همگان القاء می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹۷-۹۴). در این راستا آنان سعی در غافلگیری سایر مقامات ارشد و وزیران دولت ملی چون داریوش شایگان، عبدالله معظمی،

مهنا، حسین فاطمی و تقی ریاحی کردند تا با ناکارآمد جلوه دادن دولت مسیر سقوط آن را فراهم کنند (ویلبر، ۱۳۸۰: ۲۰۵-۱۹۷).

با قتل رئیس شهربانی، روزنامه شورش از حامیان دولت با تأکید بر شرکت افسران بازنشسته، دارودسته بقایی، زاهدی و یکی از شاهزادگان دربار در این قتل، آن را کودتایی نیم‌بند دانست و در این باره نوشت: «قرار بوده است بعد از ترور سرتیپ افشارطوس از افسران بازنشسته روز جمعه اول ماه مه دست به کودتای نظامی زده و زمام امور را به چنگ خونین خود درآورند» (روزنامه شورش، ۱۳۳۲/۲/۱۲، ش. ۷۳: ۲). خبری که مورد تأیید اسناد به‌جا مانده نیز هست: «قتل رئیس شهربانی بدست جنایتکارانی از قبیل سرتیپ مزینی و بایندر و منزه و زاهدی و بقایی... توطئه‌ای خطرناک بود. قرار بود که همزمان با این اقدام بعضی واحدهای نظامی که در اختیار کودتاچیان بود از قبیل گردان زرهی به فرماندهی سرگرد بهمن‌پی و بعضی از واحدهای دیگر... زیر نظر سرهنگ اخوی شبانه تهران را اشغال کنند» (ساکما، سند ش. ۲۹۰/۹۵۴، ش. بازیابی ۱۳۱/۹۵۴). اما در محکومیت قتل مذکور تلگراف‌هایی از شهرهای مختلف تبریز، ارومیه، میانه، اردبیل، تهران و... به دولت مخابره شد که خواستار مجازات مسببین این قتل و برگزاری مراسم یادبود او بودند (ساکما، سند ش. ۲۹۳/۲۷۶۱، ش. بازیابی ۱۳۵۰/۱۲/۱).

اقدام بعدی افسران، ساقط کردن مصدق بود. در این خصوص روزنامه شورش چندی پیش از کودتا هشدار داد که دربار و نمایندگان اقلیت (زاهدی، زهری، بقایی، حائری‌زاده و...) و دربار به تحریک افسران بازنشسته پرداخته و سعی دارند آنها را بر ضد دولت بشورانند (روزنامه شورش، ۱۳۳۲/۴/۶، ش. ۸۱: ۲). اما به‌رغم جدی گرفتن این موضوع، در ۲۵ مرداد یک کودتای نظامی به وسیله افسران و افراد گارد شاهنشاهی به مرحله اجراء گذاشته شد و سرلشکر نصیری رئیس گارد شاهنشاهی در اصل با داشتن یک فرمان سلطنتی مبنی بر برکناری نخست‌وزیر، ولی در ظاهر با این عنوان که می‌خواهد نامه‌ای به دکتر مصدق بدهد قصد اشغال خانه او را داشت، اما توسط محافظین منزل مصدق دستگیر شد و این اقدام به شکست انجامید (ساکما، سند ش. ۲۹۰/۸۴۶۰، ش. بازیابی ۱۳۱/۸۴۶۰). با این حال، دست‌اندرکاران کودتا در روز ۲۸ مرداد بدون کمک نیروهای نظامی و صرفاً با بسیج همین نظامیان ناراضی طرفدار شاه و حمایت گروهی از اراذل و اوباش توانستند حکومت مصدق را نابود سازند. در این روز سرهنگ رحیمی با تانک خانه دکتر مصدق را به توپ بست (ویلبر، ۱۳۸۰: ۲۰۶). همچنین زاهدی اقامتگاه مصدق را محاصره و پس از نه ساعت درگیری مصدق را بازداشت کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۳۴۵).

افسران سلطنت طلب پس از کودتا به خاطر اقداماتشان مفتخر به دریافت نشان رستاخیز و یک درجه ترفیع از سوی شاه شدند و پست‌های حساس و مهم به آنان واگذار شد. حتی برخی چون سرلشکر نادر باتمانقلیچ از نظامیان فعال در کودتا نشان ویژه‌ای از دولت آمریکا دریافت کرد (ویلبر، ۱۳۸۰: ۲۰۷-۲۰۶). زاهدی که بنا به گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس، فرمان نخست‌وزیری او در ۲۲ مرداد از طرف شاه صادر شده بود (روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۲/۵/۲۵، ش. ۸۱۲۶: ۱)، رسماً در روز کودتا با تلگراف شاه از رم به عنوان نخست‌وزیر قانونی منصوب شد (نشریه آتش، ۱۳۳۲/۵/۲۹، ش. ۱۳۰۸: ۲-۱). در پی انتصاب او نامه‌های تبریکی از سوی درجه‌داران ارتشی به وی ارسال گردید که خواسته‌هایی مبنی بر برگزاری مراسم تشییع کشته‌های نظامی در ۲۸ مرداد و اشتغال به کار مجدد بازنشستگان ارتشی را مطرح ساختند (ساکما، سند ش. ۲۳۰/۵۵۸۳۵). رؤسای ایلات و عشایر چون فرج‌الله عمران پور رئیس عشایر بندپی مازندران، کلانتر ایل بویراحمد علیا از نورآباد و... هم با ارسال تلگراف‌هایی حمایت‌شان را از او اعلام کردند (ساکما، سند ش. ۲۳۰/۷۸۹۶، ش. بازبایی ۷/۱/۷۸۹۶). باتمانقلیچ نیز که در ۲۸ مرداد با فرمان شاه به ریاست ستاد ارتش منصوب شد، طی اعلامیه‌ای بیان نمود که طبق دستور نخست‌وزیر افسرانی که از دو سال پیش بازنشسته شده و شخصاً مایل به اعاده خدمت در ارتش شاهنشاهی می‌باشند، فوراً تقاضای کتبی خود را به ستاد ارتش تسلیم نمایند تا به وضعیت آنان رسیدگی شود (اطلاعات، ۱۳۳۲/۵/۳۱، ش. ۸۱۶۹: ۵؛ روزنامه آتش، ۱۳۳۲/۵/۲۹، ش. ۱۳۰۸: ۲).

با پیروزی کودتاچیان، نامه‌هایی برای شاه ارسال شد و در آنها درخواست‌هایی چون استخدام مجدد افسران بازنشسته، افزایش حقوق و مستمری برای آنها (ساکما، سند ش. ۲۳۰/۲۰۶۲۲، ش. بازبایی ۷/۱/۲۰۶۲۲) و رهایی افسران دستگیرشده طرفدار دولت ملی مطرح گردید. در یکی از این نامه‌های افسران دستگیر شده افرادی معرفی شدند که مورد اغفال قرار گرفته‌اند: «به جز چند نفر بقیه اغفال‌شدگان بدبختی هستند که فقط از روی بی‌خبری گول محیط مسموم و آلوده سال‌های ۲۹-۱۳۳۲ را خورده و در چاه بدبختی افتاده‌اند... گناه از آن کسانی بود که آن محیط آلوده و کثیف را به وجود آورده بودند» (ساکما، سند ش. ۲۴۰/۳۲۴۲۳، ش. بازبایی ۱۳/۱/۳۲۴۲۶). در این نامه تأکید بر محاکمه سران نهضت ملی شده و از شاه درخواست شده بود که در صورت استعفاء و بازنشستگی اختیاری آنها، از املاک شاهی مزارعی در نقاط مختلف کشور برای امرار معاش به آنها داده شود (ساکما، سند ش. ۲۴۰/۳۲۴۲۳، ش. بازبایی ۱۳/۱/۳۲۴۲۶).

ج: دوستان انگلیسی‌ها و گروه اقلیت مجلس

از معروف‌ترین افرادی که به دوستی با انگلیسی‌ها و مخالفت با دولت ملی معروف بودند و علناً از انگلستان طرفداری می‌کردند، می‌توان به ارنست پرون، سلیمان بهبودی رئیس تشریفات دربار، شاپور ریپورتر مشاور سفارت هندوستان و خبرنگار ویژه تایمز لندن، سید محمد بهبهانی و سید ضیاءالدین طباطبایی رهبر حزب اراده ملی اشاره کرد که در رده‌های بالای دولت ایران نفوذ داشتند. در کنار این طیف باید از شمس قنات‌آبادی رهبر مجاهدین اسلام و سه نماینده سخنور مجلس مظفر بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری‌زاده نام برد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹۴). طیف اخیر که در تعبیر روزنامه‌های حامی مصدق (از جمله شورش و باختر امروز) با عنوان گروه اقلیت در مجلس شورای ملی از آنها نام برده می‌شد، در مصاحبه‌ها و روزنامه‌هایشان چون شاهد و ملت ما، مصدق را به باد انتقاد می‌گرفتند و او را به توده‌ای بودن و مخالفت با شاه متهم می‌کردند. چنانکه روزنامه شاهد یک هفته قبل از کودتا در مقاله‌ای با عنوان: "اسرار پشتیبانی حزب توده از مصدق"، حکومت دکتر مصدق را حکومت ایده‌آلی دانست که توده- نفتی خواستار آن است و مصدق را مجری نیات آنها دانست که با ماسک قهرمان ملی برای عملی کردن نقشه خود روی کار آمد (نشریه شاهد، ۱۳۳۲/۵/۲۱، ش. ۱۰۱۰: ۴). در این مقطع، دکتر بقایی و علی زهری از نمایندگان مجلس و عضو فراکسیون نجات نهضت همراه زاهدی به تحصن در مجلس پرداختند. آنان در پاسخ به نامه عبدالله معظمی رئیس مجلس علت تحصن خود را چنین بیان کردند: «دکتر مصدق... امروز دست عناصر فرصت‌طلب و ماجراجو و ضدملی و توده‌ای‌های خائن را چنان بازگذاشته که برای انجام هر جنایتی آزاد باشند... اگر برای اینجانبان در مجلس شورای ملی امنیت جانی وجود نداشته باشد... در کدام نقطه کشور می‌توانیم مصون از تعرض جنایتکاران باشیم» (نشریه آتش، ۱۳۳۲/۴/۳۱، ش. ۱۲۹۱: ۱۰۳). در این طیف، مظفر بقایی فرایندی سیال را طی نمود، چنانکه نه در شمار وابستگان به دربار و عضو جناح ملی و نه وابسته به جریان مذهبی بود. با آنکه بقایی نقشی به ظاهر مستقل و فراجناحی نسبت به جریان‌های موجود طی نمود، اما عملکردش نشان از یک همگرایی مرموز و پیچیده با سیاست‌های استعماری طراحان کودتا داشت. در روز کودتا نیروهای وی ضمن تهاجم به خانه مصدق در عملیات کودتا نقشی فعال ایفاء نمودند. بدین خاطر پس از کودتا مطبوعات از بقایی به عنوان یکی از رهبران قیام ملی نام بردند (نورمحمدی و حسن‌پور، ۱۳۹۰: ۱۶۲ و ۱۵۹).

د: مطبوعات و روزنامه‌نگاران

از جمله ابزارهای مهم برای زمینه‌سازی و اجرای کودتا و همچنین آماده‌سازی افکار عمومی برای پذیرش کودتا، مطبوعات بود. در اسناد سازمان سیا در بخشی از طرح کودتا، از مطبوعات و تبلیغات با عنوان «عوامل خاص و ویژه» یاد شده است. طراحان کودتا با نفوذ عمال ایرانی خود در شبکه‌های مطبوعاتی دست به تبلیغات گسترده‌ای بر ضد مصدق زدند (گازبورو سکی، ۱۳۶۷: ۲۷). آنان با پخش پول میان جراید، از موجبات انتشار مطبوعات جدید بودند تا به حمله علیه دولت پردازند و به هرکس که امتیازنامه داشت، متوسل می‌شدند. بیشتر پول‌ها به وسیله چک‌های در وجه حامل از طرف زاهدی پرداخت می‌شد (نشریه شورش، ۱۳۳۲/۴/۶، ش. ۸۱: ۲). در این زمینه فرخ کیوانی و علی جلالی (یا جلیلی) دو جاسوس معروف سیا نیز فعال بودند. کیوانی خبرنگار روزنامه اطلاعات و جلالی رابط روزنامه دیلی تلگراف بود و مجله ایران پرستان را منتشر می‌کرد. این دو نفر با لوطی‌ها و چاقوکشان عضو زورخانه‌های سنتی ارتباط داشتند. آنها وجوه دریافتی خود را در روزنامه‌های کیهان، ملت ایران، ملت ما، آرام، ستاره، اسلام و آسیای جوان خرج می‌کردند و سردبیران سه روزنامه معروف داد^۱، آتش^۲ و فرمان^۳ از دیگر فعالان این عرصه بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹۴ و ۹۶).

در این راستا روزنامه شاهد یک روز قبل از کودتا به چاپ اعلامیه انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری پرداخت (نشریه شاهد، ۱۳۳۲/۵/۲۷، ش. ۱۰۱۵: ۱). روز بعد این اعلامیه در روزنامه‌های ملت ما، مرد آسیا، ارم، آسیای جوان، ستاره اسلام و ژورنال دو قابل مشاهده بود. همچنین روزنامه‌های داد و شاهد مصاحبه‌ای با زاهدی انجام دادند که در آن وی دولتت را تنها دولت قانونی معرفی کرده بود؛ گفته می‌شود که این مصاحبه را جلالی جعل نموده بود (مؤمن صفایی، ۱۳۹۹: ۱۱۵). پس از کودتا وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مختلف از عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان به دلیل زحماتش در کودتا قدردانی کردند (ساکما، سند ش. ۲۳۰/۳۱۵۶۰، ش. بازیابی ۷/۱/۳۱۵۶۰).

در بسترسازی برای کودتا، مطبوعات حامی کودتا از جمله آتش، شاهد و ملت ما با استفاده از ترفندهای گوناگون نظیر چاپ کاریکاتور، تمسخر ایده‌های مصدق، پوشش گسترده فرمان‌های شاه مبنی بر عزل مصدق و انتصاب زاهدی و چاپ مصاحبه‌های زاهدی با خبرنگاران خارجی، (کیانوری، ۱۳۷۱: ۳۰۲-۳۰۰)، بزرگ‌نمایی خطر حزب توده و وابستگی

۱. ابوالحسن عمیدنوری

۲. انوشیروان معالی، مهدی میراشرفی و قنات‌آبادی

۳. عباس شاهنده

مصدق به توده‌ای‌ها نقشی مهم ایفاء کردند. حزب توده که در ماجرای سالگرد قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با برگزاری تظاهرات در تهران موجبات نگرانی بسیاری از نیروهای ملی‌گرا و مذهبی را فراهم ساخته بود، ناخواسته بر تبلیغات سازمان سیا مبنی بر ارتباط حزب با مصدق مهر تأیید زد. از سویی پخش اخبار همکاری توده‌ای‌ها با مصدق، نه تنها زمینه بروز انشعابات در جبهه ملی و عدم همکاری بخشی از آنان با مصدق را فراهم ساخت، بلکه با توجه به حساسیت نیروهای مذهبی، آنها را در مقابل مصدق قرار داد و بر آتش منازعات میان نیروهای ملی و مذهبی افزود. در مقابل، مصدق نیز برای آنکه ترس آمریکائی‌ها را از کمونیسیم افزایش دهد، به حزب توده و گروه‌های وابسته به آن اجازه فعالیت علنی داد تا بدین وسیله بر حمایت دولت آمریکا از خود بیفزاید (نورمحمدی و حسن‌پور، ۱۳۹۲: ۱۶۴-۱۶۲). حزب توده هم با تصور اینکه دولت مانعی در اجرای مقاصدش به وجود نمی‌آورد، با تاکتیکی جدید تصمیم به جمع‌آوری قوای خود در تهران و شهرستان‌ها گرفت تا ابتکار عملیات را به دست گیرد. بنابراین، روزنامه‌های چپی که تا چند روز پیش با لحنی تند عملیات مصدق را تقبیح می‌کردند، اینک روش ملایم‌تری در پیش گرفتند (نشریه آرزوی شمال، ۱۳۳۲/۱/۲۳، ش. ۲: ۲). در پی انتقاد از این سیاست نخست‌وزیر، وی مجری تصمیمات کمیته مرکزی حزب توده و بازی‌کننده نقش کرنسکی در تاریخ ایران دانسته شد و چنین تبلیغ شد که «پس از ۴۹ سال مشروطیت سیاستمداران مسکو..... با کمک مصدق عزای مشروطیت را اعلام کردند» (نشریه آرام، ۱۳۳۲/۵/۱۴، ش. ۴۰: ۱ و ۱۳۳۲/۵/۲، ش. ۳۳: ۱). دولت ملی همان حکومت ایده‌آلی توده‌ای‌ها و مصدق دیکتاتور مجنون توصیف گردید که مملکت را به دامن کمونیسیم می‌اندازد. لذا مردم باید از این امر جلوگیری می‌کردند (نشریه آتش، ۱۳۳۲/۴/۳۱، ش. ۱۲۹۱، ۴ و ۱؛ شاهد، ۱۳۳۲/۵/۲۱، ش. ۱۰۱۰: ۴).

هـ- اراذل و اوباش

اراذل و اوباش از ستون‌های اصلی پشتیبان کودتا بودند. آنان را روزولت در مدتی کوتاه با کمک ارتشیان و همدستی برادران رشیدیان به هواداری از شاه سازماندهی کرد (ویلیز، ۱۳۸۰: ۱۹۵). استعمارگران انگلیسی و آمریکایی و طرفداران‌شان که در مراکز حساس کشوری و لشکری نفوذ داشتند، با وجود تلاش‌های گسترده در روزهای بعد از نهم اسفند ۱۳۳۱ نتوانستند در بین مردم برای خود طرفدارانی پیدا کنند تا به نفع‌شان تظاهرات کنند. در این میان «غیر از چند زن... و عده‌ای اراذل و اوباش کسی حاضر نشد زنده باد شاه بگوید» (ساکما، سند ش. ۲۹۰/۹۵۴، ش. بازیابی ۱۲/۱/۹۵۴)؛ فرآیندی که طی آن به اوباش پول داده شد تا با

انجام یکسری حملات جعلی علیه رهبران مذهبی طوری وانمود کنند که مصدق یا حامیان وی صادرکننده این دستورات هستند (کینز، ۱۳۸۴: ۱). این دسته به تحریک عوامل خارجی و افراد سلطنت‌طلب، تظاهراتی گسترده و سازماندهی شده در حمایت از شاه به راه انداختند. در روز کودتا چهار دسته از آنان جهت تظاهرات علیه مصدق و به طرفداری از شاه از جنوب شهر به سمت شمال تهران و تسخیر منزل مصدق حرکت کردند (ویلبر، ۱۳۸۰: ۱۹۵). آنها در روز کودتا دفتر روزنامه‌های اطلاعات، باختر امروز، شورش، احزاب پان‌ایرانیست و نیروی سوم را مورد هجوم قرار دادند، سپس به ایستگاه فرستنده رادیویی حمله بردند و آن را تصرف کردند (نشریه آتش، ۱۳۳۲/۵/۲۹، ش. ۱۳۰۸: ۳). صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شعبان جعفری از سردسته‌های اوباش هنوز در زندان بود، اما آزاد ساختن او یکی از برنامه‌های آن روز بود. این کار ظاهراً به دست هواخواهان وی صورت گرفت، اما در حقیقت مأموران شهربانی و فرمانداری نظامی در آن دخالت داشتند. بنابراین، او به همراه نوچه‌هایش در کودتا شرکت کرد. بعد از ۲۸ مرداد، شعبان جعفری به صورت یکی از چهره‌های مطرح روز درآمد. هر زمان که یکی از رجال طرفدار دکتر مصدق به وسیله مأموران فرمانداری نظامی گرفتار می‌شد، شعبان که از قبل به او اطلاع داده می‌شد، با چاقوکشی و عربده‌جویی او را تهدید می‌کرد. بعد از کودتا او به خاطر خدماتش در این روز از سوی دولت زاهدی مورد تقدیر قرار گرفت و ضمن اهداء زمینی در شمال پارک شهر، پولی نیز به عنوان کمک به او داده شد تا یک زورخانه مدرن بسازد. این زورخانه در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۳۶ به دست شاه افتتاح شد (بهزادی، ۱۳۷۵: ۱۹۲-۱۹۰). همچنین یک قطعه مدال درجه دو رستاخیز به او اهداء شد و از همه سرکردگان اوباش بعد از کودتا توسط شاه تقدیر به عمل آمد (ویلبر، ۱۳۸۰: ۱۹۵).

و: ایجاد شبکه مخفی بدامن

سازمان جاسوسی انگلستان شبکه‌ای از فعالیت‌های سیاسی را علیه مصدق در قالب فعالیت‌های کمونیستی سازماندهی کرد، اما این فعالیت برخلاف تصور حزب توده و سازمان جاسوسی شوروی در حوزه تسلط و در راستای سیاست‌های آنها نبود. بدامن^۱ یک برنامه سیاسی و تبلیغاتی گسترده بود و ظاهراً سالانه بودجه‌ای یک میلیون دلاری داشت. این

^۱ نام اصلی این شبکه «Tpbedamn» بود. یک نام رمزی که نشان‌دهنده عملیات پنهان بود. به نظر می‌رسد که تی پی بدامن از سه جزء تشکیل شده باشد. «tp» مخفف نام حزب توده یا «Tudeh Party» است. «be» مشخص نیست چه مفهومی دارد و با مخفف چیست و واژه «damn» که به معنای محکوم کردن و سزاوار جهنم دانستن است (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۰۰).

شبکه «به سرپرستی دو تن ایرانی با نام‌های رمز نرن و سیلی اداره می‌شد» (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۷۹). فعالیت‌های شبکه بر دو محور عملیات جنگ تبلیغاتی- فرهنگی و نفوذ سیاسی متمرکز بود. عوامل این شبکه توانستند در حزب توده، جبهه ملی، حزب زحمتکشان، حزب ایران، نیروی سوم، و... نفوذ کنند. در آن ایام شبکه بدامن توانست تا لایه‌های عالی تشکیلات توده رخنه نموده و از تمام دستورات رهبری به کادرها مطلع بود (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۷۹).

این شبکه کاملاً مخفی با محوریت و هدایت وودهاوس، شاپور ریپورتر و اسدالله علم وظیفه رهبری عملیات و ایجاد ارتباط با سازمان سیا و اینتلیجنس سرویس را برعهده داشت (نجفی و حقانی، ۱۳۹۲: ۵۴۹). شبکه مذکور عده‌ای از کمونیست‌های قدیمی را جذب نمود و بدین وسیله فعالیت‌های متعددی را در لوای حزب توده به انجام رسانید. این گروه انگلیسی که در میان مردم به «توده نفتی» معروف بود، با تبلیغات بر ضد مذهب، معتقدات دینی و روحانیت این عقیده را در میان مردم رواج دادند که دولت مصدق زمینه‌ساز کودتا و دولتی ضد مذهبی است. اسدالله علم با جذب چهره‌های مطبوعاتی، سیاسی و روشنفکری یکی از تأثیرگذارترین اجزای این عملیات بود. شبکه بدامن و اعضای ایرانی آن ضمن حفظ روابط پنهانی خود با سیا، به خرید رهبران گروه‌های مختلف می‌پرداختند. حتی با بقایای برای جدایی از مصدق تماس گرفته شد و برای این کار مورد تشویق قرار گرفت. بدامن در این مورد به تلاش برای جدایی کاشانی و طرفدارانش از جبهه ملی پرداخت و در این تبلیغات جدایی، از مصدق چهره‌ای پلید ترسیم گردید که ضمن بهره‌برداری از وجود کاشانی از وی سوءاستفاده هم می‌نماید. همچنین برای ایجاد اختلاف‌افکنی میان سایر روحانیون با کاشانی و فاصله‌گرفتن از مصدق و ایجاد تفرقه میان احزاب توسط مقامات سیا که رهبری بدامن را عهده‌دار بودند، فعالیت‌هایی صورت گرفت (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۸-۲۷). در آستانه کودتا روزنامه شورش با چاپ مطالبی پرده از جلسات سری مخالفین با حضور اعضاء اینتلیجنس سرویس برداشت و توجه مقامات صلاحیت‌دار را اینچنین برای جلوگیری از اقدامات مأمورین بیگانه در امور داخلی ایران جلب کرد: «به قراری که خبر می‌رسد بعضی از مأمورین اینتلیجنس سرویس و چند تن از مقامات مؤثر آمریکایی هم در این جلسات شرکت دارند» (نشریه شورش، ۱۳۳۲/۵/۱۷، ش. ۸۷: ۲).

رؤسای ایلات و عشایر

در کنار سازمان شهری، دومین مجراهای فشار و ایجاد گرفتاری داخلی برای دولت مصدق، تحریک ایلات و عشایر و رهبران آنها به‌ویژه در مناطق نفت‌خیز و مرزهای غربی کشور بود. اسناد موجود ریشه این فعالیت‌ها را از سال ۱۳۳۰ ش. اثبات می‌کنند؛ تلاش‌هایی که پس از قطع رابطه ایران و انگلیس تا کودتای ۲۸ مرداد ابعاد وسیع‌تری به‌خود گرفت (راعی، ۱۳۸۸: ۱۵۸). بر اساس طرح مقدماتی کودتا، زمانی که سازمان‌های شهری فعالیت خود را آغاز می‌کردند، می‌بایست در شهرهای بزرگ جنوب، رؤسای قبایل ذوالفقاری، بختیاری، بویراحمدی، مقدم، خمسه و قبایل عرب قدرتشان را به نمایش می‌گذاشتند و در صورت مقاومت حزب توده، این افراد شهرهای کلیدی مثل اصفهان و آبادان را متصرف می‌شدند (وودهاوس، ۱۳۶۷: ۵۶-۵۵؛ آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۹۴).

در ایجاد تحریک و اغتشاش در مناطق نفت‌خیز، اعضای سازمان پلیسی و اطلاعاتی شرکت نفت انگلیس و ایران دخالت مستقیم داشتند و به کمک کارمندان، خواسته‌های خود را عملی می‌کردند. بر اساس طرح وودهاوس اغتشاش‌های زمانبندی‌شده‌ای در نظر گرفته شده بود که مجریانش برادران رشیدیان و برخی از سران ایل بختیاری بودند (راعی، ۱۳۸۸: ۱۵۹-۱۵۸). بر اساس این برنامه در جنوب ایران پاره‌ای از عشایر از سازمان اینتلیجنس سرویس حقوق دریافت می‌کردند (بیل، ۱۳۷۲: ۴۱۱). از برنامه‌های دیگر، تلاش برای بی‌ثبات کردن دولت با فعالیت‌های تبلیغاتی و ارسال مخفیانه اسلحه به قبایل محلی (چگینی، ۱۳۷۹: ۱) و رواج شایعه و اقدام عملی برای ایجاد قحطی بود تا مردم را از ادامه حکومت مصدق وحشت‌زده کنند. انگلیسی‌ها به کمک برخی رؤسای عشایر خوزستان و قاچاقچیان، برنج، گندم و آرد منطقه را خریداری کردند تا از این راه به دولت مصدق فشار وارد کنند.

در میان ایلات و عشایر مهم، تنها عشایر قشقایی در شمار مخالفان عمده شاه قرار داشت. بنابراین، جلب همکاری و همراهی رؤسای آن با کودتا یا راندن آنها به سوی بی‌طرفی برای کودتاگران بسیار اهمیت داشت. لذا از یک‌سو، راه‌های توافق با آن بررسی شد و حتی با سران ایل دیداری انجام گرفت، از سوی دیگر، ایل بختیاری رقیب قشقایی‌ها برای حمایت از زاهدی توسط MI6 تجهیز شد و مقداری اسلحه و مهمات دریافت کرد. با توجه به اتحادی که میان زاهدی و ابوالقاسم بختیار وجود داشت، زاهدی وعده جنوب آزاد را به همراه رهبری به بختیار داده بود (راعی، ۱۳۸۸: ۱۶۹ و ۱۶۳-۱۶۲). در نهایت قشقایی‌ها برخلاف دیگر ایلات

حاضر به حمایت از شاه در قالب کودتا نشدند و در ضدیت با او و زاهدی به همکاری با حزب توده پرداختند (کیانوری، ۱۳۷۱: ۳۰۲-۳۰۰).

ایل قشقایی که در چندین موقعیت نشان داده بود با مصدق همراه است، در روز کودتا سران آن در تهران حضور داشتند. آنان طی تماس با مصدق به او پیشنهاد دادند که همراه آنها به میان ایل قشقایی برود، اما مصدق نپذیرفت. ایل بویراحمادی نیز به دو دسته موافق و مخالف مصدق تقسیم می‌شد، اما بیشترین افراد آن از طرفداران نهضت ملی بودند. برای همراه ساختن ایل با شاه و زاهدی، سرلشکر همت و سرتیپ شیوا بسیار تلاش کردند. شماری از ارتشی‌ها و دولتمردان شاه از یک سو با ترتیب دادن ازدواجی سیاسی و از سوی دیگر با ایجاد اختلاف میان طرفداران مصدق مانع از اتحاد طوایف ایل بویراحمادی بر ضد کودتاگران شدند (راعی، ۱۳۸۸: ۱۷۰-۱۶۸).

نتیجه‌گیری

فکر کودتا در ایران از آغاز نهضت ملی، به خاطر از دست دادن یکی از منابع ارزی عمده انگلستان نزد برخی از جناح‌های حاکم بر این کشور وجود داشت، اما مخالفت‌های آغازین ایالات متحده با عملیات نظامی و جدیت نیروهای حامی نهضت ملی این اقدام را به تعویق می‌انداخت. انگلستان که به علت جایگاه درجه دومی از قدرت و موقعیت بین‌المللی در این مسیر ناچار از جلب همراهی و موافقت کشور قدرتمند آمریکا بود، با عنوان نمودن خطر گسترش کمونیست به تلاش برای متقاعد کردن آمریکا پرداخت و سرانجام در این امر موفق شد. با این حال، نمی‌توان گفت که بریتانیا بر سر مسئله کمونیسم، آمریکا را فریب داد و مجبور به همکاری در این ماجرا کرد. زیرا ایالات متحده نیز منافع خود را دنبال می‌کرد و دخالت آنان در این کودتا به خاطر به دست آوردن منافع نفتی بود. اما در کنار بازگردانیدن جریان نفت به غرب، سرنگونی حکومت ملی، بازگردانیدن شاه و استقرار استبداد سلطنتی، بازگردانیدن قدرت و سلطه استعمار انگلیس و آمریکا از دیگر اهداف کودتاچیان بود که با همراهی عوامل داخلی در پی دستیابی به آن بودند. در این راستا طرح توطئه براندازی با تشویق اپوزیسیون به ایجاد آشوب، ایجاد مبارزه سیاسی و تبلیغاتی دامنه‌دار علیه مصدق به عنوان یک چهره کمونیست، تحت فشار قرار دادن شاه برای برکناری مصدق و انتصاب زاهدی در چند مرحله توسط عوامل داخلی به اجراء گذاشته شد. این عوامل که به وسیله شبکه‌های مخفی CIA و MI6 و با کمک عوامل جاسوسی ایرانی در داخل جذب شدند،

طیف وسیعی از جمله رؤسای ناراضی ایلات و عشایر، روزنامه‌نگاران، نظامیان، اراذل و اوباش و نمایندگان مجلس را شامل می‌شدند. اما به‌رغم آنکه کودتا به ظاهر موفق شد که نهضت ملی ایران را شکست بدهد، اما نتوانست از تداوم پیکار علیه دیکتاتوری و استعمارگران جلوگیری نماید و حتی دگرگونی کیفی در روند رو به رشد حرکت ملی در ایران ایجاد کرد و این بار مبارزه علیه استبداد داخلی محور اصلی بود.

شاهنشاهی:

جان نثار بنام یک سرد خدمتگوار به میهن و اهل حضرت مطالب ذیل را بعرض رسانیده و بنام مصالح کشور استعماى بذل توجه جدی مینماید .

۱- قطعاً اهل حضرت روزهایی سیاه و تاریک ۲۵ الی ۲۸ مرداد سال ۳۳۲ و راکه جان نثار از یاد آوری آن نیز ناراحت میشود بخاطر دارند و همه میدانند که استمداد اهل حضرت از خدای قادر متعال و ارواح طیسه انسه اظهار موجب آن معجزه غیر منتظره شده و بآن طوفان بی مانند خانه داده شد .

۲- اینکه که شاهنشاهی از طری ذات انفس خداوندی بزرگترین قدرت یعنی سلطنت را در دست دارند بسابقه سلطنت بی مانند خود خوب است از این قدرت لائقه جهت روح آلام و مصائب بیچارگان و مظلومین حد اکثر استفاده بعمل آید .

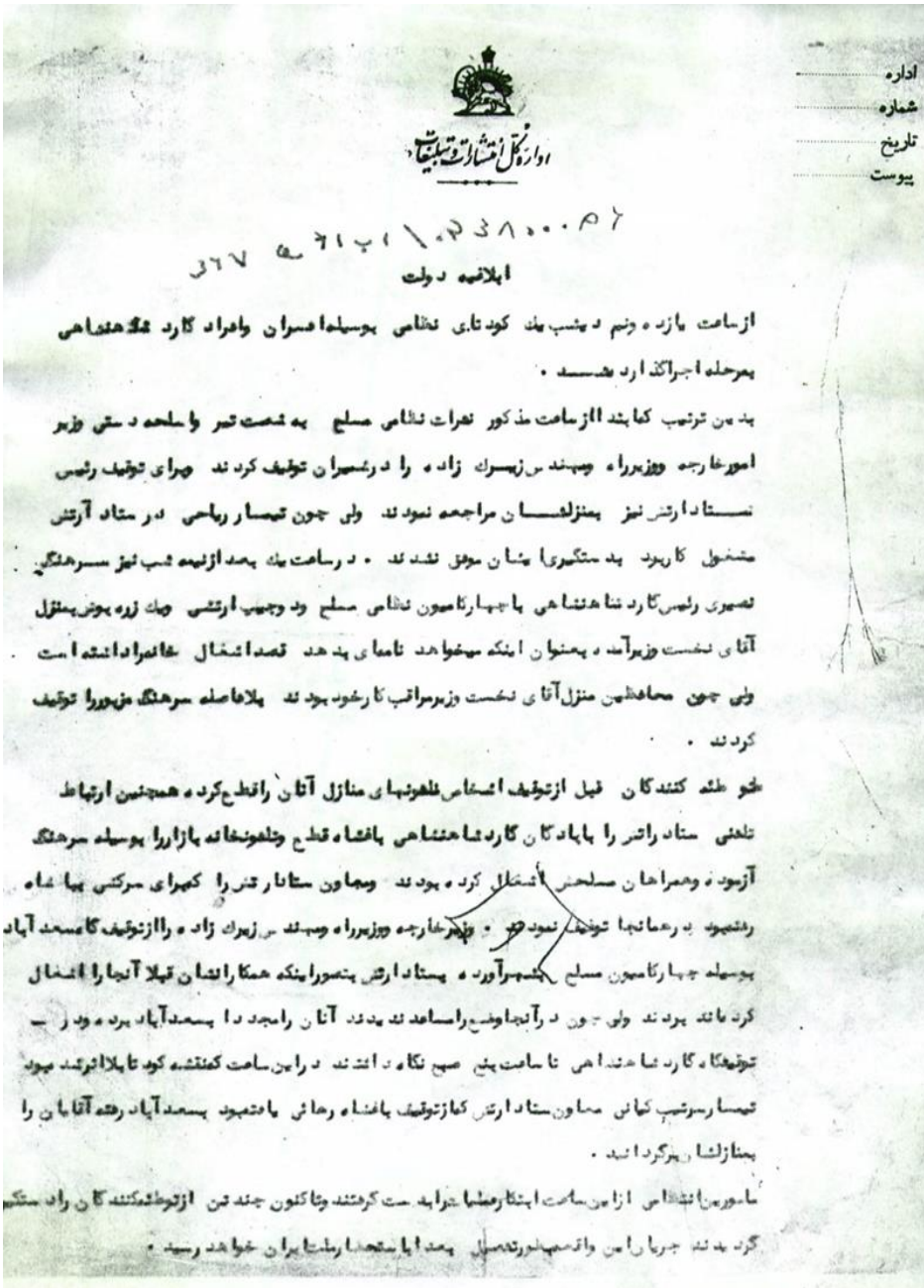
۳- در این برقع بدبختی و مصائب خانوادہ ما وستگان اسرمان گهراء و دستگیر شده را حد و پایانی نیست آنچه که پیدا است چیزی چند نفر بقریب الخلال شدگان بدبختی هستند که نقطه آرزوی بی خبری گول محیط مسووم و آلوده سالهای ۲۹-۳۲ را خورده و در جاه بدبختی افتاده اند . حقیقتاً باید گفت گناه از آن کسانی بود که آن محیط مسووم آلوده و کثیف را بوجود آورده بودند . اکثریت قریب یا اطلاق این بدبختان قربانیان همان محیط مسوومند که سابقه اینک پس از ۲۸ مرداد کسی وارد آن سازمان مخرب نشسته است .

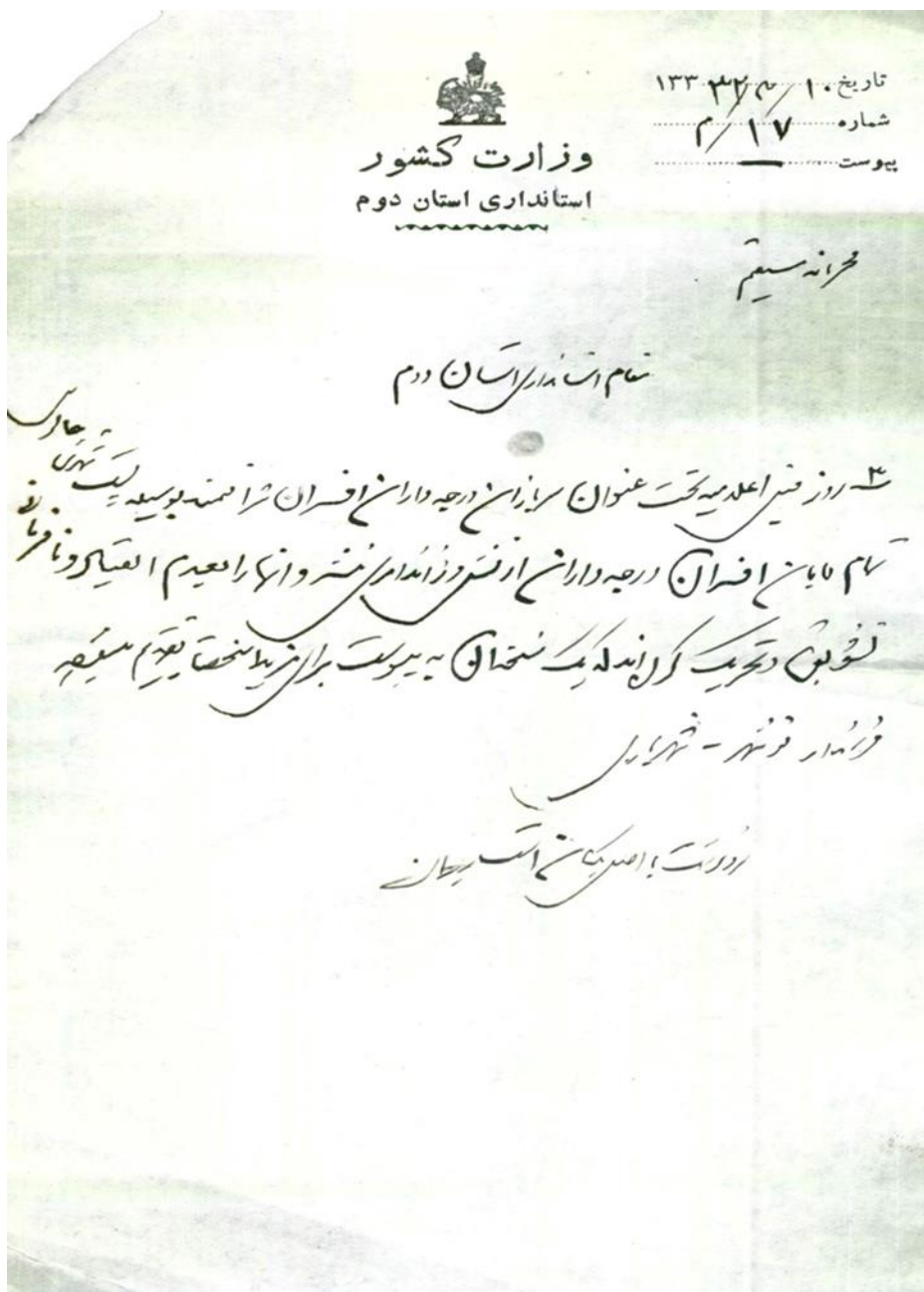
۴- خدا را شکر که قدرت مرکزی بعد کالی تولید و آن محیط مساعد جهت رؤسای تخریبی ناساد بکلی از بین رفته و با این ترتیب دیگر کسی در صدد اندیشه باطل نخواهد افتاد . باید که این محیط را حفظ کرد تا هیچگونه بذر ناساد نروید .

۵- اما در باره این بدبختان اطفال شده اسرمان و موسسینشان باید بکفایت قانونی برآمد و از بیقریبی

سند شماره ۱۰: تقاضای بخشودگی افسران شرکت کننده در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

آرشیو: ساکما، سند ش. ۲۴۰/۳۲۴۲۳، ش. بازبایی ۱۳/۱/۳۲۴۲۶





سند شماره ۳: گزارش استانداری استان دوم در ارسال اعلامیه تشویق نظامیان به رویارویی با شاه و دربار

آرشیو: ساکما، سند ش. ۲۹۰/۹۵۴، ش. بازیابی ۹۵۴/۱/۱۲

سربازان، درجه داران، افسران شرافتمند هشیار باشید

اجازه ندهید جنایتکاران و خائنین به همین شما را وسیله اجرای مقاصد شوم خود سازند

جریان حوادث چند هفته اخیر یکبار دیگر بطور روشن از روی توطئه خائنانه و خطرناک برده برداشت. این توطئه بدستور استعمارگران انگلیسی و آمریکایی و بدست خائنینی چون شاه و برادرش علیرضا، علاه گردانندگان و امرای بازنشسته ارتش که زاهدی و حجازی درواشان قراردازند، مزدوران استعمار در مجلس ترتیب داده شده بود.

قتل رئیس شهربانی بدست جنایتکارانی از قبیل سرتیب مزینی و پاندر و منز و زاهدی و بقسائی گوشه ای از این توطئه خطرناک بود قرار بود که همزمان با این اقدام بعضی از واحدهای نظامی که در اختیار کودتاچیان بود از قبیل گردان زرهی فرماندهی سرگرد بهمن بی و بعضی از واحدهای دیگر از اب و موتوری زیر نظر سرهنگ حسن اخوی هبانه تهران را اشغال کنند و پس از اشغال شهر جنایتکارانی مانند زاهدی و مزینی زیر نظر شاه و علیرضا حکومت را در دست گیرند.

هدف این کودتا نیست که حکومتی روی کار آید تا نفقت ما را مانند گذشته با استعمارگران انگلیسی و آمریکایی بدهند و انگلیسها را دوباره بایران برگرداند، کشور ما را بپیر که پیمان نظامی خاورمیانه بکشاند و آنرا بازم بیشتر بصورت پایگاه تجاوز جنگ افروزان آمریکایی و انگلیسی علیه دوحه بزرگ ما اتحاد شوروی در آورد.

استعمارگران انگلیسی و آمریکایی و مزدوران آنها که مرکزها دربار است و در مراکز حساس کشوری و لشکری نفوذ دارند، برای رسیدن به هدف خود از هیچگونه جنایتی روگردان نیستند، ولی تاکنون تمام کوششهای آنها در اثر مقاومت دلیرانه و هشیاری مردم ضد استعمار ایران نقش بر آب شده است.

آنها توانسته اند در بین مردم برای خود طرفدارانی پیدا کنند. شاخودتان در روزهای بعد از ۱۹ اسفند شاهد بودید که هرچه در بارو و هندستانش مانند کاشانی و بهبهانی و سران توطئه گرا تش کوشیدند عده ای از مردم را وادارند تا بنفع آنها تظاهر کنند بالاخره غیر از چند زن بدکاره و عده ای اراذل و اوباش کسی حاضر نشد «زنده باد شاه» بگوید.

سربازان، درجه داران، افسران شرافتمند

توطئه گران و کودتاچیان خان هیچگونه تکیه گاهی بین مردم ندارند، و با وجود اینکه عوامل آنها از هیچگونه اخلاکگری و تفرقه اندازی کوتاهی نمیکنند معذالک تمام مردم بیدار کشور، برای درهم شکستن این توطئه خائنانه قدم در تکی علم کرده اند.

اینها برادران، پدران، مادران و خواهران شما هستند که با تظاهرات عظیم خود تاکنون انجام توطئه های خائنانه را غیر ممکن ساخته اند دشمنان ملت تنها امیدشان اینست که بتوانند از بیخبری شما استفاده کنند و شما را به کشتار برادران و پدران و مادران و اماران و بدست شما زنجیرهای اسارت را بروست و پای مردم ایران محکم تر سازند.

ما میدانیم که تعداد زیادی از شما بیدار گشته اید و حاضر نیستید که اسلحه بروی برادران و پدران و مادران تان بکشید ما میدانیم که در روز بر خورد قطعی عده زیادی از شما نه تنها فرمان جنایتکاران را اطاعت نخواهید کرد بلکه همان اسلحه ای را که آنها برای سرکوب نهضت استقلال ملی، بدست شما میدهند بروی خود آن جنایتکاران خواهید کشید.

ولی این کافی نیست باید کوشید تا قسمت اعظم سربازان بیدار شوند و بمنافع حیاتی خود پی ببرند کودتاچیان کوشش میکنند تا بکمک چند دسته مورد اعتماد خود بر دم ضد استعمار شیخون بزنند و آنها را غافلگیر کنند، باید برای مقابله با این اقدامات آماده بود و این تنها در صورتی ممکن است که سربازان و درجه داران و افسران هرافتمند با تمام قوای خود در روشن کردن ذهن افراد بیخبر ارتش بکوشند.

سربازان! شما از فرزندان زحمتکش کشور ما هستید و اکثر شما از خانواده های زحمتکش دهقانی میباشید دشمنان خلق، شاه و درباریان، و کلا و سایر کودتاچیان اکثر مالکین بزرگ و قنودالها هستند که قربناست

سند شماره ۴: اعلامیه تشویق نظامیان به رویارویی با شاه و دربار

آرشیو: ساکما، سند ش. ۲۹۰/۹۵۴، ش. بازایی ۹۵۴/۱/۱۲

منابع و مآخذ

اسناد:

- آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (ساکما):
سند ش. ۲۹۳/۲۷۶۱، ش. بازیابی ۱۲/۱/۱۱۳۵۰، محل آرشیو ۴۲۸ ع اب آ. سند ش. ۲۳۰/۵۵۸۳۵.
سند ش. ۲۳۰/۷۸۹۶، ش. بازیابی ۷/۱/۷۸۹۶.
سند ش. ۲۳۰/۳۱۵۶۰، ش. بازیابی ۷/۱/۳۱۵۶۰، کتابخانه ملی ۴۵۳۸۰۹۴.
سند ش. ۲۹۰/۹۵۴، ش. بازیابی ۱۲/۱/۹۵۴، محل آرشیو ۳۴۵ و ۲ الف ب آ.
سند ش. ۲۹۰/۸۴۶۰، ش. بازیابی ۱۲/۱/۸۴۶۰، محل آرشیو آب ۴ ه ۷۲۴.
سند ش. ۱۳۰/۲۰۶۲۲، ش. بازیابی ۷/۱/۲۰۶۲۲، کتابخانه ملی ۴۴۵۰۹۴۷.
سند ش. ۲۴۰/۳۲۴۲۶، ش. بازیابی ۱۳/۱/۳۲۴۲۶.

کتاب‌ها و مقالات:

- آبراهامیان، یرواند، ۱۳۸۶، ایران بین دو انقلاب، چاپ سوم، ترجمه: احمد گل محمدی و همکاران، تهران: نشر مرکز.
- ، ۱۳۶۷، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه: غلامرضا نجاتی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران (۱)، ترجمه: لطف‌الله میثمی، مجله چشم‌انداز ایران، ۱۳۸۲، ش. ۲۴، صص. ۲۷-۲۰.
- ، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران (۲)، ترجمه: لطف‌الله میثمی، مجله چشم‌انداز ایران، ۱۳۸۳، ش. ۲۵، صص. ۱۰۳-۹۳.
- ازغندی، علیرضا، ۱۳۷۶، روابط خارجی ایران ۵۷-۱۳۲۰، تهران: قومس.
- اقبال، اسماعیل، ۱۳۸۶، نقش انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، چاپ سوم، ۱۳۸۶، تهران: اطلاعات.
- بهزادی، علی، ۱۳۷۵، شبه‌خاطرات، چاپ دوم، جلد اول، تهران: زرین.
- بیل، جیمز و ویلیام راجر لويس، ۱۳۷۲، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، تهران: نشر گفتار.
- جعفری نوقاب، رضا و سید علی خیرخواه علوی، کودتای ۲۸ مرداد، نشریه صباح، ۱۳۸۲، ش. ۹ و ۱۰، صص. ۹۹-۱۰۸.
- چگینی، محمد، کودتای ۲۸ مرداد، مجله یاد ایام، ۱۳۸۹، ش. ۵۹، صص. ۱۱-۱.
- رادمرد، محمد و سید نصرالله حجازی، بررسی کودتای ۲۸ مرداد بر اساس نظریه والرشتاین، جامعه‌شناسی تاریخی، ۱۳۹۵، سال هشتم، ش. ۲، صص. ۵۹-۳۹.
- راعی گلوجه، سجاده، انگلیس و تحریک سران عشایر بر ضد دولت مرکزی از ملی شدن صنعت نفت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۸۸، دوره دهم، ش. ۳۹ و ۴۸، صص. ۱۷۵-۱۴۶.

- رفیعی، حسین، طراحی کودتای ۲۸ مرداد، نشریه زمانه، ۱۳۸۶، ش. ۵۶، صص. ۷۷-۸۰.
- روبین، باری، ۱۳۶۳، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه: محمود مشرقی، تهران: آشتیانی.
- روزولت، کروملیت، ۱۳۵۹، کودتا در کودتا، ترجمه: علی اسلامی، [بی‌جا]: جاما.
- زرگر، علی‌اصغر، ۱۳۸۶، کودتای ۲۸ مرداد و علل وقوع آن، تحولات سیاسی - اجتماعی ایران ۵۷-۱۳۲۰، چاپ دوم، به اهتمام: مجتبی مقصدی، تهران: روزنه.
- صادقی، یونس، ۲۸ اسفند ۱۴۰۲، شرکت نفت انگلیس و ایران یا شرکت نفت ایران و انگلیس؟؛ <http://www.petro museum.ir/content/1>
- عاصیان، علی‌اکبر، ۱۴۰۰، نقش سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- عظیمی، فخرالدین، ۱۳۷۲، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، تهران: البرز.
- کلهر، محمد و علیرضا دارابی، نقش خاندان رشیدیان در فرایند سیاست و قدرت (۱۳۲۰-۱۳۳۲)، نشریه تاریخنامه خوارزمی، ۱۳۹۵، ش. ۱۳، صص. ۱۶۹-۱۸۸.
- کیانوری، نورالدین، ۱۳۷۱، خاطرات نورالدین کیانوری، تهران: اطلاعات.
- کینز، استیون، آمریکا، انگلیس و کودتای ۲۸ مرداد، مجله بازتاب اندیشه، ۱۳۸۴، ش. ۶۵، صص. ۶۴-۵۲.
- گازیورسکی، مارک، ۱۳۷۱، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه: علی کاظمی، تهران: نشر مرکز.
- مجله اندیشه انقلاب اسلامی، گزارش: نقش سازمان‌های جاسوسی دنیا در کودتای ۲۸ مرداد، ۱۳۸۲، ش. ۶، صص. ۲۸۵-۳۰۰.
- لپینگ، بریان، ۱۳۶۵، سقوط امپراطوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، ترجمه: محمود عنایت، تهران: کتابسرا.
- محسن‌لو، محسن، کودتای ۲۸ مرداد و مسئله نفت، نشریه گزارش، ۱۳۹۳، ش. ۲۶۱، صص. ۵۳-۵۱.
- مرجایی، فرید، نفت اصلی‌ترین عامل کودتای ۲۸ مرداد؛ گفتگو با یرواند آبراهامیان، مجله چشم‌انداز ایران، ۱۳۸۴، ش. ۲۴، صص. ۷۵-۸۵.
- موحد، محمدعلی، ۱۳۷۸، خواب آشفته نفت، جلد دوم، تهران: کارنامه.
- مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی معاصر، ۵ آذر ۱۴۰۰، مظفر بقایی، نفت و سیاست از کابینه ساعد تا ترور رزم آرا، <https://psri.ir/print.php?id=rix6no2i>
- مؤمن صفایی، علیرضا، نقش عوامل داخلی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نشریه پژوهش ملل، ۱۳۹۹، ش. ۵۱، صص. ۱۲۷-۱۲۵.
- نجاتی، غلامرضا، ۱۳۶۸، جنبش ملی‌شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- نجفی، موسی و موسی حقانی، ۱۳۹۲، تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران: نشر شهر.
- نورمحمدی، شهرام و معصومه حسن‌پور، تحلیلی بر زمینه‌ها و نیروهای درگیر در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نشریه پژوهش‌های علوم انسانی، ۱۳۹۳، سال چهارم، ش. ۱۹، صص. ۱۷۴-۱۴۹.
- ووده‌اوس، سی. ام، ۱۳۶۴، اسرار کودتای ۲۸ مرداد، ترجمه: نظام‌الدین دربندی، تهران: راهنما.
- ویلیبر، دونالد نیوتن، ۱۳۸۰، عملیات آژاکس، ترجمه: ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر.

نشریات:

- اطلاعات، مرداد ۱۳۳۲، شماره‌های ۸۱۲۶ و ۸۱۶۹.
- آتش، مرداد ۱۳۳۲، شماره ۱۲۹۷ و ۱۳۰۸؛ تیر ۱۳۳۲، شماره ۱۲۹۱.
- آرام، مرداد ۱۳۳۲، شماره‌های ۳۳ و ۴۰.
- آرزوی شمال، بهمن ۱۳۳۱، شماره ۳۵؛ فروردین ۱۳۳۲، شماره ۲.
- باختر امروز، مرداد ۱۳۳۲، شماره ۱۱۶۴.
- شاهد، مرداد ۱۳۳۲، شماره ۱۰۱۰.
- شورش، اردیبهشت ۱۳۳۲، شماره ۷۳؛ تیر ۱۳۳۲، شماره ۸۱؛ مرداد ۱۳۳۲، شماره ۸۵ و ۸۷.
- نیروی سوم، بهمن ۱۳۳۱، شماره ۱۰۴.

فرم اشتراک فصلنامه تاریخ روابط خارجی

خوانندگان محترم می‌توانند در صورت تمایل به اشتراک فصلنامه، فرم زیر را تکمیل نموده و به همراه فیش پرداخت حق اشتراک در بانک ملت، حساب شماره ۲۱۲۶۷۳۹۱۴۴ نزد شعبه انقلاب کد (۶۷۰۳۳) به نام خانم زهرا آهنی، به نشانی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه واقع در تهران، خیابان شهید باهنر خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ارسال نمایند.

نام و نام خانوادگی: تحصیلات:
شغل:
آدرس:
کدپستی / صندوق پستی:
تلفن: نمابر (فاکس):

نشریه مورد درخواست:

دفتر مرکزی: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی اداره چاپ و انتشارات، تلفن: ۲۲۲۹۷۰۲۹ دورنگار: ۲۲۸۳۲۵۶۵
فروشگاه شماره ۱: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پاساژ ناشران، طبقه همکف، پلاک ۱۶/۲۲
تلفن و فاکس: ۶۶۹۵۲۲۹۰، همراه فروشگاه: ۰۹۳۵۹۶۴۹۰۲۷
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، جنب مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

